



## باز هم در باره شوراها

س.شایان

نوضیح سردبیر: این مطلب قبلاً با عنوان "شرط بلاغ" در خبرنامه کارگری (ندای سرخ) منتشر شده بود. اندکی بعد، نویسنده، با اصلاحاتی در متن و تغییر عنوان، آن را برای رفقا فرستاد. البته برای جایگزینی اش با متن اولیه دیر شده بود، اما، در این شماره از "بسوی انقلاب"، ما متن اصلاح شده را خدمتان تقدیم می کنیم.

در ایران جنبش مردمی اخیر خیلی پیشتر از گذر از نخستین سالگرد خود، از خویشتن آغازین. خویش عبور کرد و اکنون در مقامی قرار گرفته که تلاش واپسگرایانِ آویزان از دست و پای این موجود فرارونده، برای به زیر کشیدن اش، ره به جایی نخواهد برد. مدافعین "گشایش دمکراتیک فضای سیاسی" و یا "اصلاحات سیاسی" صرف، بدون توجه به "عدالت اجتماعی" و "دمکراتیک سازی حوزه اقتصادی" پایه پای آقشار مورد اتکای شان در سنگر تدافعی قرار گرفته اند و به تدریج قدرت طبقه "آزادی خواه و عدالت طلب" در پیشبرد پیگیرانه خواست های شان مطرح تر می شود. اخیراً تلاش های دیپلماتیک نمایندگان طیف سبز جنبش، در راستای پیشبرد سیاست جلب حمایت نمایندگان طبقه کارگر فزونی یافته و ادعاهای مربوط به دفاع از حقوق کارگران و زحمتکششان، دیدار با خانواده های زندانیان وابسته به سندیکاها و نیز دفاع از حقوق زندانیان سیاسی، بطور روزافزونی به گوش می رسد. این چرخش محسوس در سیاست داخلی تازگی دارد. زیرا زمانی که گماشتگان حکومتی وابسته به خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار، زبان منصور اسالو را می بریدند، صالحی را به بند می کشیدند و هزاران بلا بر سر کارگران هفت تپه و سایر مراکز صنعتی و تولیدی از ایران خودرو گرفته تا صنعت نساجی و چای و ... نازل می کردند، این آقایان و خانم ها خود را به ندیدن و نشنیدن زده بودند. در هر حال انتظار نا به جایی خواهد بود اگر از نمایندگان طبقات مختلف بخواهیم دست از تعقیب سیاست های فریبکارانه خود بردارند و طبقه ما را به مثابه گوشت دم توپ خود به مسلخ بورژوازی انحصارگرای نظامی - امنیتی نکشانند؛ زیرا این امر نه منطقی است و نه عملی. آنها سرگرم کار خود خواهند بود و سیاست عملی و نظری ما در این رابطه عبارت خواهد بود از پیشبرد فعالانه، متحدانه و پیگیرانه ی افشای اهداف و نیات پشت پرده طبقات غیرکارگری و نمایندگان آنها و ارتقای آگاهی طبقاتی خود تا حدی که بتوانیم به مثابه یک طبقه برای خود پا به میدان مبارزه بگذاریم.

شکی نیست جنبش جاری به خاطر ناهمگونی اش کودکان ناهمگون خواهد زاید. جبهه ها و اتحادهای گونه گون ظهور کرده و خواهد کرد. آغوش ها برای فشردن عروس قدرت و ثروت باز شده و بازتر خواهد شد. دیوانگان قدرت با هر ایدئولوژی ای اصول اخلاقی و ایدئولوژیک خود را زیر پا خواهند گذاشت. در این وانفسای مبارزه برای کسب قدرت، طبقه ی ما برای خلاصی از دام های گسترده در پیش رو به آگاهی عمیق طبقاتی نیاز خواهد داشت. فعلاً بحث من بر سر چگونگی کسب خودآگاهی نیست. این بحث ها سالهاست که ادامه داشته و همچنان خواهد داشت. حرف من بر سر وظیفه بلافصل همه کسانی است که در داخل کشور داعیه دفاع از طبقه کارگر را دارند. وظیفه آنها و نیز همه ما مستحکم تر کردن پیوندهای خود با نمایندگان پیشرو طبقه کارگر است. وظیفه ما تاکید و روشن کردن این امر است که رهایی طبقه کارگر به دست خود طبقه کارگر انجام خواهد گرفت.

کتاب "ده روزی که دنیا را لرزاند" مطالب جالبی در خصوص تلاش کارگران برای کسب رهایی دارد. استعداد این طبقه در سازمانیابی سریع و کسب آگاهی طبقاتی حیرت انگیز است. "جان رید" می نویسد: "اتاق های کمیته شبانه روز مملو از کارگران پرجنب و جوش و پرسرو صدا بود". بی شک فعالیت خستگی ناپذیر و شبانه روزی کارگران برای تعیین سرنوشت خود به دست خود بود. آنها بی وقفه از مبارزات خود می آموختند و هم طبقه ای های خود را آموزش می دادند.

حتماً بارها پیش آمده بعد از اتمام یک روز کار طاقت فرسا با خود اندیشیده باشید که اگر وظیفه رؤسا بر عهده شما بود کار را خیلی بهتر از آنها انجام می دادید. خب این فکر می تواند به ذهن میلیون ها هم طبقه ای شما هم رسوخ کند. حتا مردم عادی هم بارها بر سیاستمداران کار کشته ایراد های خیلی جدی و عملی گرفته اند. واقعیت این است که کشاورزان برای دانستن مسیر باد نیاز به کارشناس باد ندارند. خیلی از رفقای ما در نقاط مختلف جهان بدون نیاز به کارشناس آنچه را که از ذهن من و شما می گذرد عملی کرده اند و ... حدس تان درست است ... کارها را خیلی بهتر و موفق تر از رؤسای شان انجام داده اند.

شاید خیلی از شما فکر کنید که انقلاب روسیه در ۱۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ اتفاق افتاد. درست است، اما همه حقیقت نیست. انقلاب روسیه با کسب تدریجی کنترل کارگری و بسط شوراها به مرحله تعیین تکلیف نهایی رسید. سوویت ها (شوراهای انتخابی نمایندگان کارگران و دهقانان و سربازان) در سراسر کشور گسترش یافته و بتدریج دست بالا را گرفتند و قدرت را از دست کرنسکی و دولت موقت بورژوازی خارج کردند. نمایندگان

## بسوی انقلاب

شماره سی و شش، سال دوم، سی و یکم مرداد ماه ۱۳۸۹

### سخنی با خوانندگان

رفقا! کارگران مبارز! مارکسیست ها برای یافتن راه حل معضلات و موانع پیش روی مبارزه طبقه کارگر علیه نظام وحشی و غارتگر سرمایه داری می بایست با مطالعه فراوان و تحقیقات موشکافانه تاریخی به دنبال زنجیره در هم تنیده علل کاستی های مبارزاتی و راه حل های آن باشند. در نتیجه، توضیح این روابط پیچیده و ارائه آن به شما عزیزان گاه بصورت متونی با حجم زیاد می گردد که ممکن است برای خواننده خسته کننده باشد. اما به شما اطمینان می دهیم که هر جمله از این مطالب بلند بالا برای توضیح موضوع مورد مطالعه لازم بوده است و بر خلاف نویسندگان حرفه ای بورژوازی، ما برای نوشتن آنها مزدی نمیگیریم که بخواهیم بدون نیاز صفحه ها را سیاه کنیم. بنابراین در همین جا از طولانی بودن مطالب این شماره که باعث حذف قسمت دوم مقاله انگلس "در باره تاریخ اتحادیه کمونیست" به ترجمه رفیق مهرداد مینایی، و مقاله "سخن آخر با جافک" بقلم رامین رحیمی می باشد پوزش می طلبیم و قول می دهیم شماره بعدی نشریه را هر چه سریعتر آماده انتشار سازیم. و اما مطالب این شماره:

### سر مقاله:

باز هم در باره شوراها - س.شایان

### مطالب دیگر:

\*علل غیبت طبقاتی کارگران از

مبارزات ضد دیکتاتوری (۴) - رامین

رحیمی

\*بلشویک چپ و قدرت کارگران -

مایکل اولیور، از "گرایش کمونیست

انترناسیونالیست"

\*آسیب شناسی مبانی تاکتیکی چپ

انقلابی (قسمت اول تا سوم) -

اسماعیل سپهر

\*تنها دستاورد انقلاب دمکراتیک،

حکومت شوراها ست! - احمد فارسی

\*«طرح خفقان رمضان» - ناهید ن.



بورژوازی با دیدن میزان آمادگی شوراهای برای کسب قدرت، نهادهای بورژوازی را بدون مقاومت آنچنانی تسلیم شوراهای نمودند. در روسیه کمیته های کارخانه از ماه مارس ۱۹۱۷ به بعد ظاهر شدند. در مراحل اولیه خواست آنها کنترل زیاده خواهی های رؤسا، دریافت حقوق و مزایای معوقه، تنظیم ساعات کار و سایر خواسته های صنفی بود که در اغلب موارد هم به خواست های خود می رسیدند. بعدها اربابان کارخانه ها و مراکز تولیدی واکنش های خشونت آمیزتری نشان دادند و در فاصله ماههای مارس و آوریل ۵۸۶ واحد تولیدی با بیش از ۱۰۰۰۰۰ کارگر به حالت تعطیل درآمدند.

تا نوزدهم اگوست سال ۱۹۱۷ برآورد دولتی این بود که حدود ۵۵۳۱ نفر از کارگران راه آهن در جنبش کمیته های کارخانه فعال اند و هزینه دولتی مربوط به فعالیت های اعتصابی آنها بالغ بر ۱۱ میلیون روبل می شد. در مورد دریافت دستمزدهای معوقه و افزایش دستمزدها کمیته های کارخانه از طریق اعتصاب و اعتراضات مختلف فعال بودند و با افزایش هزینه های مربوط به جنگ دولت و افزایش ۵۰۰ درصدی هزینه های دیگر و نیز افزایش سرسام آور قیمت کالاهای اساسی از جمله نان و سوخت و... مبارزات لشکر گرسنگان هم شدت گرفت و کمیته های کارخانه و شوراهای فعال تر از پیش به دخالت در مورد تعیین سرنوشت خود پرداختند. در واقع یکی از علل اساسی انقلاب فوری همین امر بود.

خیلی زود طبقه کارگر به نیروی ذاتی و واقعی خود پی برد و با کسب آگاهی طبقاتی متوجه شد که نه تنها قدرت کنترل و اداره و راه اندازی کارخانه را دارد بلکه می تواند جانشین اربابان در همه نهادها شود. در آوریل ۱۹۱۷ کنفرانس تحقیقاتی صنایع جنگ پتروگراد آغاز به کار کرد.

"همه پرسنل اداری و اجرایی با کسب رضایت کمیته کارخانه در کنفرانس شرکت کردند ... کمیته کارخانه کنترل امور مربوط به فعالیت مدیریتی در حوزه های اداری، اقتصادی و تکنیکی را به دست گرفتند"

در اکثر موارد مدیریت فاقد قدرت آنچنانی بوده و تنها تایید کننده تصمیمات اتخاذ شده از سوی کمیته ها بود و مدیران منتخب در برابر مجمع عمومی کارگران پاسخگو بودند.

در قلب صنعتی کشور، پتروگراد، کارگران به عالیترین شکل قدرت دست یافتند و بر همه نهادها نظارت و کنترل داشتند طوری که در نخستین کنگره روسیه سر و صدای اعتراض منشویک ها به خاطر همین کنترل گسترده کارگری بلند شد.

از آنجا که عموماً کتاب تاریخ را پیرومندان می نویسند اکنون انبوه اطلاعات نادرست و ساختگی تاریخ نویسان سرمایه داری دولتی و قلم زنان بورژوازی مانع از این می شود که کارگران به قدرت واقعی خود پی ببرند و متوجه توانایی خود در اداره کل اقتصاد کشور بشوند.

جان رید در ضمیمه فصل سوم کتاب خود مطلب جالبی دارد که نشانگر درک کمیته ها از شرایط ویژه روسیه و لزوم اجرای همه قدرت به دست شوراهای بود. در قطعنامه کمیسیون های کارخانه/بازار آمده است:

" حیات اقتصادی کشور- کشاورزی، صنعتی، تجارت و حمل و نقل باید از یک برنامه واحد تبعیت کند تا بتواند نیازهای فردی و اجتماعی توده گسترده ی مردم را برآورده نماید."

از آنجا که روسیه اساساً کشوری دهقانی بود بزودی با قحطی و کمبود مواد غذایی از یکسو و جنگ داخلی تحمیلی روبرو شد. بزودی کمبود مواد خام ضروری و مواد سوختی و تحریم های بین المللی مزید بر سختی های موجود شد. در چنین شرایطی که کمیته ها به نقش هماهنگ کننده سراسری و تمرکز تولید واقف شده بودند، سنگ بنای ارتش سرخ را نیز بنا نهادند. جان رید می نویسد: " دفاتر کمیته های کارخانه مملو از سلاح و مهمات شد"

توضیح سرنوشت آتی شوراهای و کمیته های کارخانه نیاز به مقاله مستقلی دارد که در آینده نزدیک به آن خواهیم پرداخت اما ذکر یک نکته ضروری است که اندیشه کنترل کارگری و شوراهای و کمیته ها هیچگاه از خاطر انقلابیون زوده نشد. در طی انقلاب اسپانیا بیش از ۳۰۰۰ کارخانه " کلکتیویزه " و از سوی کارگران اداره می شد. در بلغارستان به سال ۱۹۵۶، در فرانسه به سال ۱۹۶۸، پرتغال ۱۹۷۴، ایران ۱۳۵۷ ( ۱۹۷۸)، رومانی بعد از سقوط چائوشسکو و حتی کردستان عراق بعد از جنگ خلیج و اشغال عراق کمیته ها و شوراهای مردمی بسرعت پا گرفتند. هرچند که به دلیل آماده نبودن طبقه کارگر برای حفظ و دفاع از دستاوردهای اش از یک سو و سازمان یافتگی ضداقلاب از سوی دیگر دوام چندانی نیافتند. اکنون این اندیشه برای عملی شدن در برابر ماست. شرایط اقتصادی و اجتماعی کشور بسرعت در حال آماده کردن امکانات است. بحران ها یکی پس از دیگری سربرمی آورند. بورژوازی و نمایندگان ریز و درشت اش این را دریافته اند. اتحادها و جبهه های مختلف تشکیل شده و یا در حال شکل گرفتن اند. ما بار دیگر می توانیم ثابت کنیم که قادریم سرنوشت خود را به دست خود رقم بزنیم و بهتر از اربابان مان کار و جامعه مان را اداره کنیم.

جنبش جاری چه در عرصه عمومی و چه در محیط های کار نمی تواند بخودی خود مبارزه سیاسی را پیش ببرد. سازمان یابی طبقه کارگر وظیفه اصلی طبقه را مشخص خواهد کرد و آن همگون کردن و متحد کردن مبارزات حول خواست های اساسی دمکراتیک و عدالت طلبانه است. در شرایط کنونی، کار استراتژیک ما تحکیم و قوام سازمانیابی طبقه کارگر است.

نام اش چه خواهد بود؟ حزب طبقه کارگر؟ یا نام های دیگری مد نظر است؟ میدانم و اصلاً جای بحث اش در این نوشته نیست. اما شکل و شمایل و نام کودکی که قرار است متولد شود نباید کار را به غافل شدن از تولدش بکشاند و موجب تلف شدن اش گردد. آنچه در این لحظه ضروری است گسستن از بحث های انتزاعی و ورود به میدان عمل سازمان یابی است. سازمان کارگری و نهادهای اجتماعی نباید خود را تابع سازمانها و احزاب سیاسی کنند. بلکه باید بصورت مکمل همدیگر عمل نمایند. صدور دستورات از بالا باید متوقف شود و تصمیمات بصورت شورایی و همفکری همه جانبه اتخاذ شود.

رهبران و اعضای سازمان ها و احزاب سیاسی مدافع طبقه کارگر سرمایه های ارزشمند طبقه کارگراند. آنها محصول سالها مبارزه و تلاش جمعی و دارای تجربه های بلافصل و دست اولی هستند که می تواند امر مبارزه را اعتلا بخشد. در شرایط حاضر اگر بتوانند به جدل های بیهوده و اعصاب خرد کن بین خود خاتمه دهند منت بزرگی بر سر هواداران صديق شان در داخل کشور گذاشته اند.

رفقا قبول کنید فرصتها در حال از دست رفتن است و ما آنچه شرط بلاغ بود با شما گفتیم....

پایان

**جمهوری شورایی تنها شکل حکومت کارگری است**



## علل غیبت طبقاتی کارگران از مبارزات ضد دیکتاتوری (۴)

رامین رحیمی

..... ادامه از علل غیبت طبقاتی کارگران از مبارزات ضد دیکتاتوری (۳)، طبقه کارگر در ایران:

### طبقه کارگر و ضد انقلاب بورژوازی

بسیاری از تحلیلگران "چپ" در مطالب خود از دوران حکومت سپاه رضاخانی و علل آن بسیار سطحی گذر می کنند. همگی در این نکته هم رأی هستند که با تغییر شرایط بین المللی، رضاخان آمد و بازم با تغییر دیگری رفت! اما اینکه این "تغییر" چه بوده و از کجا ناشی شده، هیچ نمی گویند. البته، این سکوت، باعث می شود تا خوانندگان و محققین کم تجربه خود را با تحلیلهای لیبرالی و سرمایه دارانه تنها بیابند و نتیجتاً، آنها را در متون خود تکرار کنند. به همین علت است که، "دانی جان ایسم" (تئوری توطئه "انگلیسیا") در مغزها رسوب کرده و ساده ترین و عامیانه ترین توضیح و راه فرار از تحقیقات و تحلیل های سخت و طاقت فرسا را مهیا ساخته است. جالب اینجاست که هیچکس از خود نمی پرسد که پس آن نیروی عظیم تحول خواه سالهای نه چندان دور از این وقایع چه شدند؟ چه چیز باعث می شود که ناگهان همه به خواب فرو می روند و می گذارند قداره بندی ناچیز و بی سواد، رضاخان میر پنج، تبدیل به "ناپلئون" ایران شود؟ (البته کاریکاتورش)

### شرایط جهانی پس از جنگ جهانی اول

وقوع انقلاب در روسیه و پیشروی مبارزات انقلابی کارگران در اروپا و آمریکا، سر بر آوردن شوراهای کارگری در بسیاری از کشورها، بخصوص آلمان و بریتانیا، باعث شد تا کشورهای امپریالیستی به سرعت در جهت پایان جنگ قدم بردارند. لوید جورج، نخست وزیر وقت بریتانیا اعلام کرده بود که هرگز بلشویسم را تا این حد نزدیک به خانه احساس نکرده بوده است. (۱) هنگامیکه رئیس جمهور آمریکا، وودرو ویلسون از کنفرانس ورسای به واشینگتن بازگشت، در پاسخ به توصیه دکترش که "آرام بگیرد"، گفته بود: "نمی توانم. ما اینک در یک مسابقه سرعت با بلشویسم هستیم و جهان شعله ور است". (۲) تا سالها پس از امضاء قرارداد ورسای و خلع سلاح آلمان و متحدین اش، مبارزات کارگری سراسر دنیای صنعتی را در بر گرفته بود. حتی ده هزار نفر از نیروی ۱۹ هزار نفره پلیس انگلستان نیز به جمع اعتصاب کنندگان پیوسته بودند. انقلاب به شرق نیز راه پیدا کرده بود. حکومت های ترکیه، ایران، هندوستان و چین یا سقوط کرده بودند و یا در حال سقوط بودند. تمامی این حوادث نشان می داد که اگر جنگ ادامه یابد، انقلاب جهانی ایکه کمونیست ها در انتظارش بودند، بوقوع خواهد پیوست. پس می بایست هر چه سریعتر جنگ "خودی ها" پایان می یافت تا حکومت های سرمایه داری بتوانند نیرو و امکانات خود را در جنگ های طبقاتی متمرکز کنند.

پس از استقرار شوراهای روسیه چشم کمونیست های جهان به آلمان دوخته شده بود. لنین بارها گفته بود که اگر بزودی انقلاب در دیگر کشورهای اروپایی پیروز نشود، انقلاب در روسیه نیز شکست خواهد خورد. (۴) وینستون چرچیل بلافاصله پس از پایان جنگ گفته بود، تنها راه نجات از تهاجم بلشویسم، مقتدر کردن دوباره آلمان است. نقش کارگزاران امپریالیست ها بدوش برنشتاین، کائوتسکی و دیگر رویونیست های آلمان گذاشته شده بود. برای تجسم آنچه که در این مقطع حساس تاریخی پیش آمد به مطلب "فاجعه ی کرونشات در سال ۱۹۲۱ آغاز ضد انقلاب" رجوع می کنیم:

« لنین در سومین کنگره ی شورا ها در ژانویه ۱۹۱۸ گفته بود: «خوب مسلماً پیروزی نهایی (یعنی استقرار یافتن) سوسیالیسم در یک کشور غیر ممکن است. کارگران و دهقانانی که قدرت شورایی را در دست دارند یکی از واحد های ارتش بزرگ جهانی می باشند». و در ماه مارس یعنی زمان پذیرفتن معاهده ی برست - لیتوسک او این مطلب را به این شکل بیان کرد: «حقیقت اجتناب ناپذیر این است که بدون انقلاب آلمان ما رو به فنا هستیم.»

در "ترهای آوریل" سال ۱۹۱۷ لنین نیاز به انترناسیونال نوینی برای جایگزینی انترناسیونال دوم که از آگوست ۱۹۱۴ دنباله رو امپریالیسم شده بود، مطرح کرد. این خود جنگ بود که زمینه ی مادی برای این انترناسیونال را تأمین نمود. کارگران و سوسیال دمکرات های سابق در قبال دولت های خودشان مقاومت بیشتری در پیش گرفته بودند. اعتصابات در وین، در هامبورگ و بریمن و در سرتاسر آلمان باعث تسریع اختتام جنگ جهانی اول بود. وقتی که خبر قیام ها در وین به مسکو رسید "رادک"، یکی از رهبران بلشویک، مشغول نگارش گزارش از تظاهرات های خود بخودی در مقابل کرمیلین بود. او در این گزارش نوشت: «من هرگز با چشم های خود چنین وقایعی را ندیده ام. کارگران زن و مرد و سربازان ارتش سرخ تا دیر وقت در شب پشت یکدیگر رژه می رفتند. انقلاب جهانی سرانجام ظهور کرد. توده های مردم گوش شان را به شنیدن گامهای آهنین انقلاب تیز کرده بودند؛ انزوا می با پایان رسیده بود.»

این اما، اندکی نابهنگام و نارس بود. با این که بسیاری از کارگران و سربازان سابق در سرتاسر اروپا به شکل روز افزونی طرفدار ایده ی شورایی بودند، اما در اکثر این کشورها این به عامل مستقیم تشکیل احزاب کمونیستی تبدیل نگشت. حتی در جایی مثل آلمان نیز انقلابیون در متمایز ساختن مشخص خود از سوسیالیست های میهن پرست افراطی ناکام مانده بودند. با این که رفقا روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنخت دست به تشکیل اتحادیه ی اسپارتاکیست زدند و لیکن از ترس منزوی شدن از توده های طبقه کارگر همچنان در حزب میانه رو "یو. اس. پی. دی." (که شامل کائوتسکی و برنشتاین هم می شد) باقی ماندند. همین نوع برخورد شان بود که نه تنها کارگران را سردرگم نموده بود، بلکه اسپارتاکیست ها را از گروه های کوچک تر، اما با برنامه های سیاسی صریح تر، همچون بریمان چپ و سوسیالیست های بین المللی (آی. کی. دی.) منزوی ساخته بود. با در نظر داشتن این نکته هم که سوسیال دمکرات ها (برنشتاین و کائوتسکی) بصورت علنی با شورا های کارگری مخالفت نمی کردند اما در پشت صحنه در جهت نابود کردن شان فعال بودند، بدین مفهوم بود که اسپارتاکیست ها (بدان طریق که در مورد بلشویک های روسیه صدق میکند) حامیان شورا های کارگری به شمار نمی آمدند. اگر دوباره گفته ی ویکتور سرگنی را که در آغاز این متن قرار دادیم بخوانیم در می یابیم که تحریک های بزرگ تر بورژوازی اروپا که اصطلاح سوسیالیست ها را در چارچوب دفاع ملی به خودشان چسبانده بودند یکی از عمده ترین عواملی بود که انقلاب آلمان و کشورهای دیگر را با شکست منجر ساخت. « (۵)

و اینگونه بود که شرایط جهانی بسوی ضدانقلاب تغییر یافت. امپریالیست های پیروز در جنگ، بسرعت به کار مشغول شده و مصوبات ورسای را عملی کردند. با تشکیل "اتحادیه دول" (League of Nations) جهان را بین خود تقسیم و نیروهای خود را در مقابل انقلاب های طبقه کارگر متمرکز کردند. تشکیل "سازمان جهانی کار" (I.L.O.) اتحادیه های زرد سراسری را، یکی پس از دیگری بنیان نهاد و آنها را تبدیل به سدهایی در برابر نفوذ انقلابیون کردند.



از طرف دیگر، شکست پرولتاریای جهان در ایجاد حکومت شوراهای و پیوستن به پرولتاریای روسیه، که خود عامل بسیار مهمی در تغییر شرایط جهانی مبارزه طبقاتی و چیرگی ضد انقلاب بود، بورژوازی تازه به دوران رسیده "حزبی" در روسیه را قدرت بخشید. نیروهای بروکرات و تکنوکرات "توبه کرده" تزاری با پیوستن به هم‌تاهای تازه به دوران رسیده شان در حزب، نیروی متمرکز و قدرتمندی را علیه جناح‌های کارگری و انقلابی حزب کمونیست (بلشویک) سامان دادند و در هر قدم، با تلاشی کردن و یا خالی کردن از مجتوای سازمانهای توده‌ای طبقه کارگر، قدرت را به رأس هرم غیر انتخاباتی حزبی منتقل نمودند. این جناح با سوء استفاده از نفوذ حزب کمونیست روسیه در کمینترن، مرکز ثقل مبارزات کارگران جهان را از "انقلاب جهانی" به "حمایت از تنها کشور سوسیالیستی"، تغییر داد و کمینترن را کاملاً در اختیار گرفت. انتقادهای جناح کمونیستی جهان و کارگری حزب روسیه گوش شنوایی نیافت. از کنگره سال ۱۹۲۸ (۱۳۰۷ ش) تشکیل "جبهه‌های ملی و ضد امپریالیستی"، به جای حفظ استقلال طبقاتی، سازش پرولتاریا با بورژوازی بومی برای حفظ منافع "سرزمین مادری سوسیالیستی" را جایگزین نمود. سرکوب خونین جناح‌های کارگری و انقلابی حزب در کمتر از یک‌دهه پس از پیروزی انقلاب آغاز شد. بسیاری از رهبران جهانی پرولتاریا که مسئولیتی در کمینترن داشتند و یا برای انجام وظایف شان می‌بایستی به روسیه رفت و آمد می‌کردند، بازداشت و اعدام شدند. از جمله ایشان، سلطانزاده، احسان‌الله خان و مرتضی علوی همراه با تعداد زیادی از اعضای انقلابی حزب کمونیست ایران را می‌توان نام برد.

با برداشته شدن چنین سدّی از مقابل بورژوازی جهانی می‌توان آزادی عمل امپریالیست‌ها را در سرکوب سراسری انقلابات جهانی و استقرار "حکومت‌های ملی" توضیح داد. تنها اینگونه می‌توان پاسخی به سؤال آغازین مان بیابیم: **پس آن نیروی عظیم تحول‌خواه سالهای نه چندان دور از این وقایع چه شدند؟ چه چیز باعث می‌شود که ناگهان همه به خواب فرو می‌روند و می‌گذارند قداره بندی ناچیز و بی‌سواد، رضاخان میر بنج، تبدیل به "ناپلئون" ایران شود؟**

### دیکتاتوری پهلوی، جنبش کارگری و عاقبت دردناک حزب کمونیست ایران

همراه با هجوم ضد انقلاب جهانی، سرکوب گسترده مخالفین با حمایت همه‌جانبه امپریالیسم بریتانیایی که پس از خروج ارتش سرخ از گیلان و مناطق شمالی ایران یک‌هفته تاز میدان گشته بود، آغاز گشت. پس از استقرار حکومت پهلوی و اجرای "قانون سیاه رضا خان" تعداد بیشماری از اعضای حزب کمونیست همراه با فعالان کارگری و سندیکایی به قتل رسیده و زندانی گشتند. کلیه مطبوعات مستقل و منتقد تعطیل شدند. با این حال اعضای حزب کمونیست سعی می‌کردند تا در مقابل این موج تسلیم نشده و صدای خود را به مردم و کارگران برسانند. نشریاتی با نامهای "حرقه"، "جوانان بلشویک" و "حیات کارگری" از طرف برخی از سازمان‌های حزبی منتشر گشته که همگی پس از یکی دو شماره به سرنوشت دیگر نشریات دچار و تعطیل شدند. در چنین شرایطی بود که دومین کنگره حزبی در شهریور ماه ۱۳۰۷ ش. در شهر ارومیه بصورت مخفی تشکیل شد. از تعداد ۲۰ نفره نمایندگان شرکت کننده از شهرهای تهران، تبریز، رشت، اردبیل و انزلی می‌شد فهمید که در این ۲ سال استقرار دیکتاتوری پهلوی حزب کمونیست متحمل چه ضربات سهمگینی شده بود. (۴)

جناح راست حزب کمونیست ایران، که از بدو تولد آن به سال ۱۹۲۰، با دار و دسته تکنوکرات‌های حزبی روسیه و جناح استالین در ارتباط، و در پیروسی تثبیت ایشان در اتحاد جماهیر شوروی و کمینترن حامل سیاست‌های سازشکارانه ایشان بودند، با روی کار آمدن رضا خان و تغییر سیاست‌های انگلیس، و به دنبال شعار "حمایت از تنها کشور سوسیالیستی"، با در الوویت قرار دادن سیاست خارجی شوروی به جای پیشبرد مبارزه طبقاتی پرولتاریا، آشکاراً به حمایت "اقدامات مترقی و ملی" حکومت جدید پرداخته، خواهان تغییر ماهیت حزب به سازمانی توده‌ای و انحلال استقلال پرولتاریا به نفع "جبهه ملی و ضد امپریالیستی" شدند. اما، با رجوع به گزارش سلطانزاده، بنظر می‌رسد که این جناح در کنگره دوم حزبی، یا بسیار ضعیف بوده و یا با برخورد فرصت طلبانه، از برنامه‌ای مخفی پیروی می‌کردند. سلطانزاده در گزارش خود از کنگره دوم می‌نویسد:

«...کارشناسانی یافت می‌شوند که تغییر سلطنت توسط رضاخان را تقریباً به منزله یک انقلاب بورژوائی جلوه می‌دادند. اینان بر این ادعا بودند که گویا رضاشاه تبلور آرزوهای بورژوازی ایران است و اینکه گویا وی به کمک این بورژوازی و علی‌رغم مخالفت‌های سرسختانه‌ی مثلاً فئودالها قدرت را در دست گرفت.

کنگره حزب پس از در نظر گرفتن انبوه واقعیات و مدارک مربوط به مسئله نقش "آزادگر" رضاشاه و همچنین ماهیت بورژوائی تغییر اخیر سلطنت، اعلام داشت که خروج نیروهای انگلستان از ایران به هیچ‌وجه بدین معنی نبود که انگلستان عقب نشینی کرده، بلکه تنها به تغییر تاکتیک توسل جسته است. و اینکه در واقعیت امر رضاشاه مبارزه‌ای راستین علیه امپریالیست‌های انگلیسی و فئودالان زمیندار را رهبری نمی‌کند. بلکه برعکس سیاست انگلستان در ایران را به پیش می‌برد و نظام فئودالی را تقویت می‌کند. ماده چهارم از قطعنامه مصوب کنگره در زمینه‌ی موقعیت داخلی و بین‌المللی بشرح زیر افاده معنی می‌کند: انگلستان پس از اینکه متقاعد گشت که غیر ممکن است ایران را با تکیه به خشونت صرف به چنگ آورد بر آن شد که مطابق نمونه‌های مصر و بین‌النهرین، اداره مملکت را بدست ایشان بسپارد. ولی سیادت خویش را آهسته آهسته، ولی با اطمینان از طریق ایشان استحکام بخشد. این امر می‌بایست وسیله‌ی کودتای سید ضیال‌الدین (۲۵ فوریه ۱۹۲۱) بمورد اجرا درآید. ولی سید ضیال‌الدین بعنوان دوست شناخته شده انگلستان بزودی وجهه خود را از دست داد و بدین سبب قادر نبود وظیفه محوله اش را بانجام برساند. بدین دلیل انگلستان را تصمیم بر آن شد که رضاخان، همکار وی، و مردی را که تا آن زمان تقریباً ناشناخته مانده بود، جانشین وی سازد.

امپریالیسم انگلستان که از سلسله قاجار یکلی مایوس گردیده بود، اکنون بیشتر رضاخان را بزیر حمایت خویش در آورد به این امید که رضاخان بهتر می‌داند که چگونه از منافع انگلستان، و از آن جمله از اعتبار قوانین کاپیتولاسیون حفاظت کند. بدین ترتیب، نادرستی این تصور که کودتای رضاشاه عصر جدیدی در تاریخ معاصر ایران را بشارت می‌دهد، روشن می‌گردد. این نظر را که گویا کودتای رضاخان به معنی سقوط سیادت فئودالی و تحصیل قدرت بدست بورژوازی است، باید بعنوان نظریه‌ای کاملاً فرصت طلبانه معرفی نمود. براسستی رضاخان کوشید در عمل مبارزه خود را بر بورژوازی ملی متکی سازد، و حتی با عناصر جمهوریخواه و سازمانهای طبقاتی پرولنتری به مغالزه پرداخت، لکن مبارزه وی همواره در چارچوب نظام فئودالی - زمینداری باقی ماند. مواعید و امتیازاتی که رضاخان به بورژوازی می‌داد، تا حمایت وی را در مبارزه علیه سلطنت قاجار بدست آورد، بزودی متوقف شد، یعنی به همان زودی که مسئله قدرت حل گردید. این واقعیت که رضاخان بهنگام انجام کودتای خود از طرف افشار فوقانی بورژوائی ملی پشتیبانی می‌شد، و این افشار هم اکنون نیز وی را مرهون حمایت خویش می‌سازند، به هیچ‌وجه گواه بر ماهیت بورژوائی سلطنت رضاخان نیست. بلکه گواه بر آنست که وی موفق گشته است که پشتیبانی افشار فوقانی بورژوائی ملی را بسود نظام اربابی - سلطنتی جلب سازد. این امر از آنرو بر وی آسانتر گشت، که در دهه اخیر سردمداران بورژوازی تجاری و تنخواه گر بورژوازی ملی سرمایه‌بشاری در اراضی بکار انداختند تا با استفاده از امتیازات فئودالی و تزییع حقوق سیاسی دهقانان، سود بیشتری را که از طریق صرفاً تجاری میسر نیست، تحصیل کنند. (۷) افشار فوقانی



بورژوازی ملی بدین ترتیب خواهان آن اند که نظام اربابی و نظم تضییع حقوق سیاسی دهقانان، که گسترده ترین استثمار دهقانان را میسر می سازد، دست نخورده بماند. سیادت رضاخان، حتی اگر برخی پیش نشان های لازم را برای انکشاف مناسب بورژوازی ملی را فراهم آورده باشد، با این وصف و در عین حال استثمار دهقانان را قوت بخشیده و موقعیت سیاسی و اقتصادی دهقانان را کاملاً تحمل ناپذیر ساخته است. همچنین اشتباه محض خواهد بود، که اگر کودتای رضاخان (تغییر سلطنت) را کودتایی درباری تصور کنیم. این کودتا بیشتر با مبارزه سختی در داخل خود طبقه فئودال، و سپس مبارزه طبقه زمیندار حاکم بر علیه کوششهای بورژوازی ملی برای اینکه به نحوی از انحاء در اداره مملکت سهمی کسب کند، و بالاخره با مبارزه فئودالها و اقشار فوقانی بورژوازی ملی علیه جنبش انقلابی و سازمانهای انقلابی در آمیخته است.» (۸)

در این کنگره همچنین پیشنهاد کمینترن دال بر تشکیل "جبهه انقلابی - ملی" مورد بحث قرار گرفت. در این زمینه نیز اکثریت حزب کمونیست بر حفظ استقلال حزب و طبقه کارگر پافشاری کرد. این موضع را رفیق سلطانزاده اینگونه گزارش کرده است: «در زمینه مسئله حزب انقلابی - ملی [جبهه ملی] کنگره تصویب کرد که این حزب باید اتفاق انقلابی [جبهه انقلابی] کارگران، دهقانان، و خرده بورژوازی باشد. هسته اصلی آن را باید سازمانهایی تشکیل دهند که در آنها حزب کمونیست نقش تعیین کننده را ایفا می کند. این حزب نباید استقلال سازمانی و سیاسی حزب کمونیست را محدود سازد و میدان انتقاد آزادانه حزب به خطاهایی را که اردوی انقلابی مرتکب می گردد، تنگ سازد.» (لغات درون براکت [X] از سلطانزاده است) (۹)

بدین ترتیب می بینیم که علیرغم زیر ضرب بودن از داخل و خارج، در دوران تهاجم ضدانقلابی بورژوازی، جناح انقلابی حزب اکثریت کنگره را در دست داشت. اما، تصمیمات اکثریتی از ۲۰ نماینده حزبی توانایی مقابله با شرایط تاریخی را در عمل انقلابی ندارد. بویژه آنکه، ضدانقلاب را در درون خود حمل بکند. در قسمت قبلی آوردیم که چگونه رفیق سلطانزاده و دیگران در جناح انقلابی، به رغم امیدواری شان به زیر قید بردن اقلیت راست حزبی، در این قصد شکست خورده و بدست ارتجاع داخلی و همین ضد انقلابیون حزبی و همراهان جهانی شان (استالین و دار و دسته اش) در روسیه، سرکوب و اعدام شدند و نهایتاً، بدون آنکه بتوانیم تاریخ مشخصی را انتخاب کنیم، حزب کمونیست ایران متلاشی و منحل گشت.

**مبارزه طبقاتی، به رغم حضور و با عدم حضور، آمادگی یا عدم آمادگی عناصر آگاه طبقات درگیر، تحت تأثیر تقابل روزمره منافع متضاد، به پیش می رود. اما مسلماً طبقه ای نهایتاً به پیروزی های نسبی و ماندگار دست می یابد که آگاهانه تر و از لحاظ سازمانی، متشکل تر مبارزه کرده باشد.** طبقه کارگر ایران نیز که تحت آموزش انقلابی کمونیست ها بار آمده بود، در دوران دیکتاتوری سیاه رضاخانی، بدون ارتباط با حزب کمونیست ایران و فعالان انقلابی کارگری با تجربه، که به دست رضاخان و یا استالین معدوم گشته بودند، هر زمان که توانایی مبارزه و مقابله را در خود دید به میدان آمد و نگذاشت آب راحتی از گلو امپریالیسم و طبقات ارتجاعی حاکم پایین رود. بقایای حزب کمونیست ایران که اینک به خارج از کشور کوچ کرده بود، تنها در نقش نظاره گری فعال این گزارشات را در نشریات خود منتشر ساخته و تحلیلهای خود را ارائه می داد. اما این گزارشات و تحلیلها، به علت فاصله جغرافیایی (۱۰) و عدم همکاری و باری حزب روسیه، و پخش مخفیانه آن، در سطح محدود و با فاصله زمانی زیاد بدست کارگران می رسید و تأثیر ناچیزی داشت.

به رغم این موانع، با آغاز بحران جهانی سرمایه داری در سال ۱۹۲۹ (۱۳۰۸ ش)، و حتی کمی قبل از آن (۱۱)، طبقه کارگر ایران نیز همراه با دیگر کارگران جهان قدم به میدان مبارزه گذاشت. در روز اول ماه مه ۱۳۰۸ ش. کارگران نفت، اعتصاب تاریخی خود را آغاز کردند. در گزارشات ستاره سرخ (۱۲) می خوانیم، ۲۰ هزار کارگر نفت در آن شرکت داشتند که تمامی فعالیت های شرکت نفت ایران و انگلیس را فلج کرد. "کارگران اصفهان، تهران، مسجد سلیمان و اهواز با کارگران نفت اعلام همبستگی کردند. حتی تجار هم در حمایت از کارگران مغازه ها را در بازار شهر تعطیل کردند." (۱۳) اعتصاب سه روز ادامه داشت و حکومت برای سرکوب آن دست به دامان شریک انگلیسی شد که ایشان نیز واحدهای ارتش خود را که در بصره مستقر بودند فراخواندند. در این درگیری ۲۰ کارگر و ۱۵ تن از نیروی سرکوبگر زخمی، ۲۰۰ کارگر بازداشت و ۲۰۰ تن دیگر از کار اخراج شدند. اکثر بازداشت شده ها پس از ۲ الی ۴ سال آزاد شدند، اما حق بازگشت به شهرشان را نداشتند. ۵ تن از کارگران که بعنوان رهبر اعتصاب شناخته شده بودند را به تهران منتقل کردند. (۱۴)

همچنین، با فاصله دو سال، کارگران نساجی "وطن" در اصفهان نیز به اعتصاب دست زدند. این اعتصاب توسط ۵۰۰ تن از کارگران آغاز گشت. از جمله خواسته های ایشان آزادی فعالیت سندیکا و صندوق کمکهای مالی، ۸ ساعت کار در روز، حداقل دستمزد ۵ ریال روزانه، رعایت ایام تعطیل و جشن های رسمی و ... بود. این اعتصاب از اینرو حائز اهمیت شد که کارگران کارفرما را وادار به پذیرفتن نسبی شروط خود کردند.

اما این مبارزات در شرایطی صورت می پذیرفت که ضد انقلاب راست و "چپ" موفق به سرکوب همه جانبه و جهانی انقلابیون کمونیست و جنبش کارگری گشته بودند. البته رفقای "انترناسیونالیست" معتقدند که در اروپا، بخشی از کمونیست های انقلابی بخصوص در احزاب ایتالیا، هلند و فرانسه بودند که سنت ها و تئوری های انقلابی را نمایندگی می کردند. متأسفانه به علت چیرگی تقریباً مطلق استالینیسیم بر "کمونیسم ایرانی" و سرکوب و سانسور هر طرز تفکر و مطالب مخالف با "خط رسمی حزب کمونیست شوروی"، ما اطلاع کافی از صحت و سقم این ادعای رفقا نداریم، اما امیدواریم با هر چه نزدیکتر شدن به ایشان به اطلاعات لازم برای اخذ تصمیم نائل آییم.

این بود پایان دوران طلایی کمونیسم انقلابی در ایران و جهان! با تلاشی احزاب کمونیستی انقلابی، انقلاب ضد سرمایه داری چنان ضربه ای خورد که تا کنون قادر به ایستادن به قامت خویش نشده است. در طول دهه های باقی مانده قرن بیستم، خط رویزیونیستی که برهبری بروکرات ها و تکنوکرات های حکومت شوروی فرموله شد و توانست از سال ۱۹۲۸ کمینترن را تسخیر کند و از دهه ۳۰ در روسیه و سراسر جهان انقلابیون کمونیست را سلاخی کرده و تئوری های مسخ شده را جایگزین باورهای انقلابی سازد، بر اذهان انقلابیون غلبه کرد و از طریق ایشان تمامی جنبش های انقلابی جهان را از استقلال و رهبری طبقه کارگر محروم ساخت. احزاب ناسیونالیستی بورژوازی در غرب به سازش و مصالحه با سرمایه داری بومی رسیدند، و در شرق در آمیزش با دهقانان و خرده بورژوازی "ضد امپریالیست" فرزندان معیوبی چون تروریسم و مائویسم را خلق کردند. نتیجه این خیانت ها هم فرو رفتن مبارزات کارگری به تردیونیونیسم و اکومونیسم بود که هنوز هم شاهد تفوق آن بر جنبش های کارگری در سراسر جهان هستیم.

در قسمت بعدی به نقش خیانتکارانه حزب توده و جنبش کارگری سالهای ۱۳۲۰ تا آغاز انقلاب ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ می پردازیم. ادامه دارد...

یادداشت:

1. Fear and Loathing in Whitehall: Bolshevism and the Firearms Act of 1920 By Clayton Cramer
2. The World on Fire, 1919 and the Battle with Bolshevism, Anthony Read



۳. همانجا
۴. مجموعه سخنرانهای لنین در کنگره های کمینترن صفحه ۱۳۹-۱۴۰ آمده است : ما چنین میاندیشیدیم : با انقلاب بین المللی به کمک مان خواهد آمد که در آنصورت پیروزی کامل ما تضمین خواهد شد، یا مجبور خواهیم شد به کارمتواضعانه انقلابی خودمان، با این اعتقاد که حتی در صورت شکست خدمتی به آرمان انقلاب کرده ایم و تجربه ما بفتح انقلابات دیگر خواهد بود ادامه بدھیم. (از مقاله ف. فرخی)
۵. فاجعه ی کرونیشتات در سال ۱۹۲۱ آغاز ضد انقلاب - گرایش بین المللی کمونیستی (ICC)، "بسوی انقلاب" شماره ۲۰ ترجمه بهروز نوایی.
۶. مطبوعات کمونیستی ایرانی در مهاجرت، سولماز رستمووا - توحیدی، فصل دوم، ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۲، نشریه روزنامه آذربایجان ۱۹۸۵.
۷. در گواه به صحت تحلیل این بند از قطعنامه کنگره دوم حزب کمونیست ایران، پدر بزرگ نویسنده نیز از جمله همین بورژواها بود که پس از انبار کردن گاه و جو برای سواره نظام نیروهای متفقین و فزاق، پس از دوران جنگ، به خرید اراضی کشاورزی وسیعی در دشت قزوین پرداخت. و بدین ترتیب زنجیره "از تولید به مصرف" را تکمیل کرد.
۸. "دومین کنگره حزب کمونیست ایران"، آ سلطانزاده، جلد چهارم "اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی و کمونیست ایران"، نوشته های سلطانزاده، انتشارات مزدک. ص ص ۱۱۷ و ۱۱۸
۹. همانجا، ص ۱۱۹
۱۰. در آن زمان، نشریات "ستاره سرخ"، ارگان تئوریک که تا زمان حضور رفیق سلطانزاده زیر نظر او منتشر می شد و "بیکار"، ارگان خبری و تبلیغاتی حزب، که زیر نظر رفیق شهید مرتضی علوی بود، در آلمان به چاپ می رسید و به ایران منتقل شده و بصورت مخفی پخش می شد.
۱۱. اول ماه مه ۱۹۲۸ (۱۳۰۷ ش) کارگران بصورت گسترده ای روز جهانی کارگر را برپا داشتند که با اقدام حکومت به سرکوب آن، به تظاهرات سیاسی کارگران در روز بعد تبدیل شد. (ستاره سرخ- شماره ۲-۱ ص ۲۹).
۱۲. مطبوعات کمونیستی ایران در مهاجرت، فصل دوم، ص ۸۶. انتشارات روزنامه آذربایجان. سولماز رستمووا-توحیدی.
۱۳. ستاره سرخ، شماره ۹ ص ۲۷

## بلشویک چپ و قدرت کارگران

مایکل اولیور - منبع: "گرایش کمونیست انترناسیونالیست"



تاریخ کارگران

### بلشویک چپ و قدرت کارگران

پیشگفتار سازمان کارگران کمونیست (بریتانیا)

مقاله ای که ما در اینجا به چاپ آن اقدام کرده ایم، ترجمه "ارائه" از " بلشویک چپ و قدرت کارگران ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۷ " یکی از سه جزوه ایست که توسط مایکل اولیور نوشته و چاپ شده است. این جزوه به زبان فرانسوی، جمع آوری تعداد زیادی از اسناد کمونیست چپ در روسیه است. اولین مقاله از این جزوه در آینده نزدیک توسط انتشارات سمونلی به همراه ترجمه چهار شماره از نشریه "کمونیست" - مقالات انتقادی مسکو از بلشویک چپ (آوریل - ژوئن ۱۹۱۸) که قبلا چاپ نشده اند، انتشار خواهد یافت. بیشتر نوشته های " بلشویک چپ و قدرت کارگران " در حال حاضر به زبان انگلیسی موجود است ( ر ک ب پانویس شماره ۱۳ در انتهای مقاله) اما ارزش "ارائه"، یا "مقدمه"، در تاکید بر نقاط کلیدی و قوت و ضعف کمونیست چپ در روسیه میباشد. این مقاله همچنین یک نگرش درونی از پیشرفت تدریجی و در عین حال تسلیم نشدنی از حرکت ضد انقلاب در روسیه را نشان میدهد. ما با ترجمه این مقاله در راستای خواست نویسندگان آن، در شناساندن بخشی از تاریخ طبقه کارگر، که اغلب پنهان مانده، برای ادای سهم مان اقدام کرده ایم. اگر قرار بود که "هشدار از تاریخ" داده میشد، قطعاً، تراژدی زوال انقلاب روسیه و شکست کمونیست چپ در جلوگیری از آن، در آن هشدار جای میگرفت.

### مقدمه

لئونارد شاپیرو کتاب خود "مبداء اتوکراسی کمونیستی" را با گفته زیر آغاز میکند "عجیب است که داستان مخالفت سیاسی با لنین، تا آنجائیکه من اطلاع دارم، هرگز در جزئیات یا به عنوان یک کل گفته نشده است". (۱)  
 حقیقتی است که او انجام این وظیفه را بعهده گرفت اما چرا آنرا در سال ۱۹۲۲ تمام کرد؟ در حقیقت، او زمانی متوقف میشود که با ارزیابی از نیروها، علی الخصوص، قدغن شدن تشکیل فراکسیون داخلی در کنگره دهم حزب کمونیست، (مارس ۱۹۲۱) درست زمانیکه سرکوب قیام کرونیشتات انجام گرفت، معتقد میشود که با هیچ اپوزیسیونی نمیشد به چالش قدرت برخاست. آیا اینکه همه چیز راجع به آنهایی است که موفق شده اند و صاحب قدرت اند، یک تصور و نگرش اداری از تاریخ است، او در پایان مینویسد:  
 خیلی از آنها (رهبران بلشویک ها) دوباره در سال ۱۹۲۲ (۲)، وقتیکه متوجه شدند که، اقدام آنها در جهت تحکیم سلطه دستگاه مرکزی، مسبب شکستها بوده است، دست به شورش زدند، اما دیگر خیلی دیر شده بود. (۳)  
 از نقطه نظر ما، تاریخ را صرفاً فاتحان نوشته اند. بعضی از پیروزی ها، بعدها، شکست از کار درمیآیند، برای جنبش کارگری که لیست طولانی از شکست ها را با خود دارد، آنچه بدنبال انقلاب در روسیه شکل گرفت، یعنی تاسیس دولت امپریالیستی، که عموماً پیروزی تلقی میشود، در حقیقت شکست وحشتناکی بود. از سوی دیگر، ایده های شکل گرفته از مبارزه بلشویک چپ، علی رقم شکست های پی در پی در آن مقطع زمانی؛ شکست



انقلاب در آلمان و مجارستان، قتل عام کارگران در شوروش کروینشتان و ... غیره، حالا بارور بنظر میرسند، هنوز تاریخست که باید ساخته شود. این عدم آگاهی صرفا به دوره زندگی لنین محدود نمیشود. برای تعدادی از پیشکسوتان کمونیست آن زمان، مجادله در حزب کمونیست شوروی با "بیانیه ۴۶ نفر" بلشویک های قدیمی در پانزدهم اکتبر ۱۹۲۳ که به دفتر سیاسی حزب فرستاده شده بود، آغاز شد. در این سند آنها بشدت سیاست های اقتصادی و برمراتب بیشتر، رژیم داخلی حزب را، مورد انتقاد قرار داده بودند.

«حزب تا حد قابل ملاحظه ای، از یک سازمان مستقل زنده جمعی [...] به دور افتاده [...] فاصله و اختلاف بین سلسله مراتب حزبی در حال افزایش است [...] اعضای رسمی حزب توسط بالایی ها استخدام میشوند و توده های حزبی در امور روزمره حزب شرکت ندارند» (بولتن کمونیست شماره ۲۳-۲۲، ۱۹۲۳)

عدم آگاهی و دانش اعضای احزاب کمونیست ملل مختلف در آن مقطع زمانی، حیرت انگیز است؛ بحث در مورد حزب کمونیست شوروی در انترناسیونال کمونیست مرسوم نبود. غیر مانوس برای انترناسیونالیست ها! امور شوروی برای روسها حفظ شده بود! بنابراین، بوردیگا، (۴) بخاطر پافشاری، بر حق بحث بر سر مسائل شوروی در فوریه ۱۹۲۶ (درششمین جلسه فوق العاده اجرائی کمیترین) در بین الملل کمونیست، به چالش قوی بر علیه این کنوانسیون دست زد و در این مسیر با استالین درگیر شد. در این جلسه اجرائی، بوردیگا با همان حرارت و با اشتیاقی زیاد، بر علیه تئوری "سوسیالیسم در یک کشور" به مخالفت برخاست. اما حقیقت وجود چنین قانونی به ما اجازه میدهد که به آسانی، عدم اطلاع و آگاهی اعضای انترناسیونال را از اختلاف های درونی حزب کمونیست شوروی، هنگام مبارزه تروتسکی، درک کنیم. دلیل اینکه چرا فراکسیون ها و جریان های حزب کمونیست شوروی کماکان برای تعداد زیادی از مفسران و مورخان روسیه صرفا به اپوزیسیون تروتسکیستی تقلیل میابند، در اینجا نهفته است. تروتسکی خود به این تفسیر، با توصیف بیانیه ۴۶ نفر "بلشویک های قدیمی" پانزدهم اکتبر به عنوان بیانیه "اپوزیسیون ۱۹۲۳" محتوای بیشتری بخشید. هیچ چیزی ساده تر از این نمیتوانست باشد. این بیانیه، مستقل از نامه تروتسکی به دفتر سیاسی، حتی با وجود حمایت تعداد زیادی از رفقای او، در تاریخ هشتم اکتبر ۱۹۲۳، نوشته شده بود.

بنابراین اکثریت ۴۶ امضا کننده بیانیه از کمونیست های چپ قدیمی، از فراکسیون ۱۹۱۹ بودند که در دسامبر ۱۹۱۹ دست به مبارزه سیاسی زده بودند، یکبار دیگر در گروه "سانترالیست دمکراتیک"، متشکل شدند. تا آنجائیکه ما میدانیم، در آن دوره، حداقل ۱۶ نفر از آنها، در اغلب موارد، مخالف مواضع تروتسکی بودند.

متنی را که ما اینجا ارائه میدهم از کتاب کالکتف سمولنی میباش که به موضوع فراکسیون کمونیست چپ در سال ۱۹۱۸، علی الخصوص در مورد اقدامات اجتماعی و اقتصادی دوران گذار میپردازد. با انتشار اسناد کمونیست چپ ۱۹۲۱ - ۱۹۲۹، ما مواد خامی را، در باره واگرایی ها و مبارزات درونی حزب کمونیست شوروی، که کمتر شناخته و یا اصلا شناخته شده نیستند، در اختیار خواننده میگذاریم.

ما از ناتمامی کارمان آگاهیم و امیدواریم که سایرین برای تکمیل کردن آن اقدام ورزند. ما مایل بودیم که متون مهمی را که به زبان فرانسوی، در دوره های گوناگون، بصورت پراکنده، بعضا محرمانه، منتشر شده اند، جمع آوری کنیم.

### سانترالیست های دمکراتیک\* (۱۹۱۹ - ۱۹۲۱)\*

بین فراکسیون کمونیست چپ ۱۹۱۸ و گروه سانترالیست دمکراتیک (دسیست) (۶) که در دسامبر ۱۹۱۸ تشکیل شد، هم در سطح ایده ها و هم در سطح افراد دخیل، ارتباط مستقیم و آشکاری وجود دارد. اختلافاتی که بخاطر مسائل جدی جنگ داخلی به کنار گذاشته شده بودند، با پایان جنگ، دوباره خود را نشان دادند. این اختلافات در طول سال ۱۹۱۸ حادث شدند. لنین در کنگره اول شوراهای اقتصادی در ماه مه و ژوئن ۱۹۱۸، خود را طرفدار "دیسپلین کاری" و "مدیریت فردی" و نیز نیاز به کار گرفتن متخصصین بورژوازی در کارخانه ها، معرفی کرد. اوسینسکی و سمیرنوف که از طرف تعدادی زیادی از نمایندگان موقتی حمایت میشدند، خواستار "اداره کارگری....." نه صرفا از بالا بلکه از پائین شدند. کمسیون جانبی کنگره، قطعنامه ایی را پذیرفت که طبق آن دو سوم نمایندگانی که در شورا های مدیریت کارخانه ها بودند باید توسط کارگران انتخاب میشدند که عصبانیت لنین را بدنبال داشت. (۷) در نشست پلنوم، او قطعنامه "تصحیح شده"، که باید یک سوم یا بیشتر اعضای مدیریت شوراهای کارخانه، انتخاب شوند را، ارائه داد. در این مقطع زمانی، انشعاب در درون کمونیستهای چپ شکل گرفت. راداک حاضر شد که "مدیریت فردی" را در ازاء فرمان ملی کردن، که بنظر او، ماندن رژیم سوسیالیستی را تضمین میکرد و آغاز گر "کمونیسم جنگی" بود، بپذیرد. بخارین نیز از گروه جدا شد. اما انعکاس ایده های گروه، کماکان ادامه یافت تا دوباره خود را بصورت گروه "سانترالیست های دمکراتیک" نشان دهد. در واقع امر، سانترالیست های دمکراتیک دوباره خود را اطراف اوسینسکی، ساپرونوف، سیمرنف، ماسیموسکی، کوسیور و ..... روی همان موضع دفاع از دموکراسی کارگری در تقابل با رشد میلیتاریزه کردن رژیم، شکل دادند. افزون بر این، آنها به اعتراض خود به "مدیریت فردی" در صنایع و حمایت و دفاع از کار جمعی یا اصول همکاری، بمثابه "موثرترین سلاح در مقابل اداره ایی و بورکراتیک کردن ماشین دولتی" برخاستند (تزهائی در باره اصول همکاری و اتوریته فردی). زمانیکه آنها، انطوریکه در نشریه کمونیست (۱۹۱۸)، نیاز استفاده از متخصصین بورژوازی در کارخانه ها و ارتش را تشخیص داده و بر ضرورت کنترل آن تکیه کرده بودند، هیچکسی، خود نیاز و ضرورت استفاده از متخصصین بورژوازی را مورد سوال قرار نداد؛ موضوع صرفا چگونه استفاده کردن از آنها بود. (ساپرونوف، نقل قول شده در آر وی دانیلز - آگاهی انقلاب صفحه ۱۰۹)

آنها ضرورت جان تازه بخشیدن به شوراهای کارگری را نیز، همانطوریکه درسال ۱۹۱۸ تاکید کرده بودند بدست گرفتند. آنها بر علیه از بین بردن ابتکار شوراهای کارگری محلی شوروش کردند و اصلاحات برای احیای شوراهای موثر دموکراسی کارگری را پیشنهاد دادند. بنابراین، هنگام کنفرانس حزب کمونیست، ساپرونوف، علی رقم مخالفت ولادیمیرسکی، سخنگوی رسمی حزب (۸) موفق شد که قطعنامه تغییر ترکیب کمیته اجرائی مرکزی را به منظور داشتن خصلت نمایندگی بیشتر و هم چنین انجام اصلاحات با هدف واگذاری قدرت بیشتر به کمیته اجرائی شوراهای محلی را تصویب برساند. بطور مشابه، بلا فاصله پس از کنفرانس حزب کمونیست، بحث طولانی در کمسیون هفتمین کنگره اتحاد جماهیر شوروی بر روی طرحهای پیشنهادی ولادیمیرسکی و ساپرونوف، در گرفت. قطعنامه تصویب شده بر اساس پیشنهاد ساپرونوف بود و شامل اکثریت پیشنهاد های او میشد. در پایان، قطعنامه بعنوان یک سند مرده باقی ماند.

هشتمین کنگره حزب در مارس ۱۹۱۹ تشکیل جلسه داد و از آنجائیکه سیاستهای "کمونیسم جنگی" مستلزم دخالت و بسیج کل منابع کشور بود، سازماندهی مجدد خود را با بکارگیری دفتر سیاسی، کمیته مرکزی و همچنین دفتر سازمانی مد نظر قرار داد. در دسامبر سال ۱۹۱۹، تروتسکی میلیتاریزه کردن نیروی کار را پیشنهاد کرد، در این جو بود که مبارزه سانترالیستهای دمکراتیک خود را نشان داد.

کنگره نهم حزب در مارس ۱۹۲۰، از نظر مناظره با سانترالیستهای دمکراتیک قابل توجه بود. (۹) گروه، متدهای متمرکز و اقتدارگرایانه کمیته مرکزی را تحت عنوان "سانترالیسم بورکراتیک" و "سانترالیسم اقتدارگرایانه" در مقایسه با مدیریت اداری و اقتصادی دولت، تقبیح کرد. (۱۰) سانترالیستهای دمکراتیک همچنین ماهیت تکنوکراتیک سازمان کار، تحت اصل اعلام شده لنین، "مدیریت فردی" را نیز محکوم کرد. آنها لنین را سرزنش کردند که معنای فرمول سانترالیست دمکراتیک را تحریف کرده و به توسعه سلسله مراتب اقتدارگرایانه تحت پوشش جنگ داخلی و سازمان های تازه تاسیس شده، اقدام کرده است. کنگره نهم با اصل بالاتری از وحدت کامل به مخالفت با این برخاست و همچنین تصمیم گرفت که با تشکیل کمسیون کنترل بتواند سوء استفاده از قدرت و بورکراتیسم را کنترل کند.

در سپتامبر ۱۹۲۰، آنها بورکراتیزه کردن حزب و رشد و تمرکز قدرت در دست یک اقلیت کوچک را، محکوم کردند. افزون بر این، آنها به مانیفست فراخوان برای "نقد تمامی نهادهای حزبی در سطح محلی و مرکزی" و "رد هر نوع سرکوب رفقای که ایده های متفاوتی دارند"، رای دادند. این نشان میدهد که در این زمان بحث و جدل زنده ای در حزب وجود داشته و این نقدها کماکان در درون حزب تاثیر گذار بوده است. (قطعنامه کنگره نهم در مورد وظایف جدید برای ساختن حزب) بنابراین در سال ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ سانترالیستهای دمکراتیک حفاظت از آزادیهای درون حزبی را تبلیغ میکردند. آنها خواستار رهبری کردن کمیته مرکزی نبودند، بجای آن خواستار رهنمود دادن حزب با دنبال کردن خطوط عمده بدون درگیر شدن در مسائل خرد و جزئی بودند. آنها اصرار میوزیدند که توده های حزبی باید قبل از هر نوع تصمیم گیری مهم، بر سر آن مسائل بحث کنند، اقلیت در حزب باید نمایندگی شود و آنها باید قادر باشند که نظرات خود را منتشر کنند. رفتار این مبارزین را در دوران جنگ داخلی میتوان مو به مو در جملات اوسینسکی در مارس ۱۹۲۰ در نهمین



کنگره حزب کمونیست جمع بندی کرد.

رفیق لنین میگوید که جوهر سانترالیسم دمکراتیک در این حقیقت نهفته که کنگره، کمیته مرکزی را انتخاب میکند، بنابراین کمیته مرکزی حزب را هدایت میکند، ما این نظر ظاهرا عالی را نائید نمیکنیم..... ما معتقدیم که سانترالیسم دموکراتیک .....انجام عملی دستورات کمیته مرکزی از طریق (واسطه) نهادهای محلی بمنابه مسولین خودمختار این نهادها برای مسنول بودن در دامنه کارهای خودشان میباشد. (۱۱)

و همچنین

شعار اساسی ما در این دوره باید یکی کردن وظایف سازمان نظامی و روش اداری آن بابتکار خلافت کارگران آگاه باشد. اگر تحت پوشش وظایف نظامی، در واقع بورکراتیسم ایجاد شود، نیروهای ما متفرق شده و در انجام وظایفمان شکست خواهیم خورد. (نقل شده در دانیلز - تاریخ مستند صفا ۱۸۶)

در سال ۱۹۲۷ مواضع سیاسی در دفاع از ابتکار کارگری یکبار دیگر خود را همچون "در آستانه ترمیدور\*" و در سراسر حیات کمونیستهای چپ نشان میدهد. بعضی از سانترالیستهای دموکراتیک که قبلا در "اپوزیسیون نظامی" که برای مدت کوتاهی در مارس ۱۹۱۹ تشکیل شده بود، دخالت داشتند. نیاز های جنگ داخلی، نظام را به متمرکز کردن نیروهای جنگی مجبور ساخته بود. ارتش سرخ نه تنها از کارگران همچنین از دهقانان و سایر اقشار اجتماعی تشکیل شده بود. این ارتش خیلی سریع به اتخاذ همان طرح های سلسله مراتبی که در سایر نهاد های دولتی بکار گرفته شده بودند، مبادرت کرد. انتخاب افسران بدلیل "به لحاظ سیاسی بیفایده و در عمل ناکارآمد" کنار گذاشته شد. (تروتسکی، کار، نظم و انضباط ۱۹۲۰). مجازات مرگ از سرپیچی، احترام ویژه برای خطاب کردن افسران، دوباره تماما برقرار شد و تفاوت های سلسله مراتبی، بویژه در فرماندهی عالی ارتش تقویت شده و افسران سابق ارتش تزار، مجددا بخدمت گرفته شدند.

سختگوی اصلی این اپوزیسیون، مخالف مدل سازی ارتش سرخ در خطوط ارتش های کلاسیک بورژوازی، ولادیمیر سمیرنوف بود. او با ارتش سرخ نه مخالفتی کرد و نه به آن تاخت - زورنال **کمونیست** قویا به آن در سال ۱۹۱۸ شکایت کرده بود، او با استخدام "متخصصین" نیز به مخالفت بر نخاست، اما مخالف سلسله مراتب و دیسپلین بیش از حد بود و مدعی شد که جهت گیری عمومی ارتش از اصول کمونیستی آن نمیتواند جدا باشد. رهبری حزب به غلط، اپوزیسیون نظامی (فراخوان بحث در باره برست لیتوسک) را به خاطر خواست از بین بردن ارتش و جدا کردن پارتیزان از آن محکوم کرد و بکار گیری بیشتر جنگ پارتیزانی و دهقانی را مد نظر قرار داد. در حقیقت، اکثریت اعضای حزب، فرمهای تمرکز سلسله مراتب بورژوازی را با فرمهای خود دیسپلین و تمرکز بر آمده از توده های حزبی که از ویژگی های پرولتاریایی است، اشتباه فرض میگرفتند. پیشنهاد اپوزیسیون نظامی رد شد.

بحثها و ایده های دقیق کمونیستهای چپ که ویژگی دائمی آنهاست همچنان خود را در سایر سوالات مورد بحث در حزب نشان داد.

### اپوزیسیون کارگری

اعضای این اپوزیسیون، همان اعضای سانترالیستهای دموکراتیک نبودند، هرچند که در صفوف آنها، کمونیستهای چپ ۱۹۱۸، همچون الکساندرا کولونتای و یا میاسنیکف را میشود پیدا کرد. شکل گیری سیاسی گاوریل میاسنیکف و رفقای کارگرش را مشکل میتوان توصیف کرد. او از کمونیستهای چپ ۱۹۱۸ بود که سر از جنبش اپوزیسیون کارگری در آورد، بدین خاطر که بیشترین اعضای این اپوزیسیون را کارگران تشکیل میدادند، در حالیکه سانترالیستهای دموکراتیک، از اعضای کمیته مرکزی و سایر ارگانهای رهبری حزب بودند.



گاوریل میاسنیکف  
۱۸۸۹ - ۱۹۲۵

تعدادی از عناصری که قبلا اپوزیسیون کارگری را تشکیل داده بودند بصورت یک گرایش دیگر چپ در حزب بلشویک نمایان شدند. قبل از آنکه لنین در آوریل ۱۹۱۷ به روسیه برگردد، فراکسیون کارگران فلزکار پتروگراد با الهام از شلیاپنیکف و کولونتای از ایده، جدا ناپذیری شورا های کارگری از اجزا قدرت کارگری، دفاع میکردند و با جناح راست بلشویکها که همراه منشویکها، پس از سرنگونی تزار، از مجامع کارگری مدافع تحکیم قدرت بورژوازی حمایت میکردند، مخالفت میوزیدند. به لطف کمیته کارگری و داشتن این مواضع و گرفتن نیرو و انگیزه از شلیاپنیکف و برمیو بود که سبب بوجود آمدن دریانی از گاردهای سرخ شد که امکان پیروزی بلشویکها در اکتبر ۱۹۱۷ را بوجود آورد. در دوران نزدیکتر، اپوزیسیون کارگری، نمایندگی کارگرانی که عموما در اتحادیه ها حضور داشتند و اکثریت را در اتحادیه فلز کاران تشکیل میدادند، بدست گرفته بود.

در دهمین کنگره حزب در مارس ۱۹۲۱، موضوع جنجال بر انگیزی که پس از جنگ داخلی که خیلی حاد مینمود، در درون حزب بلشویک، در گرفت. ظاهرا موضوع راجع به نقش اتحادیه ها در دیکتاتوری پرولتاریا بود، اما در حقیقت بیان مشکلات عمیق تر، در مورد قدرت آینده و ارتباط آن با طبقه کارگر بود. لنین، به دلایل تاکتیکی محور بحث ها را به اتحادیه برگرداند و در نتیجه، از گفتگو راجع به مسائل دیگر اجتناب بعمل آمد.

بطور خلاصه در باره اتحادیه، سه موضع گیری در حزب وجود داشت:

موضع تروتسکی، بخارین و .....غیره که خواستار ادغام کامل اتحادیه ها در "دولت کارگری" بودند، جائیکه وظیفه آنها رونق بخشیدن به بهره وری کار می بود. (در این جا تروتسکی سعی میکرد که مواضع بکار گرفته در ارتش سرخ را دوباره فرمول بندی کند) موضع لنین، برای کسی که اتحادیه ها هنوز هم باید بمنابه ارگان های دفاع از طبقه، حتی در مقابل "حکومت کارگری" عمل میکردند. او از ایده اینکه، اتحادیه ها هم از "دگرگونی بورکراتیک" رنج میبرند، دفاع میکرد. (پلاتفرم ۱۰) (۱۲)

موضع اپوزیسیون کارگری، استقلال مدیریت تولید توسط اتحادیه های صنعتی، از دولت شورائی را مورد دلخواه خود میدانست.

در حقیقت کل چهارچوب بحث ناقص بود و موضوع اصلی، یعنی قدرت و توان خود طبقه کارگر، نادیده گرفته شده بود. بیان مردد و ناروشن اپوزیسیون کارگری، اظهار بیزاری کارگران از بورکراسی و متدهای میلیتاریستی بود که بیشتر و بیشتر به مشخصه رژیم تبدیل شده بود. حالا که شرایط سخت جنگ داخلی سپری شده بود، طبقه کارگر هم خواهان تغییر شده بود.

بیشتر رهبران اپوزیسیون کارگری، از دستگاه اتحادیه برخاسته بودند و بنظر میآمد که پشتیبانی قابل ملاحظه یی در میان کارگران فلزکار داشته باشند. شلیاپنیکف و مدودف (۱۳) دو عضو رهبری، هر دو کارگر فلزکار بودند. بنابراین الکساندرا کولنتای، شناخته شده ترین عضو گروه بود که میتوانست متن پیشنهاد "پلاتفرم مسائل اتحادیه ای" را بصورت برنامه یی، که به کنگره دهم حزب ارائه شد بنویسد. (۱۶-۸ مارس ۱۹۲۱)

بیشتر اعضای اپوزیسیون کارگری از عمق پرولتاریای صنعتی اتحاد جماهیر شوروی به صحنه آمده بودند. این نه تنها نتیجه شرایط غیر قابل تحمل زندگی و کار هفت میلیون کارگر صنعتی، بلکه همچنین محصول نوسانات، تناقضات و انحرافات آشکار از سیاست شورائی بود که قبلا بصورت اصول تداوم طبقاتی برنامه کمونیستی، بیان شده بودند.

کولونتای شرایط غیر قابل تحمل اقتصادی بعد از جنگ داخلی را که قدرت جدید کارگری، با آن مواجه بود، برجسته کرد. او همچنین نظرها را به رشد قشر بورکراتیک که منشأ آن در خارج از طبقه کارگر، قشر روشنفکران، دهقانان و بقایای بورژوازی قدیم بود، معطوف کرد. این اقشار بیشتر و بیشتر بر دستگاههای شورائی و حزب، تسلط یافته بودند. همه اینها گرایشات شغل - مقامی را تقویت میکرد که صرفا به تحقیر و تنفر از منافع پرولتاریا منجر میشد. برای اپوزیسیون کارگری همانند کمونیستهای چپ، در اوایل، خود دولت شورائی یک حکومت خالص پرولتاریایی نبود، بلکه نهاد ناهمگونی بود که به برقرار کردن تعادل بین طبقات و اقشار مختلف در جامعه، مجبور شده بود.

متن (برنامه) بر این حقیقت اصرار داشت که راه حل برای حصول اطمینان از وفاداری انقلاب به اهداف اولیه خود، نه در سپردن رهبری به تکنوکراتهای غیر کارگری و نهاد ها و ارگان های مهم دولتی، بلکه بازگشت به فعالیت و تکیه بر قدرت خلافت خود کارگران نهفته است.

«این نظر که مجال است کمونیسم را حکم کرد، برای هر انسان عملگرا باید ساده و روشن باشد، اما این از دیدگاه رهبران حزب ما محو شده است. این را تنها، شاید بتوان، در روند پژوهش های عملی و ارزیابی از اشتباهات، اما تنها با نیروی خلاقانه خود طبقه کارگر انجام داد.» (کولنتای، اپوزیسیون کارگری چاپ اسولیدارتی - لندن) تجدید چاپ ترجمه دردنوت کارگری ۱۹۲۱ صفحه ۲۲ (۱۹۶۸)

اما اپوزیسیون کارگری در یکسان دیدن دیکتاتوری پرولتاریا و حزب، محدودیت های خود را داشت. همانند خیلی از کمونیستهای چپ، در کنگره دهم حزب، این نگرش، آنها را بسوی اعلام وفاداری کشاند. وقتیکه شورش کرونشتات بوقوع پیوست، رهبری اپوزیسیون کارگری با اعلام آمادگی برای رفتن





به جبهه، وفاداری خود را ابراز کرد. (۱۵) آنها تنها نبودند، فقط تعداد معدودی از فراکسیون چپ، اهمیت قیام کرونشنتا را به عنوان آخرین مبارزه کارگران برای دوباره برقرار کردن شوراهای کارگری، درک میکردند.

در پایان کنگره، اپوزیسیون کارگری، علی رقم همه اینها، شورش کرونشنتا را تحت عنوان "انحراف آنارشیستی خرده بورژوازی" و "ضد انقلاب عینی" محکوم کرد. قدغن شدن فراکسیون در کنگره دهم حزب، حتی اگر هم قطعنامه به عنوان یک اقدام ضروری در یک شرایط استثنائی صادر شده بود، به اپوزیسیون کارگری و به همان اندازه به خود حزب، ضربه مهلکی زد. (۱۶) در مواجهه با کار غیر قانونی و زیرزمینی، اپوزیسیون کارگری نشان داد که توان ادامه مخالفت با رژیم را ندارد. بعضی از اعضای آن به ادامه مخالفت در سالهای ۲۰ در همکاری با سایر فراکسیون های غیر قانونی ادامه دادند و بعضی های دیگر تسلیم شدند. پس از این مبارزه، کولونتای هرگز به مخالفت با رژیم بر نخاست. برای بیرون آوردن او از روسیه و قبل از آنکه ظاهراً خدمت گذار وفادار رژیم استالینیستی شود، او به عنوان سفیر نروژ منصوب شد. (۱۷)

در سال ۱۹۲۱، یک دلیل دیگر برای ضعف نقد رژیم توسط اپوزیسیون کارگری، فقدان کامل چشم انداز انترناسیونالیستی بود. سانتراالیستهای دموکراتیک بیشتر جهت گیری جهانی و انترناسیونالیستی داشتند و به همین دلیل بود که این جریان قادر شد که در آینده بانی حرکات هایی شود که در ذیل خواهیم دید.

### اپوزیسیون های زیرزمینی

اما فعالیت اپوزیسیون کارگری بدانجا ختم نشد. در فوریه ۱۹۲۲ از کنگره کمیترین تقاضای رسیدگی کرد ( نامه ۲۲ نفر از اعضای اپوزیسیون کارگری به کنفرانس بین الملل کمونیست) آنها به سیاستهای حزب حمله کردند. علی الخصوص به پیشنهاد اخراج کسانیکه به فعالیتهای سیاسی خود، علی رقم قدغن بودن فعالیت فراکسیونی، ادامه داده بودند. این پیشنهاد مورد تصویب قرار نگرفت، اگر چه دو نفر؛ متین بعنوان (اخلال گر بدخواه) و کوزنتسوا به عنوان ( بیرون از طبقه کارگر) از حزب اخراج شدند. همانطوریکه در نامه مدووف، منتشر شده در بولتن کمونیستی در سال ۱۹۲۷ میخوانیم. بنظر میرسد که اپوزیسیون کارگری تا سال ۱۹۲۴ فعال بوده باشد. در سال ۱۹۲۴ اپوزیسیون کارگری نقد سیاست های حزب را در خارج از کشور توسعه داد، این سند جالیست، از آنجائیکه با هر آنچه قبلا در مورد اپوزیسیون کارگری گفته شده بود و مورد قبول قرار گرفته بود و نیز با تصور اینکه این گروه در سال ۱۹۲۲ از بین رفته بود، در تناقض بود.

بدنبال قلع و قمع، اپوزیسیون بزودی جای خود را به گروه های زیر زمینی نظیر حقیقت کارگری و گروه کارگری داد. در این مقطع زمانی، حقیقت کارگری نسبت به اپوزیسیون کارگری رفتار خصمانه پی گرفت و آنرا "گروه واقعا ارتجاعی"، و اعضایش را "گروه های در لباس میش" خواند. گروه کارگری که حول میانسکو، به عنوان شناخته شده ترین عضو خود، متشکل شده بودند، در چهار چوب دیکتاتوری، عنوان یکی از موثرترین مخالفان را در آینده برای خود رقم زدند.

### بحران حزب، کرونشنتا و پایان اپیزود انقلابی در روسیه

تناقضات رژیم که در دوره جنگ داخلی بر آن سرپوش گذاشته شده بود، مجدداً خود را از اوایل سال ۱۹۲۱ نمایان ساخت. شورش دهقانان که در سپتامبر ۱۹۲۰ شروع شده بود، شدت و وسعت بیشتری پیدا کرد. در فوریه ۱۹۲۱ چکا ( کمسیون فوق العاده - مترجم) تعداد ۱۱۸ شورش را ثبت کرد که خشونت آمیز ترین آن در استان تامبوف بوقوع پیوست. در هر یک از این شورش ها حدود ۵۰،۰۰۰ نفر از شورشیان دخالت داشتند. شهرها وضعیت بهتری نداشتند. سطح تولیدات صنعتی به یک پنجم سطح تولیدات سال ۱۹۱۲ سقوط کرد. شهرها کماکان با مشکلات تهیه آذوقه روبرو بودند. شرایط سخت و پر مخاطره، تعداد زیادی از شهر نشینها را به بازگشت به روستا وادار کرد، جمعیت پتروگراد از ۲ میلیون نفر در سال ۱۹۱۷ به ۷۵۰۰۰۰ نفر در سال ۱۹۲۱ کاهش پیدا کرد. تعداد کارگران به نصف آن تقلیل پیدا کرد. در این اوضاع و احوال بود که شورش کرونشنتا شکل گرفت که فاجعه غیر قابل تحمل برای انقلاب و جنبش کارگری بود. تعداد زیادی از بلشویک ها تا مدت های مدیدی عذاب وجدان این فاجعه را با خود داشتند. این بود که بوخارین در سومین کنگره کمیترین گفت که:

**«چه کسی میگوید که کرونشنتا از طرف سفید ها بود؟ نه، ما بخاطر عقایدمان و برای وظایفی که روبرویمان فرار گرفته، مجبور شدیم که شورش برادران گمراه شده را سرکوب کنیم. ما نمیتوانیم ملوانان کرونشنتا را دشمن تلقی کنیم، ما آنها را مثل برادران واقعی، همچون گوشت و خونمان دوست داریم.»**

دهمین کنگره حزب در چنین جوی تشکیل شد، شکاف درونی، که حاکی از بحران جدی بود آشکار شد. لنین هنگام بحث اظهار داشت که قبل از آغاز کنگره، حداقل هشت پلاتفرم وجود داشت که آخرالامر به سه پلاتفرم تقلیل یافت. این شکاف عمیق او را واداشت که مقاله "بحران حزب" را بنویسد. این بحران، علی رقم اقدامات بورکراتیک قدغن کردن فراکسیون، همانطور که در بالا اشاره شد خاتمه نیافت. هیچ چیزی نمیتوانست این بحران را حل کند علی الخصوص اقدامات اداری. پایه اتی ترین علل بیماری که لنین بدنبال نسخه شفای آن بود، بصورت یک بحران عمومی رژیم که منجر به بحران درون حزبی، در نتیجه به بحران رابطه حزب با دولت و توده ها شده بود، خود را نشان داد. بروز بحران اتحادیه پی تصادفی نبود، از آنجائیکه قلب ارتباط بین قدرت و تناقضات آنرا با طبقه کارگر آشکار میساخت. لنین بدین طریق جمع بندی کرد:

**«تفاوت های واقعی در آنجائی نیست که رفیق تروتسکی می بیند، بلکه در این است که چگونه باید به توده ها نزدیک شد، چگونه آنها را به خود جذب کرد و ارتباط با آنها را نگهداشت.»**

بحران و اقدامات بر علیه فراکسیون ها حتی پس از کنگره دهم هم پایان نیافت. دوباره وضعیت مشابهی در سال ۱۹۲۳ با اعلامیه چهل و شش نفر "بلشویک های قدیم" بوقوع پیوست. بحران یک مرحله به بالا صعود کرد زیرا که در این برهه در حالیکه در گروه رهبری اختلاف شکل گرفته بود، استالین شروع به قبضه کردن قدرت کرد. برای اولین بار، جریانات کمونیست چپ با اپوزیسیون تروتسکی مقاصد مشترکی پیدا کرده و در این راه تکامل یافته و رادیکال تر شدند. سانتراالیستهای دموکراتیک به بخشی از اپوزیسیون متحد ( تروتسکی، کامنف، زینویف و غیره ) که در بهار سال ۱۹۲۴ تشکیل شده بود، تبدیل شد، اما به سرعت سو ظن های اولیه آنها یعنی تبدیل شدن حزب بلشویک به یک حزب بورکراتیک تأیید شد. یک سازمان جدید باید شکل میگرفت. آنها پس از "اعلام صلح" که توسط شش عضو کمیته مرکزی (امضا کنندگان عبارت بودند از تروتسکی، کامنف، زینویف، سکولونوف، پیاتلکف و اودیکوف) خود را منحل کردند. آنها این را بمنابۀ اعلام تسلیم اپوزیسیون تلقی کردند. در سال ۱۹۲۶، ابتدا یک گروه پانزده نفری از سانتراالیستهای دموکراتیک قدیمی تشکیل شد. اجازه دهید که از زبان میاسنیکف بشنویم:

**«رفیق ساپرووف (سانتراالیست قدیمی)..... در سال ۲۷-۱۹۲۶ در پلاتفرم سانتراالیسم دموکراتیک تجدید نظر کرد. آن پلاتفرم کاملاً جدیدی از گروه بود، نتیجتاً بدون هیچ ربطی به سانتراالیست های گذشته بجز در شخص ساپرووف بعنوان سخنگوی گروه»**  
به هر حال او ادامه میدهد:

**«گروه پانزده، نام خود را به پانزده نفری که پلاتفرم را امضا کردند مدیون است. در مواضع اصلی، در ارزیابی از ماهیت دولت در اتحاد جماهیر شوروی، در ایده های خود راجع به حکومت کارگری، برنامه گروه پانزده خیلی شبیه ایدئولوژی گروه کارگری بود.» (۲۰)**

در این زمان دو گروه بیش از هر زمانی برای اتحاد سیاسی نزدیک شدند. در اگوست سال ۱۹۲۸ در کنفرانس گروه کارگری در مسکو گفته شده بود که «گروه کارگری با رای مثبت به مقاله اتی از گروه پانزده و بازماندگان اپوزیسیون کارگری برای وحدت حول یک برنامه عمومی بر پایه انقلاب نوامبر (همان انقلاب اکتبر - با تقویم قدیم) دعوت بعمل آورد.»

میاسنیکف اضافه کرد:

**«در همان جلسه، پیشنویس اساسنامه پیشنهادی برای احزاب کمونیست کارگری اتحاد جماهیر شوروی ارائه شد. صرف روحوانی و بدون تجزیه و تحلیل آن، اساسنامه پیشنهادی نه بعنوان ارائه شده از طرف شورا بلکه صرفاً از طرف یک عضو دفتر مرکزی در نظر گرفته شد. (۲۱) در درخواست تجدید نظر، گروه کارگری خاطر نشان کرده بود که اساسنامه پیشنهادی برای بحث قبل از پذیرش قطعی آن ارائه شده بود تا بر میناک آن دو گروه مورد نظر برای تشکیل حزب کمونیست کارگری روسیه متحد شوند. برای این منظور، قطعنامه برای تشکیل دفتر مرکزی گروه کارگری، بمنابۀ مرکزیت سازماندهی دفتر برای احزاب کمونیست کارگری اتحاد جماهیر شوروی بتصویب رسید.»**

تمام اعضا گروه پانزده در این برهه زمانی در تبعید پراکنده بودند، بنابراین جائی برای سازماندهی و تشکیل جلسه با حضور همه اعضا نمیتوانست باشد، اما در این جلسه اعضای گروه با داشتن حق رای کامل حضور پیدا کردند.



## در زندان و در کمپ ها (\*۱۹۳۷-۱۹۳۳\*)

چیلیگا (۲۲) نشان میدهد که چگونه گروه، که در اصل بر مبنای جدید "مانیفست پانزده" یا "در آستانه ترمیدور" تشکیل شده بود، مرتب موفق به جذب مبارزین از جناح "سازش ناپذیر" بلشویک - لنینیست شد بطوریکه در نهایت در زندان ورکوتا به اکثریت تبدیل شد. اما این خاستگاه و جهت گیری روشن سیاسی گروه در درون طبقه کارگر بود که امکان گرد هم آمدن به دور این گروه را ممکن ساخت.

گروه میاسنیکف، سانتراالیستها و بعضی از تروتسکیستهای قدیمی در مجموع بیست و پنج فرد که بعداً "فدراسیون کمونیستهای چپ" را تشکیل دادند.

### پلاتنفرم پانزده

از "سانترالیسم دموکراتیک" تا نقد رادیکال قدرت شورائی در پلاتنفرم پانزده  
سند "پلاتنفرم اپوزیسیون چپ" که "پلاتنفرم پانزده" و یا "در آستانه ترمیدور" (سپرانف، سمیرنف، آبهورین، کالین و غیره ..) نیز نامیده میشود، برای اولین بار به زبان فرانسوی توسط طلوع کمونیستی در نوامبر ۱۹۲۷ منتشر شد. گروه های پیشرو کمونیستی به منشعبین از کمونیست چپ ایتالیا تعلق داشتند و بخاطر نیاز تشکیل فراکسیون، بدون ائتلاف وقت برای در خواست تجدیدنظر حول پیوستن به انترناسیونالیست کمونیست و هم چنین ماهیت دولت شوروی، از آن جدا شده بودند.

«دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه، کنشوری با عظیم ترین انقلاب کارگری، دیگر یک واقعیت نیست» .

و در جایی، دیگر در یک مقدمه، گروه های پیشرو کمونیست چنین نوشتند:  
«تفکر کمونیستی به پیش فرض (مفهوم) وحدت و دیسپلین کره خورده بود: بدین طریق است که چگونه اول با اضمحلال انترناسیونال سوم و بعد با کمبود رای و اراده، فرض های مقدم ترمیدور که امروز تسلیم ناپذیر به پیش می تازد، آماده شد».

اینست دلیل اینکه چرا این گروه ها خود را در جایگاه مناسبی برای مفاهیم پلاتنفرم که در سال ۱۹۲۷ به دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی ارائه شده بود، یافتند. طبیعتاً، پلاتنفرم توسط کمیته مرکزی حزب فدغن اعلام شد.

دو ماه زودتر این پلاتنفرم به زبان آلمانی توسط "گروه مبارزین اکتبر هامبورگ" اخراج شده ها از حزب کمونیست آلمان منتشر شده بود. این گروه حول کارل گرش "سیاست کمونیستی" (۲۲)، کسی که با پیشروان کمونیست ارتباط نزدیکی داشت شکل گرفته بود. ترجمه از روسی توسط همسر او، هدا انجام گرفته بود.

### در آستانه ترمیدور

در آستانه ترمیدور، وزنه سیاسی مهمی داشت. در دهه بیست، از نظام شوروی، نقد رادیکالی را انجام داده بود که ما میخواهیم بر نقش فوق العاده آن روی جنبش کارگری تأکید کنیم.

#### روابط طبقاتی در شوروی چگونه است؟

نتایج کلی تغییر روابط طبقاتی در دوره نپ، به تولد و توسعه قبلاً - مشهود بورژوازی انگلی، که در زمینه تجاری، سوداگری، ربا و حتی در بخشی از تولید دست پیدا کرده بود، منجر یافت.

#### نیاز به دموکراسی کارگری

ظهور مجدد تم های کمونیست های چپ در حزب بلشویک همچون اصرار بر دموکراسی کارگری و شوراهای کارگری، مشهود است. لازم است که بتدریج راه و روش های دموکراسی کارگری ایجاد شود که در مدت سه سال جنگ داخلی بشدت محدود شد. مهمتر از همه چیز، ضروریست که انتخابی بودن مقامات رسمی در سازمانها، دوباره برقرار گردد.

#### دفاع از کارگران بعنوان یک مسئله بسیار مهم، بطوریکه آنها و فقط آنها هستند که دیکتاتوری طبقاتی را اعمال میکنند

بنابراین آنها، نیاز وفاداری به تعهدشان، به هر آنچه در کنگره یازدهم تصمیم گرفته شده بود را (که اجازه داده شد)، دو باره یادآوری کردند. اجازه اعتصاب در شرکت های دولتی با محدودیت های زیر: استفاده از متدهای مبارزاتی توسط اعتصاب در دولت پرولتری در نهایت میتواند در تقابل با بورکراسی فاسد و بقایای دیگر سرمایه داری، توجیه و توضیح داده شود .

#### چگونه قدرت واقعی کارگران اعمال میشود؟

متن با مراجعه به موضع لنین شروع میکند:

«لازم است که دولت چنان سازماندهی شود که ارگان های آن در توقف استنمار و بهره کشی بمثابه "خدمات گزاران جامعه به زورگویان جامعه" بعنوان ارگان های ویژه تغییر نیابند. این دولت نباید "دولت مقامات رسمی" بلکه فقط "دولت کارگران مسلح" باشد. (لنین دولت و انقلاب)»

به همین خاطر به عنوان اولین قدم به مقامات رسمی پیشنهاد شده بود.

۱. آنها نه تنها منتخب، همچنین قابل فرا خوانده شدن نیز میباشند.

۲. انتصاب آنها ارجحیتی به سایر کارگران ندارد».

اقدامات اصلی برای احیای شورا های کارگری بود. بنابراین آنها پیشنهاد کردند که:

« تجدید شوراها بعنوان ارگان های خالص دیکتاتوری پرولتاریا با ارجحیت بی قید و شرط برای کارگران و دهقانان فقیر. عناصر غیر کارگری، بورژواها و کولاک ها قادر به شرکت در انتخابات شوراها نخواهند بود».

۳ تأکید مجدد بر استقلال شوراها در شهر ها بمثابه ارگان های ضروری دیکتاتوری پرولتاریا، علی الخصوص در مراکز صنعتی»

حق فرا خواندن نمایندگان توسط انتخاب کنندگان باید دوباره همزمان با گزینه فراخوان ایجاد شود. آزادی انتقاد از تمامی بدنه های اتحاد جماهیر شوروی و رهبران آن در مطبوعات کارگری، در حزب و مینینگ ها باید تضمین شود».

در این سند، نقد رژیم و سیاست داخلی حزب و کمینترن، از سایر نقد های مخالفان دیگر رادیکال تر است. بعنوان مثال گفته شده بود که سیاست کمیته انگلیس و روسیه به "خیانت بر علیه کارگران انگلیسی" ختم شد، از آنجائیکه "امر داخلی" رهبران اتحادیه های انگلیس تلقی شده بود، و اتحادیه های صنفی روسیه نخواستند و یا نتوانستند که از وقوع چنین خیانتی جلوگیری کنند. آنها بیشتر از این نمیتوانستند منتقد سیاست های کمینترن باشند. انتقاد مشابهی هم از سیاست های انترناسیونال کمونیست در ارتباط با چین بعمل آمد.

سند با این اتهام قوی که سوسیالیسم در یک کشور به معنی "گرفتن مواضع ناسیونالیستی و ایده ال ساختن از نپ" است از سیاست لنین فاصله میگیرد.

با خواندن این متن و درک مواضع آن، با انتقاد همه جانبه از رژیم شوروی و سیاست های آن، ما از جمع بندی های آن حیرت زاده ایم بدینگونه که قطع و بریدن از رژیم واضحتر نیست. آخرین پاراگراف با عبارت زیر شروع میشود " ما منظورمان این نیست که حزب انحطاط یافته" که با محتوای سند در تناقض است. ما میتوانیم بفهمیم که مخالفین کماکان بر سر چهار راه بوده و نقد خود را تا دستیابی به نتیجه منطقی پیش نبردند که اعلام کنند که رژیم، دیگر یک رژیم پرولتری نیست و این رژیم به یک رژیم سرمایه داری تبدیل شده است، بدین سان، ما از ترمیدور فراتر رفته ایم.

### مایکل اولیور

### یادداشت ها:

• لغت ترمیدور، به عاریت گرفته شده از انقلاب کبیر فرانسه، در اینجا به معنای پایان انقلاب مورد استفاده قرار گرفته است. مترجم این عنوان، بمعنای بی پروایی، برای اولین بار توسط سیلویا پانکهرست بشکل طنز گونه از نام کشتی جنگی ساخت انگلیس (در جنگ جهانی اول) ، بار اول برای اسم نشریه زنان، دردنوت زنان و بعد از انقلاب اکتبر برای نشریه کارگری، دردنوت کارگری، مورد استفاده قرار گرفته بود. مترجم



- ۱ - از پیشگفتار ( دانشگاه هاروارد، کمبریج، انتشارات مس، ۱۹۵۵) پ.و.
- ۲ - از اعلامیه چهل و شش ۱۵ اکتبر ۱۹۲۳
- ۳ - همانجا صفحه ۲۲۴
- ۴ - بنیانگذار حزب کمونیست ایتالیا در سال ۱۹۲۱.
- ۵ - ر.ک.ب. "آخرین تلاش بوردیگا در کمونیست انترناسیونال" در نشریه کمونیست انترناسیونالیستی شماره ۱۴
- ۶ - دکلیست یا دسیست از حروف اول سانتراالیسم دموکراتیک گرفته شده است. مرکز انجام آموزش و تحقیقات (مسکو)، اسناد و ماتریال های سانتراالیستهای دموکراتیک، تزها و اسناد سیاسی "ساپرونوتسی" (به معنی طرفداران سپرونوف) را، که تعدادشان به ۵۰ عدد و صفحات آن به ۵۰۰ میرسد، آماده کرده است.
- ۷ - سوسیالیسم یا بربریت شماره ۳۵ (مارس ۱۹۶۴) صفحه ۱۰۷
- ۸ - میخیل ولادیمیرسکی (۱۸۷۴-۱۹۵۱) عضو دفتر مرکزی از مارس ۱۹۱۸ تا مارس ۱۹۱۹
- ۹ - پاسخ لنین به سانتراالیست های دموکراتیک در جمع بندی گزارش سیاسی. کلیات جلد ۳۰ صفحه ۴۴۳-۴۲
- ۱۰ - ر.ک.ب. قطعنامه کنگره نهم در آوریل ۱۹۲۰ "در تحلیل نهائی، مدیریت توسط یک نفر حتی جائیکه یک متخصص آنرا هدایت میکند بیان دیکتاتوری پرولتاریا است".
- ۱۱ - اوسینسکی، نقل از شاپیرو در "مبداء انوکراسی کمونیستی" صفحه ۱۹۱
- ۱۲ - لنین، زینویو، کامنف، استالین و غیره
- ۱۳ - سرگی مدودف (۱۸۸۵-۱۹۳۷)، عضو حزب سوسیال دموکرات کار روسیه از سال ۱۹۰۰ و بلشویک از سال ۱۹۰۳ او عضو کمیته مرکزی اتحادیه سراسری فلزکاران روسیه بود، از حزب در ۱۹۲۳ اخراج شد و در دهم سپتامبر ۱۹۲۷ اعدام شد.
- ۱۴ - پلانفرم گروه اپوزیسیون کارگری برای کنگره دهم حزب کمونیست شوروی (مارس ۱۹۲۱) ابتدا در همان سال در نشریه دردنوت کارگری ترجمه و چاپ شد. دوباره بصورت اپوزیسیون کارگری توسط الکساندرا کولنتای توسط گروه همبستگی (لندن) در سال ۱۹۶۱ چاپ شد. آنها متن ترجمه را برای بهتر شدن ویرایش کردند (با قبول اینکه ترجمه جدید و کامل، بهتر خواهد بود) و در چاپ دوم سال ۱۹۶۸ زیر - عنوان ها را به آن اضافه کردند. این شماره را میتوانید در سایت زیر ببینید [libcom.org](http://libcom.org)
- به نظر میآید که جریان کمونیست بین المللی این نسخه از سند را ( با رجوع به سر تیترا های بخش اصلی در نسخه نشریه دردنوت کارگری) در جزوه خود " کمونیست چپ در روسیه" مورد استفاده قرار داده باشند ( BM Box ).
- ( London WC1N 3XX, ۱۸۶۹ این کتاب شامل پلانفرم اپوزیسیون چپ در حزب بلشویک یا در آستانه ترمیدور که توسط گروه کمونیستی پیشرو در فرانسه در سال ۱۹۲۸ و توسط جی میاسنیکوف در آخرین فریب چاپ شده بودند، نیز میباشد.
- ۱۵ - میاسنیکوف تنها کسی بود که حمله به کورنشات مخالفت کرد.
- ۱۶ - رادک اعلام کرد " با رای دادن به این قطعنامه، من بخوبی آگاهم که این میتواند بر علیه ما منجر شود، اما با اینهمه من از آن حمایت میکنم. از اینکه کمیته مرکزی دست به این چنین اقداماتی، در این شرایط خطرناک، بر علیه بهترین رفقای حزب زده، اگر این چیزی که است که ضرورت دارد.....حتی اگر اشتباه است! آن از بی تصمیمی که امروز دیده میشود، ضرر کمتری دارد." نقل قول شده در شاپیرو صفحه ۲۱۵
- ۱۷ - در سال ۱۹۵۲ فوت کرد درست یکسال قبل از مرگ استالین.
- ۱۸ - نقل شد در پی آروپچ تراژدی کرنشانات صفحه ۱۳۲
- ۱۹ - اتحادیه های صنفی، شرایط حاضر و اشتباهات تروتسکی - لنین، کلیات، چاپ چهارم انگلیسی، انتشارات پروگرسو مسکو، ۱۹۶۵ جلد ۳۲، یا در [marxists.org](http://marxists.org)
- ۲۰ - پلانفرم گروه پانزده (ژوئن ۱۹۲۷) (گروه اسپرونوف - سمیرنوف) که توسط گروه کمونیستی پیشرو در فرانسه تحت نام " در آستانه ترمیدور". این پلانفرم به زبان آلمانی توسط هدا گرش، همسر کارل گرش ترجمه شده است. همچنین رجوع کنید به کتاب جریان کمونیست بین المللی، پانویس شماره ۱۲.
- ۲۱ - ویرایش این سند توسط میاسنیکف انجام گرفته شده بود. برای اولین بر در فرانسه توسط آلبرت ترینت در ۱۵ مه ۱۹۳۰ چاپ شود.
- ۲۲ - انته چیللیگا، در سرزمین دروغ عظیم. فصل ۹ در سایت ( libcom.org ک ب پانویس ۱۲ )
- ۲۳ - کارل گرش (۱۸۸۶ - ۱۹۶۱). در پایان سال ۱۹۱۸، در شورا های کارگری شرکت کرد. بعد به سرعت به عضو مهم حزب مستقل سوسیال دموکراتیک آلمان تبدیل شد و با تاسیس اتحاد حزب کمونیست آلمان با اشتیاق موافقت کرد. او مارکسیسم و فلسفه را در همان زمان نوشت که جورج لوکاس تاریخ و آگاهی طبقاتی (۱۹۲۳). هر دو " به عامل آگاهی در مبارزه طبقاتی، در ارتباط با سهم هگل و مارکس، به مفهوم انتقادی از ایدولوژی و مخالفت آهنبین با تقدیر گرایی تاریخی، اهمیت دادند. لوکاس نقد شنی وارگی را در مرکز انتقادهایش قرار داد در صورتیکه گرش این رل را به " نقد ماتریالیستی از تاریخ" داد. ( از مقدمه مارکسیسم و ضدانقلاب اثر اس بریسیانر صفحه ۲۳ ) او به مدت یک ماه در تاریخچها، در دولت جبهه متحد وزیر دادگستری بود و بعد برای پارلمان انتخاب شد، سپس به سردبیری انترناسیونال، ارگان تئوریک حزب کمونیست آلمان انتخاب شد. او با روسها، سپرونوف و شلیپنیکف و با بوردیگای ایتالیایی تماس گرفت ( کنگره پنجم کمینترن ژوئن ۱۹۲۴ ) و " اختلاف بین سیاست خارجی واقعی پرولتاریا و امپریالیسم سرخ" را خاطر نشان کرد. در مخالفت با تاکتیک "جبهه متحد" در سال ۱۹۲۵، سیاست کمونیستی را منتشر کرد. او به همراه گروهش، از حزب کمونیست آلمان در اواخر سال ۱۹۲۶، اخراج شد. گرش در پائیز سال ۱۹۲۳، از آلمان فرار کرد و به دوستش برشت در دانمارک پیوست، بعدا در ایالات متحده امریکا، سکونت گزید.

«بسوی انقلاب» گاهنامه سیاسی -

نظری کارگران کمونیست ایران

mailto:maktabema@maktabema.net

http://mag.cwiran.com/

تماس با ما:

آدرس اینترنتی:

«بسوی انقلاب»

را بخوانید و در میان

مردم پخش کنید!



## آسیب شناسی مبانی تاکتیکی چپ انقلابی (قسمت اول تا سوم)

اسماعیل سپهر

**نگاهی انتقادی به موضع چپ رادیکال در برابر خیزش سیاسی - مدنی اخیر مردم ایران و موضع عمومی آن در برابر رفرم ها و جنبش های رفرمیستی**

خیزش اعتراضی و برانگیختگی سیاسی- مدنی آحاد وسیع مردم پیش و پس از انتخابات ریاست جمهوری اخیر بار دیگر اصول و مبانی تاکتیکی چپ رادیکال و انقلابی را به چالش طلبیده است. هرگاه انتخابات ریاست جمهوری اخیر با بی اعتنایی و تحریم جدی انتخابات توسط مردم همراه می شد و سر برآوردن کاندیدای گزین شده رژیم از صندوقها با خشم و اعتراض گسترده مردم مواجه نمی گردید، قاعدتاً درستی و کارایی اصول و مبانی تاکتیکی چپ انقلابی در برخورد به موضوع انتخابات، به موضوعی چالش برانگیز تبدیل نمی شد. حضور چند کاندیدای گزین شده و فاقد اختلافات برنامه ای جدی، غیبت ناظرین بی طرف، فعال مایشایی مجریان انتخابات در تغییر میلیونی آراء و مهمتر از همه، بی اعتنایی و تحریم قابل توجه انتخابات از سوی مردم و گروه های مرجع، اتخاذ تاکتیک در سبب در برابر چنین انتخابات غیر دمکراتیک، غیر رقابتی و بالماسکه ماندی را با پیچیده گی و تناقض مهمی مواجه نمی کرد. در چنین وضعیتی، طبیعتاً تحریم انتخابات و افشای خصلت نمایشی آن ترسیم بخش شکل و محتوی تاکتیک چپ انقلابی در چنین انتخاباتی می بود.

در چند سال گذشته اما، در برخی از انتخابات برگزار شده در جمهوری اسلامی، فضا و شرایط به گونه ای رقم خورده است که چپ انقلابی از تکرار سهل و ساده و توجیه پذیر تاکتیک تحریم انتخابات بازمانده است. در برخی از چندین انتخابات پیش از یک دهه گذشته، وجود اختلافات سیاسی نسبتاً مهم در برنامه کاندیداهای برآمده از فیلتر شورای نگهبان، گرایش ولی فقیه و نیروی برتر در ساخت قدرت به یک کاندیدا و یا کاندیداهای یک جناح معین بی مهری و تلاش آنها برای تحطین و شکست انتخاباتی کاندیدا و یا کاندیداهای جناح دیگر و مهمتر از همه ظهور نشانه های جدی از ترک عادت تحریم انتخابات توسط تعداد قابل توجهی از مردم و گرایش آنها به حمایت از کاندید یا کاندیداهای اصلاح طلبان حکومتی، برخی از مهمترین مولفه های توجیه پذیری سهل و بی ابهام تاکتیک تحریم انتخابات را با شک و تردید جدی مواجه ساخته است.

برای درک بهتر چالش های فراروی چپ انقلابی در برابر موضوع انتخابات در جمهوری اسلامی و بویژه درک مسائل مربوط به انتخابات ریاست جمهوری اخیر و ارائه تصویری واقع بینانه از خصائل و مشخصات جنبش اعتراضی اخیر مردم، به نظر می رسد که نگاهی به آسیب شناسی مبانی تاکتیکی چپ در برخورد به مقوله رفرم و اصلاح، بسیار لازم و راهگشا باشد.

ظهور فاکتورهای نوین در جریان انتخابات سال های اخیر طبیعتاً چپ رفرمیست را با مشکل عمده ای روبرو نساخته است. در نگاه رفرمیست ها ظهور نشانه های رفرم و اصلاح در ساخت قدرت، ایده آل ترین راه را بسوی تغییر نظام و استقرار دمکراسی در کشور گشوده است. در نگاه آن ها، در چند سال گذشته حداقل در چند مورد، برگزاری انتخاب با ظهور فرصت های استثنایی برای تضعیف جناح اقتدارگرای حکومت و اقدام به برخی اصلاحات کوچک و بزرگ در ساختار قدرت سیاسی همراه بوده است. امری که غفلت از اهمیت آن، به تحمیل دوره طولانی تری از اقتدار و سیادت خشن ترین و ارتجاعی ترین بخش حکومت راه خواهد برد.

در دستگاه فکری رفرمیست ها، اهداف و آماج های بزرگ و انقلابی جای مهمی اشغال نمی کند و کارکرد این اهداف و آماج ها بیشتر جنبه زینتی دارد. هم از این رو، رفرمیست ها سخت به اصلاحات ریز و درشت دل می بندند و گاه از امکان یک اصلاح و رفرم چنان به هیجان می آیند که یکسره به آن دخیل می بندند. در چهارچوب دیدگاه چپ رفرمیست آنچه که به استراتژی و تاکتیک شکل و محتوی می بخشد، رفرم ها و راه گشایی های کوچک و بزرگی است که بر درد و آلام مردم مرهم می نهد و شرایط زندگی انسان ها را، فی الحال بهبود می بخشد. در مکتب رفرمیسم اهداف و آماج های بزرگ و اساسی - همچون الغاء بردگی سرمایه داری، ایجاد نظام حکومتی نوین، ایجاد سوسیالیسم و برقراری نظام خالی از ظلم و استثمار و غیره - چنانچه رسماً هم کنار نهاده نشوند، در پرتاب روزانه و در پیچ و واپیچ تحولات سیاسی و در راهبردهای عملی جایگاه مهمی اشغال نمی کند. در نگاه رفرمیست ها، تلاش برای رفرم و اصلاح جزئی و کلی نظام هم عملی تر و هم خواستنی تر است. در نگاه آنها اهداف نهایی شاید به نحوی به جمع جبری زنجیره ای از رفرم ها و اصلاحات جزئی و کلی قابل تقلیل باشد.

چپ انقلابی، اما نمی تواند به اهداف و آماج های رادیکال و انقلابی خود بی توجه باشد. چپ انقلابی با اصرار و ابرام بر الغاء بردگی سرمایه داری و با تلاش دائمی و خستگی ناپذیر برای ایجاد سوسیالیسم و دمکراسی طراز نوین است که به هویت خود معنا می بخشد. در نگاه چپ انقلابی راه حصول به این اهداف بزرگ، نه از پیروزی در تحمیل زنجیره ای از رفرم ها و اصلاحات ریز و درشت در چهارچوب سرمایه داری، که از شکل گیری عزم سیاسی قدرتمندی برای ایجاد یک تغییر و دگرگونی وسیع و بنیادی در همه عرصه های حیات اجتماعی می گذرد. چپ انقلابی نه در سودای رفرم و اصلاح جزئی و کلی نظام بردگی سرمایه داری که در پی الغاء تمام و کمال نابرابری، ناروایی و نکبت این نظام است. چپ رادیکال در پی دراندازی طرحی نو و بنیان نهادن نظام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی سراسر نوین و متفاوتی است.

آشکار است که برای دست یابی به عزم سیاسی پر قدرتی که توان غلبه بر خصم سرمایه داری و نیروی اقدام برای ایجاد نظم سیاسی، اجتماعی، اقتصادی نوینی را داشته باشد، لازم است که خمیرمایه و مولفه های اصلی در ترسیم مبانی استراتژی و تاکتیک چپ انقلابی، به نحو روشنی منعکس کننده الزامات و نیازهای دست یابی به چنین اهداف و آماج های بزرگ و انقلابی باشد. در چهارچوب دیدگاه چپ رادیکال آنچه که به استراتژی و تاکتیک شکل و محتوا می بخشد نه رفرم ها و راه گشایی های کوچک و بزرگ، که پاسخگویی به نیازها و الزامات دست یابی به اهداف و آماج های بزرگ و انقلابی است. هم از این رو، چپ انقلابی نمی تواند با ظهور نشانه های امکان انجام هر اصلاح و رفرم جزئی و کلی به هیجان بیاید و هویت و هستی خود را به پیروزی آن گره بزند.

این همه، اما چپ رادیکال را به نفی و انکار تمام و کمال هر رفرم و اقدام اصلاح گرایانه ای متقاعد نمی کند. در عالم تجرید و انتزاع نیز، چپ انقلابی نه در موضع نفی قدر و اهمیت رفرم و اصلاح است و نه در ضرورت بهره برداری از رفرم و اصلاح در تردید. در عمل، اما استواری بر اصول و پایداری در تعهد به اهداف بزرگ و انقلابی، در بسیاری موارد مواجه با رفرم و اصلاح را به چالش جدی و بزرگ چپ انقلابی مبدل می سازد. برای چپ انقلابی ترس از سقوط به دره رفرمیسم و احتیاط نسبت به حاشیه رانده شدن اهداف بزرگ و انقلابی، مواجه با رفرم و اصلاح را به گذر از راهی پر مخاطره و ناشناخته تبدیل می کند. آشفته فکری، تناقضات و چپ و راست زدن های چپ انقلابی در مواجه با هر رفرم کوچک و بزرگ، بازتاب و نشانه آشکار محدودیت های اندیشگی چپ رادیکال و انقلابی در برخورد به مقوله رفرم و در دستیابی به تعادل منطقی بین تحول انقلابی و تحول اصلاحی است.

دلایل این ابهام، تناقض و آشفته فکری، البته گوناگون و متفاوت است. برخی از این دلایل به ضعف عمومی پایگاه اجتماعی چپ رادیکال و محدود بودن حیطه نفوذ آن در بین روشنفکران و اقلیت اندکی از جامعه مربوط می شود. برخی از دلایل به غلبه اراده گرایان انقلابی و گرایش به برخوردهای فرقه گرایانه و غیر سیاسی در بین طیف گسترده ای از چپ رادیکال و انقلابی مربوط است. برخی دلایل دیگر را نیز می توان به ناپختگی های سیاسی و اشتباه محاسبه در معادلات قدرتی نسبت داد. در این میان، اما یکی از مهم ترین و اصلی ترین عوامل ( و به تعبیری مهمترین و اصلی ترین عامل ) به درک غالب چپ رادیکال از مفهوم انقلاب کارگری، قدرت انقلابی و نقش گردان و حزب پیشاهنگ طبقه در پی ریزی و پابرجایی نظام سیاسی ایده آل چپ رادیکال برای اجزایی کرب اهداف بزرگ و نهایی طبقه کارگر مربوط می شود.

در دستگاه فکری طیف غالب در چپ رادیکال ( چپ رادیکال سنتی ) البته بدرستی بر ضرورت مبارزه برای انقلاب پرولتاریایی تاکید می شود. در نگاه چپ رادیکال سنتی، اما پیروزی انقلاب کارگری نه با عمومی شدن تجربه قدرت سیاسی و نفی حکومت نخبان، نه با عروج آحاد کارگران و زحمتکشان به عرصه قدرت ورزی و تصمیم گیری و نه با دمکراسی فریه تر و آزادی فراخ تر، که اساساً با کسب قدرت سیاسی توسط حزب پیشاهنگ طبقه تداعی و تجسم می شود. در این دستگاه فکری، فاکتور مهم و اساسی در ترسیم موضع و سیاست چپ انقلابی در برابر هر امکان جزئی و کلی رفرم و اصلاح سیاسی، اجتماعی، اقتصادی نیز نه پاسخگویی به نیازهای رشد آگاهی و خلافت انقلابی در بین توده کارگر و زحمتکش و نه پاسخگویی به الزامات



شکوفایی و صحنه گردانی نهادهای قدرتی کارگران و زحمتکشان، که همانا پاسخگویی به الزامات و نیازهای بالا رفتن حزب پیشاهنگ از پلکان قدرت است.

چپ رادیکال سنتی به ظاهر در بیم بروز خدشه و خسران بر دامان انقلاب کارگری و در راستای تعهد به رهایی انقلابی کارگران و زحمتکشان است که بر طبل انکار و تخطئه هر رفرم و اقدام اصلاح گرایانه می کوبد. در عمل، اما با دوختن رداى انقلاب به قامت حزب و نخبان سوسیالیست ( و البته به نیابت از آحاد طبقه!) این نیازها و الزامات سروری و آقایى حزب و نخبان سوسیالیست است که به خط و مشی آن جهت می دهد و بر راهبردها و راهکارهای آن رنگ می پاشد. چپ انقلابی در برخورد به هر رفرم و هر فرصت اصلاح گرایانه (چه در شکل و چه در محتوا) غالباً از نقش و تاثیر آن در تضعیف و تقویت هژمونی حزب بر روند تحولات و رویدادهای سیاسی حرکت می کند. چپ انقلابی از هر رفرمی که به تثبیت بیشتر قدرت حزب (و در غیاب حزب، گروه سیاسی متعلق به خود) و به نزدیکی بیشتر آن به کسب قدرت سیاسی یاری رساند، استقبال و از هر رفرمی که به تضعیف قدرتی آن و تقویت پایه های قدرتی جریانات بورژوازی و یا رقبای سیاسی آن راه برد، تبری می جوید.

منافع قدرتی حزب، البته تنها عنصر تعیین کننده در تعیین بخشی به شکل و محتوای تاکتیک چپ رادیکال در برخورد به رفرم ها و اقدامات اصلاح گرایانه نیست. بدیهی است که چپ رادیکال سنتی، بی شائبه و مصمم در پی سرنگونی انقلابی نظام سرمایه داری و حاکمیت بورژوازی است و از همین جاست که خط و مشی آن از رفرمیسم و خط و مشی رفرمیستی ممتاز می شود. بعلاوه، نوع واکنش کارگران و زحمتکشان به هر رفرم، نفع و زیان هر اقدام اصلاحی برای کارگران و زحمتکشان و عوامل و عناصر دیگری نیز در نوع برخورد چپ رادیکال در مواجهه با هر رفرم و اقدام اصلاحی موثر و تاثیر گذار است. با این همه، نمی توان کتمان کرد که در چهارچوب تعهد به راهبرد سرنگونی انقلابی سرمایه داری و حاکمیت بورژوازی، این نقل منافع سیاسی گردان پیشاهنگ طبقه و تقدم عنصر سود و زیان هر رفرم در تضعیف و تقویت موقعیت هژمونیک حزب پیشاهنگ است که از جایگاه تعیین کننده و موثرتری برخوردار است. از موضع گرایش چپ رادیکال سنتی، صورت مسئله کاملاً روشن و بی ابهام است؛ دست یابی به اهداف و آرمانهای بزرگ و انقلابی طبقه کارگر جز از راه کسب قدرت سیاسی توسط طبقه، و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه جز از طریق صعود حزب پیشاهنگ طبقه از پلکان قدرت سیاسی قابل تصور نیست. با حرکت از چنین دیدگاهی، چپ رادیکال سنتی منافع طبقه و حتی منافع عمومی مربوط به کلیت جامعه را بنحو مستقیم و بی واسطه در تأمین منافع حزب و در تقویت پایه های قدرتی آن منعکس می بیند.

در مقاله حاضر من تلاش خواهم کرد با نشان دادن کج فکری و محدودیت اندیشه گی چپ رادیکال سنتی در برخورد به موضوع رفرم و اقدامات اصلاح گرایانه در چهارچوب سرمایه داری، بویژه نقش محوری درک چپ رادیکال سنتی از شکل ایده آل آلترناتیو کارگری و درک آن از نقش و جایگاه حزب پیشاهنگ در سامان دادن به چنین آلترناتیو قدرتی را، در بروز چنین کج اندیشی تاریخی مورد واکاوی قرار دهم. در این راه، من ضمن نقد دیدگاهی که ایده آل حاکمیت کارگری را تنها در شکل حاکمیت نخبان و حاکمیت حزب طبقه قابل تصور میدانند و منافع قدرتی حزب و طبقه را همیشه و همه جا همسو و هم جهت فرض می کند، امکان بروز دوگانگی و تخالف منافع قدرتی ویژه حزب و منافع عمومی طبقه در برخورد به موضوع رفرم را مورد بررسی قرار خواهم داد.

ضرورت گسست از ایده "حزب جانشین گرا" و تغییر در مبانی تاکتیکی چپ رادیکال بخش دیگری از این مقاله را شامل می شود. در این بخش تلاش من به نشان دادن تاثیر بازگونه کردن رابطه قدرتی حزب و طبقه در دستگاه فکری چپ رادیکال در عرصه روش های مبارزه و فرصت ها و راهگشائیهای تاکتیکی - و بویژه تاثیر آن در برخورد به رفرم ها و اقدامات اصلاح گرایانه محدود در چهارچوب سرمایه داری - معطوف خواهد بود.

چپ رادیکالی که قدرت را برای خود طلب می کند، رفرم را معمولاً با سلاح انقلاب تخطئه و انکار می کند. چنین شیفتگی و شیدایی نسبت به انقلاب، قطعاً از غلبه نوعی از رمانتیسیسم و واقع گریزی در درک طیف گسترده ای از چپ رادیکال نسبت به انقلاب و دستاوردهای آن، خالی نیست. با این همه، در یک نگاه عمیق و در تحلیل نهایی نقش نگاه چپ رادیکال سنتی به قدرت سیاسی و تمایل آن برای فراچنگ آوردن اهرم های قدرت دولتی در تولید و باز تولید تصویر قدسی و رویایی گونه از انقلاب، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. بررسی ریشه های شیفتگی و شیدایی چپ رادیکال به انقلاب و نشان دادن دلچسبگی های قدرتی در این شیفتگی و شیدایی، بخش دیگری از مقاله حاضر را شامل خواهد شد.

چپ رادیکال نوین با کنار نهادن تسخیر قدرت دولتی از برنامه سیاسی خود و با حرکت از نیازها و الزامات ایجاد حکومت شورایی و خود حکومتی توده ها، قادر است - حتی در آنجا که به ارزیابی مثبت از این یا آن رفرم و اقدام اصلاحی بورژوازی اقدام می ورزد و به عادت انکار، سیاه نمایی و تخطئه بی حساب و کتاب همه رفرم ها و اقدام اصلاح گرایانه بورژوازی پشت می کند - بر پایبندی به اهداف و آماج های انقلابی خود و بر خط و مشی رادیکال خود پای فشارد و از توهم آفرینی نسبت به سرمایه داری و جریانات بورژوازی اجتناب ورزد. در تعقیب اثبات چنین تحلیلی، بخش بعدی مقاله حاضر به تشریح رویکرد و نوع مواجهه ویژه چپ رادیکال نوین (در برابر چپ رادیکال سنتی) به موضوع رفرم اختصاص خواهد داشت. در این بخش سعی من به نشان دادن تمایز بنیانی رویکرد چپ رادیکال نوین از رویکرد و منش رفرمیستی به رفرم معطوف خواهد بود. من استدلال خواهم کرد که نفی شیفتگی و شیدایی چپ رادیکال سنتی به انقلاب - بویژه انقلابی که ناچیزی نقش نیروهای ترقی خواه در آن هویدا و ثقل تعیین کننده نیروهای ارتجاعی و واپس گرا در آن آشکار باشد - نه توصیه به رفرمیسم است و نه تداعی کننده نوع برخورد و رویکرد رفرمیست ها به رفرم و اصلاحات. در این بخش، من همچنین تلاش خواهم کرد بر چهارچوب و نوع همراهی و ائتلاف احتمالی چپ رادیکال نوین با جریانات بورژوازی (البته به فرض وجود پیش زمینه های لازم برای چنین همراهی و همگامی) روشنی بیافکنم.

در بخش پایانی این مقاله نیز من به تشریح رویکرد چپ رادیکال نوین به خیزش سیاسی - مدنی اخیر مردم و "جنبش سبز" خواهم پرداخت. بدست دادن تصویری از مشخصات مهم و اساسی "جنبش سبز" و ترسیم نوع مواجهه و برخورد چپ رادیکال نوین با "جنبش سبز" و اصلاح طلبان حکومتی هدف اصلی بخش پایانی این مقاله خواهد بود. در این بخش من استدلال خواهم کرد که عدم انکار و تخطئه "جنبش سبز" و عدم انکار نقش تاثیر گذار اصلاح طلبان حکومتی در این جنبش و حتی ارزیابی مثبت از نقش اصلاح طلبان حکومتی در "جنبش سبز"، اگر چه اصلاح طلبان حکومتی را از آماج اصلی آتش حمله چپ رادیکال نوین خارج می سازد و با ایده های چپ روانه و خرد گریزی که شکست "جنبش سبز" را اولویتی در ردیف سرنگونی رژیم اسلامی می پندارند، مرزبندی آشکاری مقرر می دارد، اما ضرورتاً حمایت سیاسی از اصلاح طلبان حکومتی (حتی از نوع مشروط و انتقادی آن) و وجود تمایل برای نوعی از ائتلاف مثبت و نوعی از بند و بست سیاسی با اصلاح طلبان حکومتی را اجتناب ناپذیر نمی سازد.

### ( قسمت دوم )

#### - دوگانگی و تخالف منافع قدرتی ویژه حزب و منافع عمومی طبقه در برخورد به موضوع رفرم

در چهارچوب تعهد به راهبرد سرنگونی انقلابی نظام سرمایه داری و براندازی حاکمیت بورژوازی ( امری که بر تمایز و مرزبندی صف چپ رادیکال در برابر صف چپ رفرمیست، روشنی می افکند) در واقع این مقتضیات و الزامات بالا رفتن حزب از پلکان قدرت سیاسی و تقویت موقعیت هژمونیک آن است که بمثابة عامل مقدم در شکل و محتوای بخشی به تاکتیک چپ رادیکال سنتی در برخورد به رفرم ها و حرکات اصلاح گرایانه، عمل می کند. از این منظر، هر رفرم و اقدام اصلاح گرایانه که به تقویت موقعیت هژمونیک حزب پیشاهنگ و به عمومی شدن گفتمان آن در بین طبقه و در سطح جامعه یاری رساند، عاری از هر تشکیک و تردیدی، شایسته حمایت و پشتیبانی اعلام شده و توش و توان سیاسی - تشکیلاتی چپ رادیکال سنتی در خدمت دست یابی به آن قرار می گیرد. دفاع قاطع چپ رادیکال سنتی از مطالبات صنفی کارگران و زحمتکشان در حقیقت در چهارچوب دفاع از چنین رفرم هایی قابل توجیه است. در عوض رفرم ها و اصلاحاتی که به ابتکار حکومت ها و یا احزاب بورژوازی انجام و یا مورد حمایت نسبی و یا کامل برخی از جریانات بورژوازی قرار گیرد، با شک و تردید چپ رادیکال سنتی مواجه شده و در بسیاری از موارد ( و شاید قریب به تمام موارد) با تبری و تخطئه آن روبرو می شود.

موضع تخطئه آمیز چپ رادیکال سنتی در برابر این یا آن رفرم و اقدام اصلاح گرایانه ی ابتکاری جریانات بورژوازی، البته در بسیاری از موارد نشانی از دوگانگی و تخالف منافع قدرتی ویژه حزب و منافع عمومی طبقه را به نمایش نمی گذارد. در بسیاری از موارد رفرم ها و اقدامات اصلاح گرایانه ابتکاری و مورد حمایت احزاب و جریانات بورژوازی از یک سو به تقویت موقعیت گفتمانی - سیاسی احزاب و جریانات بورژوازی و تضعیف موقعیت گفتمانی - سیاسی احزاب و جریانات کارگری راه برده و از سوی دیگر چنین رفرم هایی در عمل با بی اعتنایی و بعضاً مخالفت آشکار آحاد طبقه با اصل وجودی



چنین رفرم‌هایی مواجه می‌شود. در چنین موقعیتی بطور طبیعی منافع حزب با درک آحاد طبقه از منافع خود در یک مسیر قرار گرفته و موضع تخطئه آمیز چپ رادیکال سنتی در برابر رفرم‌های بورژوازی، کم و بیش با موضعی مشابه از سوی آحاد طبقه همراه می‌شود. در برخی از موارد، اما به دلایل مختلف واکنش آحاد طبقه در مقابل یک رفرم و اقدام اصلاح‌گرایانه، با موضع بخش مهمی از چپ رادیکال انطباق و هماهنگی نشان نمی‌دهد. با این وجود، واکنش متفاوت آحاد طبقه در برابر یک رفرم و اقدام اصلاحی را نیز ضرورتاً به ناهم‌خوانی و عدم انطباق منافع حزب و منافع طبقه نمی‌توان نسبت داد. دلیل این ناهم‌خوانی و ناهماهنگی، می‌تواند به روشنی به سطح پائین آگاهی طبقاتی در بین آحاد طبقه و عدم درک منافع عمومی طبقه، توسط آحاد طبقه مربوط باشد.

دلیل این ناهم‌خوانی را، اما همیشه نمی‌توان به خبط و ناآگاهی آحاد طبقه و درک درست حزب از منافع عمومی و درازمدت طبقه نسبت داد. علت چنین ناهم‌خوانی و ناهماهنگی می‌تواند به تظاهر دوگانگی و تخلف منافع قدرتی ویژه حزب و منافع عمومی طبقه نیز، مربوط باشد. از موضع منافع حزبی که صعود از پلکان قدرت سیاسی و کسب قدرت سیاسی توسط حزب را شرط مقدم بزیب کشیدن بورژوازی از قدرت، و اقدام به بنای سوسیالیسم به شمار می‌آورد، آنچه حائز بیشترین اهمیت و در خور وسواس و هوشیاری بسیار است، هم‌ایا نقش و تأثیر هر اقدام و هر کنش و واکنش سیاسی بر ثقل سیاسی - هژمونیک حزب است. از این منظر، منافع عمومی و درازمدت طبقه نیز اساساً در آئینه سود و زیان قدرتی حزب پیشاهنگ قابل رویت است. در عمل، اما سود و زیان سیاسی - قدرتی حزب مدعی قدرت و کسب قدرت و منافع عمومی و درازمدت طبقه در همه حال و در همه جا به ساده‌گی بر هم منطبق نمی‌شود. چنانچه تنها راه و یا حتی سهل‌ترین و سریع‌ترین راه گسست زنجیر اسارت و بندگی طبقه کارگر را صعود حزب پیشاهنگ - یا احزاب و گروه‌های مدافع طبقه کارگر - به عرصه قدرت دولتی تلقی کنیم، چنین نگاهی به شطرنج قدرت سیاسی، طبیعتاً چپ رادیکال سنتی را با چالش‌های سیاسی - تئوریک جدی مواجه نمی‌کند. رفرم و اقدام اصلاح‌گرایانه‌ای که موقعیت سیاسی - هژمونیک بخشی از جریان‌های بورژوازی را بسی بیشتر از موقعیت سیاسی - هژمونیک حزب و جریان‌های وابسته به کمپ چپ رادیکال بهبود بخشد، عملاً چپ رادیکال را (حتی برغم تقویت نسبی موقعیت آن در برابر برخی از جریان‌های بورژوازی) از دست یابی به هدف اصلی خود، یعنی تسخیر قدرت دولتی دورتر می‌سازد. امری که موضع تخطئه آمیز چپ رادیکال در برابر چنین رفرم‌ها و اقدامات اصلاح‌گرایانه‌ای را موجه و منطقی جلوه‌گر می‌سازد (۱). انکار و حتی تردید نسبت به گزاره‌ای که تنها راه‌هایی طبقه کارگر را صعود گردان و حزب پیشاهنگ طبقه به عرصه قدرت دولتی ارزیابی می‌کند، اما رویکرد سنتی و رایج چپ رادیکال به موضوع قدرت سیاسی، به تعیین خطوط راهبردی و تاکتیکی و ترسیم نوع و شکل هم‌اوردی در عرصه محدود هر نبرد - و از جمله نوع و شکل مواجهه با هر رفرم و جنبش اصلاح‌گرایانه - را با پرسش‌های کلیدی و با چالش‌های بنیانی مواجه خواهد کرد.

ظهور یک جنبش اصلاح طلبانه و انجام برخی رفرم‌ها و اصلاحات سیاسی - اقتصادی ممکن است به تقویت پایه‌های قدرتی برخی از احزاب و جریان‌های بورژوازی راه برده و موقعیت سیاسی - هژمونیک برخی از احزاب و جریان‌های بورژوازی را در برابر جبهه احزاب چپ و کارگری تقویت نماید. تضعیف موقعیت سیاسی - هژمونیک جبهه احزاب چپ و کارگری و دوری آنها از سکان قدرت دولتی، اما چنانچه منافع طبقه را در منافع حزب، و سود و زیان جبهه طبقاتی را در سود و زیان جبهه احزاب چپ و کارگری خلاصه نکنیم، ضرورتاً نشانه‌ای قطعی بر تقویت موقعیت گفتمانی - سیاسی کلیت جبهه بورژوازی در برابر کلیت جبهه پرولتاریا بدست نمی‌دهد. اگر صعود حزب پیشاهنگ و یا گردان نخبان مدافع طبقه کارگر به عرصه قدرت دولتی را تنها طریق و مناسب‌ترین راه خلاصی کارگران و زحمتکش‌ان از زنجیرهای اسارت و بندگی سرمایه‌داری تلقی نکنیم، تصور اینکه در یک شرایط معین یک رشته رفرم و اقدام اصلاح‌گرایانه - حتی برغم تقویت نسبی موقعیت سیاسی برخی از احزاب و جریان‌های بورژوازی در برابر حزب و یا جریان‌های سیاسی وابسته به کمپ چپ رادیکال - در تحلیل نهایی موقعیت سیاسی - گفتمانی طبقه کارگر در برابر طبقه بورژوازی را تقویت نماید، منطقی محال نیست.

اگر از شکل‌گیری موقعیت‌های سیاسی بغرنج و پیچیده که امکان بروز معادلات قدرتی نادر و استثنایی را به واقعیت غیر قابل کتمان صحنه سیاسی میدل می‌سازند نیز بگذریم، ضعف و ناتوانی سیاسی، گفتمانی، تشکیلاتی جدی جریان‌های چپ و کارگری در یک جامعه (فارغ از علت و علل چنین ضعف و ناتوانی) خود می‌تواند منبع و منشأ تقویت نسبی موضع سیاسی - هژمونیک جبهه احزاب و جریان‌های سیاسی بورژوازی در برابر جبهه احزاب و جریان‌های سیاسی چپ و کارگری در جریان شکل‌گیری هر جنبش اعتراضی گسترده سیاسی - اجتماعی (و این نه تنها هر جنبش اعتراضی معطوف به خواست‌های و اشکال مبارزاتی اصلاح طلبانه، که حتی هر جنبش اعتراضی معطوف به خواست‌های انقلابی و براندازانه را نیز شامل می‌شود) باشد. امری که انطباق و همسویی دائمی سود و زیان سیاسی - قدرتی حزب و طبقه را بطور جدی مورد تردید قرار می‌دهد. بعلاوه، نفع و سود بیشتر جریان‌های بورژوازی از پیروزی یک جنبش رفرمیستی و یا انجام یک رشته رفرم و اقدام اصلاح‌گرایانه در کوتاه مدت، ضرورتاً منضم نفع و سود بیشتر آن در یک افق دورتر و در یک چشم‌انداز طولانی‌تر نیست. در یک شرایط معین، چه بسا انجام و موفقیت یک رشته از رفرم‌های بورژوازی، در یک افق طولانی به قدرت و هژمونی کارگری و به وزن و چگالی گفتمان سوسیالیستی بسی بیشتر از اقتدار سیاسی و وزن و نفوذ گفتمان بورژوازی یاری رساند.

نفع و سود رفرم‌های بورژوازی برای بورژوازی، در هر حال کمک به نیروی پیر و فرتوتی است که در چالش‌های مداوم، از مرگ و نیستی می‌گریزد. نفع و سود چنین رفرم‌هایی برای کارگران و زحمتکش‌ان (البته به شرط اثبات چنین نفع و سودی و به شرط فقدان و ناپیدایی نفع و سودهای بزرگ‌تر ناشی از موقعیت انقلابی و پیروزی یک انقلاب پیشرو) اما کمک به نیروی جوان و در حال رشدی است که برای زندگی و فرا چنگ آوردن آینده می‌جنگد. رفرم‌های ممکن در چهارچوب سرمایه‌داری در کوتاه مدت احتمالاً به نیروی گفتمانی - هژمونیک بورژوازی توان و قدرت بسیار خواهد بخشید. چنین توان و قدرتی، اما در مواجهه با چالش‌های دائمی و گریز ناپذیر بورژوازی، ضرورتاً ایستایی و ماندگاری بسیار نخواهد داشت. این در حالی است که اندک فزونی بر توان و قدرت گفتمانی - هژمونیک پرولتاریا، در امتزاج با نیروی رشد و بالنده‌گی آن، قوت دو چندان و پاینده‌گی بسیار خواهد یافت. هم از اینرو کاملاً محتمل است که یک رشته از رفرم‌های بورژوازی، در یک افق طولانی و در تحلیل نهایی، به قدرت و هژمونی کارگری و به وزن و چگالی گفتمان سوسیالیستی بسی بیشتر از اقتدار سیاسی و وزن و نفوذ گفتمان بورژوازی یاری رساند.

بدیهی است که اگر کسب قدرت سیاسی توسط حزب پیشاهنگ و منافع قدرتی حزب و کمپ چپ رادیکال را مولفه اساسی در ارزیابی از سود و زیان هر رفرم و هر جنبش رفرمیستی قرار دهیم، نفع حاصل از هر رفرم و جنبش اصلاح‌گرایانه برای بهبود شرایط زندگی و اعتلاء جنبش خود باوری، خود سامان‌یابی و خود رهانی کارگران و زحمتکش‌ان در برابر زیان ناشی از تقویت موقعیت سیاسی - هژمونیک برخی جریان‌های بورژوازی حامی و هادی چنین رفرم و جنبش اصلاح‌گرایانه‌ای - و بطور طبیعی تضعیف نسبی موقعیت سیاسی - هژمونیک حزب پیشاهنگ و کمپ چپ رادیکال مدعی قدرت - بخشاً ناپیدا و بخشاً ناچیز و کم مقدار خواهد بود. اگر فراچنگ آوردن قدرت دولتی توسط حزب و گروه‌های متعلق به کمپ چپ رادیکال هدف مقدم باشد، بدیهی است که هر جنبش و هر اقدامی که نتیجه و کارکرد عمومی آن به تقویت نسبی قدرت این یا آن جریان سیاسی بورژوازی و دوری بیشتری جریان‌های سیاسی چپ رادیکال از قدرت دولتی راه برد - برغم همه سودهای احتمالی که در جهت بهبود شرایط زندگی و شرایط مبارزه نصیب کارگران و زحمتکش‌ان خواهد ساخت - در کل و در تحلیل نهایی امری مذموم و زیان بار تلقی خواهد شد. نکته مهم، اما چگونگی مواجهه ما با پرسش کلیدی در رابطه با نوع ایده آل قدرت کارگری است. پاسخ‌های متفاوت ما به شکل ایده آل قدرت کارگری و دفاع ما از حاکمیت حزب پیشاهنگ و یا اشکالی از خود حکومتی کارگران و زحمتکش‌ان، دآوری ما نسبت به بسیاری از موضوعات گرهی و بر اهمیت سیاسی و از جمله دآوری نسبت به بسیاری از رفرم‌ها و جنبش‌های اصلاح‌گرایانه تحت حمایت و هدایت جریان‌های بورژوازی را از اساس، دچار تغییر خواهد ساخت. من در اینجا پاسخ‌های متفاوت به این پرسش کلیدی را به بحث خواهیم نشست.

### آیا ایده آل حاکمیت کارگری نیز تنها در شکل حاکمیت نخبان و حاکمیت حزب طبقه، قابل تصور است؟

اینکه آیا رهایی طبقه کارگر از زنجیر بندگی سرمایه‌داری تنها از کانال قدرت یابی حزب پیشاهنگ قابل تصور است (و به تعبیری، حاکمیت کارگری نیز همچون حاکمیت بورژوازی تنها در شکل حاکمیت نخبان مدافع منافع طبقه، صورت تحقق بخود می‌گیرد) و یا اینکه شکل دیگری از حاکمیت کارگری، یعنی حاکمیت مبتنی بر اقتدار نهادهای شورایی و نهادهای خود مدیریتی آحاد مردم - و در محور آن نهادهای خود مدیریتی کارگران و زحمتکش‌ان - قابل تصور است، البته یک بحث قدیمی و مسیوق به سابقه است. نکته اما اینجاست که اکنون پس از دهه‌ها تسلط ایده "حزب جانشین‌گرا" و "حاکمیت حزب بجای حاکمیت طبقه" بر جنبش چپ جهانی، نشانه‌های شک و تردید جدی نسبت به کارایی و درستی چنین ایده‌ای، فراگیر شده و



شرایط تاریخی نوینی برای اقدام به ایجاد نوع دیگری از حاکمیت کارگری، یعنی حاکمیت مبتنی بر اقتدار توده ها و حاکمیت مبتنی بر نهادهای شورایی و نهادهای خود مدیریتی مردم فراهم شده است.

اکنون، با سقوط " اردوگاه سوسیالیسم " و با ملموس شدن ضعف و ناتوانی تاریخی حلقه تنگ نخبان و گروه های نخبه محور مدافع طبقه برای صورت دادن به یک آلترناتیو کارگری کارا و پیرومند، صعود حزب پیشاهنگ از پلکان قدرت سیاسی - واز این طریق تن سپردن به آقایی نخبان و رهبران سیاسی - حرفه ای حزب و یا احزاب کارگری - پیش شرط گسست زنجیر برده گی و از خود بیگانگی کارگران و زحمتکشان، تلقی نمی شود. اکنون بسی آشکارتر و بی تامل تر از گذشته می توان گفت که حاکم شدن کارگران و زحمتکشان بر سرنوشت خود با پیروزی سیاسی حزب پیشاهنگ طبقه و چنگ اندازی آن بر اهرم های قدرت دولتی مترادف نیست. اکنون بدون تامل جدی می توان ادعا کرد که کسب قدرت سیاسی توسط حزب پیشاهنگ طبقه، می تواند خود آغازگر پروسه خلع قدرت سیاسی طبقه و انزوا و سرکوب اراده آزاد آن - آنها با نام دفاع از منافع طبقه و دفاع از سوسیالیسم و کمونیسم - باشد.

بر خلاف بورژوازی که منافع خود را در سپردن قدرت سیاسی به نخبان مدافع طبقه می جوید، تامین منافع کارگران و زحمتکشان بر تحدید هر چه بیشتر قدرت نخبان سیاسی ( و از آن جمله نخبان مدافع طبقه کارگر ) و بر ایجاد سیستم مبتنی بر اقتدار توده های وسیع مردم استوار است. حفظ سیادت بورژوازی ( بمثابه طبقه ای که در هر حال بخش کوچکی از جامعه را شامل می شود و در همه حال از نظر تعداد در اقلیت قرار دارد ) از طریق اهرم های نسبتاً دمکراتیک، تنها از راه برپایی سیستم مبتنی بر حکومت نخبان و تلاش برای معرفی نخبان و احزاب بورژوایی تحت سیطره آنها بمثابه نخبان و احزاب مدافع منافع اکثریت، امکان پذیر است. بیش از این، بورژواها عموماً از آگاهی طبقاتی بالایی برخوردارند و اراده طبقاتی آنها کمتر در معرض دستکاری (manipulation) نخبان سیاسی قرار می گیرد. بورژواها در عین حال از اهرم های قدرتمند بسیاری برای تابع ساختن اراده نخبان سیاسی طبقه به تعقیب منافع خود برخوردارند. تامین نیازهای مالی احزاب مهمترین اهرم بورژوازی برای کنترل و هدایت احزاب بورژوایی است. تلاش برای شکل دادن به لابی ها، اطاق های فکر و بسیاری از انجمن ها و تشکل های دیگر و بخدمت گیری با نفوذ ترین و زبده ترین سیاست مداران در هیئت مدیره شرکت های بزرگ و نان و آب دار و غیره نیز اهرم های دیگر بورژوازی برای مهار و کنترل نخبان سیاسی وابسته به کمپ بورژوازی است. در مقابل، بنا به دلایل متعدد منافع کارگران و زحمتکشان بر نفی سیستم مبتنی بر اقتدار نخبان و بر ایجاد سیستم مبتنی بر عمومی شدن تجربه قدرت سیاسی و بر برپایی ساختار سیاسی مبتنی بر اقتدار سیاسی توده ها استوار است. کارگران و زحمتکشان، اکنون در همه جوامع اکثریت جامعه را تشکیل می دهند و با حصول به خودآگاهی طبقاتی و برخورداری از شرایط لازم برای کسب مهارت های مربوط به خود مدیریتی در بین آحاد طبقه، عمومی شدن گفتمان کارگری و تبدیل آن به گفتمان اکثریت تحصیل حاصل است. در عوض سیستم مبتنی بر اقتدار نخبان، کارگران و زحمتکشان را سخت آسیب پذیر ساخته و امکان دستکاری خواست و اراده آنها را سهل و آسان می سازد. در سیستم مبتنی بر اقتدار نخبان، اراده آزاد کارگران و زحمتکشان نه تنها در معرض دستکاری رنکارنگ ایدئولوژی های بورژوایی و خرده بورژوایی، که در عین حال در معرض تهدید نخبان سیاسی مدافع منافع خود قرار دارد. بر خلاف بورژوازی، کارگران و زحمتکشان از اهرم های قدرتمند اقتصادی درخور برای مهار قدرت ورزی و خیره سری نخبان سیاسی خود و کنترل و هدایت احزاب سیاسی کمپ متعلق به خود، برخوردار نیستند. در عوض احزاب کارگری و رهبران و نخبان فعال در احزاب و تشکل های کارگری چندان از فرصت دستکاری اراده طبقه و نشان دادن منافع ویژه خود بجای منافع عمومی کارگران بی بهره نیستند. در سیستم مبتنی بر اقتدار توده ها، در حقیقت امکان دستکاری اراده آزاد توده های وسیع کارگران و زحمتکشان به میزان زیادی از بورژوازی و مدافعی رنکارنگ ایدئولوژی های بورژوایی و خرده بورژوایی سلب شده و کار تبدیل گفتمان بورژوایی به گفتمان عمومی جامعه، با چالش های بسیار جدی مواجه خواهد شد. در ساختار سیاسی مبتنی بر قدرت ورزی نهادهای خود مدیریتی مردم، کارگران و زحمتکشان در عین حال از ابزار قدرتمندی جهت تحدید و کنترل قدرت ورزی نخبان سیاسی مدافع منافع خود و مقابله با نوع نوین و سحر آمیز دیگری از، از خود بیگانگی برخوردار می شوند.

در این میان، تجربه عملی جنبش سوسیالیستی در چند دهه گذشته نیز شاهدهی گویا بر ناکارآمدی و شکست الگوی اقتدار حزب پیشاهنگ بجای اقتدار طبقه است. الگوی اقتدار و سیادت نخبان سیاسی مدافع طبقه بجای آحاد طبقه، اگرچه از همان آغاز رشد جنبش سوسیالیستی با چالش های تئوریک و عملی جدی مواجه بود، اما با سقوط " اردوگاه سوسیالیستی " و شکست فاجعه بار دیکتاتوری حزب واحد طبقه، با چالش های بمراتب جدی تری روبروست. شکست فاجعه بار تجربه " اردوگاه سوسیالیستی " نشان داد که الگوی حاکمیت حزب کارگران به نیابت از کارگران اولاً، معمول کردن بخشی از ارزشهای سوسیالیستی و ایجاد سطحی از برابری اقتصادی را تنها با ایجاد نوع جدیدی از نابرابری قدرتی و محروم کردن آحاد جامعه ( و از جمله آحاد عظیم کارگر و زحمتکش ) از اساسی ترین و پایه ای ترین حقوق انسانی و آزادی های فردی و سیاسی ممکن می سازد. ثانیاً چنین نظامی از پویایی لازم برای ایجاد استانداردهای زندگی بهتر و تامین رضایتمندی عمومی مردم - و در مرکز آن رضایتمندی اقتصادی - در یک فرایند بلند مدت برخوردار نیست. و ثالثاً؛ چنین نظامی جز بهره گیری از اهرم زور و سرکوب عریان، از اهرم ها و مکانیزم های قدرتمند دیگری برای باز تولید همان حد از برابری اقتصادی و ارزشهای قابل دفاع دیگر برخوردار نیست.

با درهم شکستن " اردوگاه سوسیالیستی " بسیاری از مدافعی رادیکال تعین بخشی به حاکمیت طبقه از طریق قدرت گیری حزب، به ناچاره الگوی کهنه بازی در میدان لیبرال - دمکراسی اقبال نشان داده اند. بازی در میدان لیبرال - دمکراسی نیز، اما نه تنها با مشکلات و چالش های دیر باز خود، که در عین حال با مشکلات مضاعف ناشی از تضعیف عناصر دمکراتیک در ساختار لیبرال - دمکراسی های موجود، روبرو است. قدرت گیری احزاب سوسیالیست - کارگری در چهارچوب لیبرال - دمکراسی، اگر ممکن هم باشد ( و این امکان در عالم تئوریک و انتزاع قطعاً غیر ممکن نیست ) قطعاً با تن سپردن به برخی از الزامات سیاسی مهم و از جمله عقب نشینی از بخشی از اهداف و آماج های سوسیالیستی و جایگزینی برخی از پروژه های انقلابی با پروژه های فرمیستی ممکن است. بعلاوه، حفظ قدرت سیاسی در چهارچوب این سیستم، تنها با عقب نشینی های استراتژیک بیشتر و تعریف و باز تعریف اهداف و آماج های کوتاه مدت و دراز مدت احزاب کارگری در راستای تخفیف و تقلیل هر چه بیشتر خصلت ضد سرمایه داری و رادیکال این اهداف امکان پذیر است.

مشکل بزرگتر در رابطه با لیبرال - دمکراسی، اما کماکان این حقیقت است که این سیستم در همه حال شرایط بهتر و مناسب تری برای قدرت ورزی احزاب و جریانات بورژوایی و تبدیل گفتمان بورژوایی به گفتمان عمومی مردم فراهم می آورد و شانس احزاب و جریانات بورژوایی برای کسب و حفظ قدرت سیاسی را، به نحو قابل توجهی تقویت می نماید. این در حالی است که مشخصات ساختاری و عناصر بنیانی و هویتی لیبرال - دمکراسی منشاء و منبع تحمیل شرایط رقابتی سخت و نابرابری به طبقه کارگر و احزاب و گروه های هوادار آن می باشد و در فضای لیبرال - دمکراسی طبقه کارگر و احزاب و گروه های مدافع آن، به هیچ وجه از شرایط برابر و منصفانه ای برای تبدیل گفتمان سوسیالیستی به گفتمان عمومی مردم و از آزادی و برابری لازم برای قدرت ورزی در صحنه رقابت سیاسی برخوردار نیستند. (۲)

لیبرال - دمکراسی نه میدان ظهور توانایی و قدرتمندی چپ رادیکال و مدافعی راستین سوسیالیسم و کمونیسم، که صحنه ظهور خلاقیت ها و تواناییها بورژوازی و آردگاه قدرت نمایی و ظفرمندی بورژوازی و مدافعی رنکارنگ سرمایه داری است. تا آنجا که به سوسیالیسم و پروژه سوسیالیستی مربوط است، لیبرال - دمکراسی در بهترین حالت می تواند میدان قدرت ورزی مناسبی برای فرمیست هایی باشد که از سوسیالیسم، تنها اصرار به نامی دل خوش دارند و در عمل تنها به انسانی و دمکراتیک تر کردن چهره سرمایه داری می اندیشند.

این همه، دلایل سلبی و ایجابی محکمی است بر تردید جدی ( اگر نه انکار قطعی ) نسبت به نظرگاهی که رهایی طبقه کارگر از شر و نکبت سرمایه داری را، تنها با صعود حزب پیشاهنگ یا احزاب و گروه های مدافع طبقه کارگر به عرصه قدرت دولتی تداعی می کند و حاکمیت حزب و طبقه را برابر و یکسان فرض می کند. با نشان دادن "حزب بجای طبقه"، و با تداعی خواست، اراده و آرزوی گردان نخبان مدافع طبقه با خواست، اراده و آرزوی طبقه، در واقع همه اهداف و نقشه های راهبردی چپ انقلابی برای تحقق این اهداف رنگ و بوی ویژه گرفت و تصویر مسخ شده و موجی از سوسیالیسم و حاکمیت سوسیالیستی به الگو و ایده آل طیف گسترده ای از مبارزان و تلاش گران کمونیست و سوسیالیست تبدیل شد. با مشروعیت یابی هر چه بیشترخواست و منافع گردان نخبان، اهداف، ارزشها، نوع و لحن گفتمان سرمایه ستیز، آزادی طلب و استبداد ستیز آغازین چپ انقلابی رنگ باخت و جای خود را با به اهداف، ارزشها و گفتمان فرمیستی و یا به اهداف، ارزشها و گفتمان قدرت محور و آزادی گریز داد.



فرداستی ایده " حزب بجای طبقه " و یا " قدرت حزب همان قدرت طبقه است "، اما نه تنها با اهداف نهایی طبقه کارگر و نیازهای ایجاد و ماندگاری عناصر حیاتی سوسیالیسم مبتنی بر اراده آزاد توده وسیع مردم ناسازگار و نا همساز به نظر می رسد، که در مسیر مبارزه با سرمایه داری و در عرصه تعیین خطوط و مواضع تاکتیکی نیز، منشاء و منبع بروز بسیاری از تناقضات و گیج سری های به هنگام و نابهنگام چه رادیکال است. حقیقت آنستکه مشکل ایده " حزب بجای طبقه " به تاثیر بنیانی آن در سترونی و نا کام گذاردن اهداف و آرمانهای نهایی طبقه کارگر محدود نمی شود. با نشان دادن منافع و قدرت حزب بجای منافع و قدرت طبقه، کار پیشروی بسوی اهداف و آماج های نهایی طبقه کارگر نیز با چالش ها و موانع جدی همراه می شود و منطق چنین تاکتیکی چه از پاسخگویی به نیازها و ضروریات اعتلای جنبش خود آگاهی، خود سامانپایی، خود رهایی و خود مدیریتی کارگران و زحمتکشان باز می ماند. با حرکت از موضع منافع حزب، یا رفرمیسم و دخیل بستن به موفقیت اقدامات اصلاحی کوچک و بزرگ به دست مایه قدرت ورزی گردان نخبان تبدیل شده و اهداف و آماج های انقلابی و ساختار شکنانه به زینت برنامه ای فرو می کاهد و یا سرنگونی و بزیر کشیدن قدرت بورژوازی بر صدر می نشیند و شیفتگی سانتامانتالیستی و مجنون وار به انقلاب و قیام عمومی دست مایه قدرت ورزی حزبی قرار می گیرد.

آری آنجا که چه از علقه های انقلابی و رادیکال خود دست نمی شوید و نخبان مدافع طبقه حرص و ولع قدرت ورزی و امتیاز طلبی خود را با دخیل بستن به پیروزی های پارلماناریستی و چشم پوشی از اهداف بزرگ و انقلابی تسکین نمی بخشند، تقدیس انقلاب و قیام عمومی به دست مایه قدرت ورزی گردان نخبان و به هدفی در خود عروج می کند و راه را بر پاسخگویی به نیازهای اعتلا جنبش خود باوری، خود سامانپایی، خود رهانی و خود مدیریتی کارگران و زحمتکشان می بندد.

با بازگونه کردن رابطه قدرتی حزب و طبقه در دستگاه فکری چه رادیکال، اما ما با تغییر و دگرگونی بنیادی و همه جانبه ای در ترسیم مولفه های مفهوم و اساسی هویت چه مواجه خواهیم بود. با محور قرار دادن مبارزه برای شکل گیری حاکمیت مبتنی اقتدار آحاد کارگران و زحمتکشان ( به عوض حاکمیت حزب پیشاهنگ ) در سر فصل برنامه و استراتژی حزب کارگری ( و یا هر عنوانی که برای چنین تشکلی بیسنیم ) همراه با تغییرات عمده و اساسی در ترسیم نوع حاکمیت سیاسی مطلوب کارگری و نوع اقتصاد سوسیالیستی، ما شاهد تغییرات عمده و اساسی ای در تعریف و ترسیم میانی تاکتیکی چه رادیکال خواهیم بود. گسست از ایده " حزب جانشین گرا " نه تنها ما را به شکل و شمایل دیگری از سوسیالیسم و تعریف و تعبیر دیگری از آزادی، برابری و انقلاب رهنمون می شود، که نگاه ما به روش های مبارزه و درک ما از فرصت ها و راهگشائی های تاکتیکی را نیز به نحو جدی و بنیادی تغییر می دهد. من در اینجا به دلیل اجتناب از طولانی شدن بحث حاضر، از ترسیم و تشریح دامنه تغییرات مترتب بر ارزشها و اهداف نهایی چه رادیکال اجتناب کرده و در برخورد به تغییرات مترتب بر میانی تاکتیکی چه رادیکال نیز، تنها به واکاوی و مذاقه در نشانه ها و ظهور چنین تغییراتی در تاکتیک چه نسبت به موضوع رفرم و حرکات اصلاح گرایانه بسنده خواهیم کرد.

#### یادداشت

۱. در چهارچوب دیدگاهی که منافع عمومی و درازمدت طبقه را کم و بیش در آئینه سود و زیان قدرتی حزب پیشاهنگ سراغ می گیرد و از " حزب جانشین گرا " و "حاکمیت حزب بجای طبقه" جانبداری می کند، البته ما با دو رویکرد متفاوت و کیفی متمایز در برخورد به موضوع رفرم مواجه ایم. بخشی از چه رادیکال سنتی از موضع انزوا چه و با حرکت از منطق ساده جبری فقط به سود و زیان آنی و مطلق هر رفرم برای حزب و گروه سیاسی خود عنایت دارد. بر اساس این رویکرد، مبنای قضاوت و داوری پیرامون هر رفرم و اقدام اصلاحی، فقط نفع آنی ( و نه نفع آنی و نفع آنی و درازمدت ) و فقط نفع مطلق ( و نه نفع نسبی و نفع مطلق ) مورد عنایت قرار می گیرد. در نگاه طیف انزوا چه، هر رفرم و اقدام اصلاحی یا به تقویت موقعیت، هژمونیک چه انقلابی و به تضعیف وزن سیاسی و موقعیت هژمونیک کبیر گسترده دشمنان و رقبای سیاسی آن منجر می شود و یا کاملاً برعکس، موقعیت رقبا و دشمنان آنرا به قیمت تضعیف موقعیت آن بهبود می بخشد. در این دیدگاه، همه دشمنان و رقبای سیاسی چه رادیکال صف واحدی را تشکیل می دهند و در همه شرایط، نفع همه و با بخشی از رقبا و دشمنان سیاسی حزب کارگری، با تضعیف موقعیت هژمونیک و ضرر و زیان مطلق ( و نه نسبی ) حزب کارگری و کمپ چه رادیکال گره خورده است. از این نگاه، شطرنج سیاسی جامعه به مسابقه ای تک برنده ای شبیه است و وجود شرایطی که یک رفرم حزب کارگری، چه رادیکال و بخشی از احزاب و جریانات بورژوازی را همزمان - و البته به نسبتهای متفاوت - منفع سازد، غیر قابل تصور است. در چهارچوب این رویکرد هر رفرم و هر جنبش اصلاح گرایانه ای که با رهبری و یا حمایت جدی بخشی از جریانات بورژوازی یا بگیرد، بطور قطع مخالف منافع کارگران و زحمتکشان و از قبل محکوم و قابل تخطئه است.

چنین نگرش سلبی، یک سو به و غیر منطقی، البته مورد توافق همه طیفهای چه رادیکال سنتی نیست ( اگر چه بسیاری گرایشهای موجود در چه انقلابی ایران به میزان کم و زیادی از چنین بیماری کشنده ای رنج می برند ) و همه گرایشهای موجود در چه رادیکال سنتی با چنین رویکرد افراطی هم آوا نیست. در نگاه بخشی از چه رادیکال سنتی وجود شرایطی که یک رفرم در عین بهبود و تقویت موقعیت هژمونیک بخشی از کمپ سیاسی بورژوازی به تقویت و ارتقاء موقعیت هژمونیک کمپ سیاسی مدافعین طبقه کارگر نیز باری رساند، منتفی نیست. با اینهمه، در نگاه این بخش از چه رادیکال سنتی نیز هر رفرم و اقدام اصلاح گرایانه، تنها هنگامی می تواند از تیررس تخریب و تخطئه چه انقلابی به دور باشد ( من بعدا به مشکل و تناقض موضع چه انقلابی در مواجه با شرایطی که یک رفرم و اقدام اصلاح گرایانه را شایسته حمایت و پشتیبانی اعلام می کند، خواهم پرداخت ) که رفرم مزبور موقعیت هژمونیک حزب کارگری و کمپ سیاسی چه رادیکال را بسی بیش از احزاب و جریانات بورژوازی بهبود بخشد.

۲- من در رابطه با محدودیت های ذاتی لیبرال دمکراسی در مقاله دیگری تحت عنوان " بحثی درباره میانی دمکراسی مشارکتی " به میسوط سخن گفته ام.

#### ( قسمت سوم )

### - بازتاب گسست از ایده " حزب جانشین گرا " در تغییر میانی تاکتیکی چه رادیکال

همانطور که پیش از این گفتم، در دستگاه فکری چه رادیکال سنتی مقتضیات و الزامات قدرت ورزی حزب پیشاهنگ و مولفه تقویت موقعیت هژمونیک آن از نقش ویژه و منحصر بفردی در جسم و جان دادن به تاکتیک چه رادیکال سنتی در مواجه با رفرم ها و حرکات اصلاح گرایانه تحت حمایت و هدایت جریانات بورژوازی، برخوردار است. با بازگونه کردن رابطه قدرتی حزب و طبقه در دستگاه فکری چه رادیکال، اما همراه با ظهور تغییر اساسی در درک تاکنونی چه رادیکال از اهداف و آماج های بلند مدت طبقه، نگاه آن به روش های مبارزه و فرصت ها و راهگشائی های تاکتیکی نیز به نحو جدی و بنیادی تغییر می یابد.

در این میان، چگونگی رویکرد چه رادیکال به موضوع رفرم و انقلاب بویژه دگرگونی و تغییر عمده ای را شاهد خواهد بود. با حذف کسب قدرت دولتی توسط حزب از آماج مقدم چه رادیکال، نگاه و چگونگی برخورد چه رادیکال به رفرم ها، حرکات و جنبش های رفرمیستی تحت رهبری و مدیریت بورژوازی از بنیاد دچار تحول خواهد شد و علت بسیاری از آشفته فکری ها، تناقضات و خطاهای تاکتیکی چه رادیکال در برخورد به مقوله رفرم و انقلاب از میان برداشته خواهد شد.

تلاش حزب پیشاهنگ برای صعود از پلکان قدرت، مقتضیات و الزامات تثبیت و تقویت موقعیت هژمونیک حزب را به اصلی ترین فاکتور در برخورد به هر رفرم کوچک و بزرگ و در اتخاذ هر تاکتیک در برابر آن تبدیل می کند. با کنار نهادن ایده تسخیر قدرت دولتی توسط حزب پیشاهنگ، اما معیار چه رادیکال برای قضاوت و داوری پیرامون یک رفرم، همانا موقعیت و ظرفیت عمومی طبقه ( یعنی درجه خود آگاهی، خود باوری و خود سامان یابی در صفوف کارگران و زحمتکشان و میزان تجربه و مهارت آنها در اعمال اشکال مختلفی از خود مدیریتی و خود گردانی در محل زیست و محل کار ) برای فراتر رفتن از سطح هر رفرم و دست یابی به اهداف و آماج های سطوح عالیتر خواهد بود.

با حرکت از موضع قدرت یابی آحاد طبقه، هر رفرم ابتکاری بورژوازی و هر تحرک و جنبش رفرمیستی تحت رهبری و هدایت نیروهای بورژوازی، آنگاه - و فقط آنگاه - در خور و شایسته تخطئه و انکار چه رادیکال تشخیص داده می شود که کارگران و زحمتکشان حقیقتاً از آگاهی، سامان یابی و توانایی تحمیل رفرم های سطوح عالیتر به بورژوازی و یا انجام تحولات انقلابی و بنیانی در مسیر ایجاد سوسیالیسم، برخوردار باشند. این حقیقتی است که موفقیت هر رفرم ابتکاری نیروهای بورژوازی و پیشروی و موفقیت جنبش های رفرمیستی تحت حمایت و هدایت جریانات بورژوازی، منبع ایجاد انبانی از توهم و آگاهی کاذب نسبت به اقتدار و توانایی بورژوازی برای حل معضلات جامعه، و از جهت معین، تحکیم بخش و تقویت کننده گفتمان بورژوازی در سطح عمومی است. این نیز حقیقتی است که موفقیت هر رفرم ابتکاری نیروهای بورژوازی و پیروزی هر جنبش رفرمیستی تحت رهبری جریانات بورژوازی، حداقل در کوتاه مدت، به تقویت پایه های قدرتی و گفتمانی بخشی از نیروهای کمپ بورژوازی و به موازات آن، تضعیف نسبی ( و نه ضرورتاً





مطلق) موقعیت سیاسی - گفتمانی نیروهای سیاسی مدافع منافع کارگران و زحمتکشان راه خواهد برد.

اینهمه، اما چیزی از این حقیقت نمی کاهد که هر رفرم و هر جنبش رفرمیستی با بهبود شرایط زیست و قدرت ورزی آحاد کارگران و زحمتکشان، در عین حال ممکن است امکانات و فرصت های نوینی برای رشد و اعتلاء خود آگاهی طبقاتی کارگران و زحمتکشان و کسب مهارت های مربوط به خود سامان یابی، خود رهانی و خود مدیریتی توسط آحاد طبقه، فراهم آورد. هر رفرم و اقدام اصلاح گرایانه ممکن است که به بهبود شرایط زندگی و کار کارگران و زحمتکشان و یا به دمکراتیزه شدن بیشتر فضای سیاسی و فضای عمومی و یا هر دو راه برد. امری که در شرایط معین - و در جایی که سطح مبارزاتی کارگران و زحمتکشان ظرفیت قابل توجهی برای طرح و دست یابی به مطالبات انقلابی و حتی رفرم های سطوح عالیتر را نشان نمی دهد - می تواند در خدمت باروری و اعتلاء خود آگاهی، خود سامان یابی، خود رهانی و خود مدیریتی کارگران و زحمتکشان قرار گیرد.

اینکه چرا چپ رادیکال سنتی غالباً - و حتی در شرایطی که سطح مبارزاتی کارگران و زحمتکشان طرح و دست یابی به مطالبات انقلابی و حتی رفرم های سطوح عالیتر را اجازه نمی دهد - از در انکار و تخطئه هر رفرم و هر جنبش رفرمیستی تحت حمایت و هدایت جریانات بورژوازی ظاهر می شود، پاسخ آسان و ساده ای دارد. این امر اساساً به ماهیت و نظام واکنشی نوع تشکل سیاسی چپ رادیکال سنتی - یعنی احزاب و گروه های سیاسی ای که خود را تجسم تمام و کمال خواست و اراده کارگران و زحمتکشان تصور و کسب قدرت دولتی به نیابت از آحاد طبقه را رسالت اصلی خود قلمداد می کنند - مربوط است. از نقطه نظر یک حزب و یا گروه سیاسی رادیکال که از یک سو خود را مظهر خواست و اراده تاریخی طبقه و صعود خود به قدرت دولتی را مترادف پیروزی قطعی پرولتاریا بر دشمنی طبقاتی تلقی می کند و از سوی دیگر ماندگاری اش بر اصول و آرمانهای انقلابی کارگران فرصت آراء تمایلات قدرت طلبانه اش از طریق شریک شدن در بند و بست های سیاسی با احزاب و جریانات بورژوازی را از آن سلب می کند ( کاری که چپ رفرمیست بدان همت می گمارد ) طبیعتاً هر رفرم و هر جنبش رفرمیستی ای که موقعیت سیاسی - گفتمانی احزاب بورژوازی و دشمنان سیاسی آنرا را تحکیم و تقویت نمایند، جز به انکار و تخطئه نمی تواند پاسخ بگیرد. برای چنین حزب و گروه سیاسی، هر رفرم و هر جنبش رفرمیستی که به فرادستی دشمنان طبقاتی و رقبا سیاسی آن راه برد، آشکارا افق دست یابی به هدف مقدم آن، یعنی کسب قدرت سیاسی را به عقب می برد.

چنین حزبی البته ممکن است که در شرایط معین با یک رفرم و یا جنبش رفرمیستی از در توافق و همراهی در آید. چنین توافقی و همراهی، اما اگر از یک رویکرد رفرمیستی نشان نداشته باشد، قطعاً باید با سود بیشتر برای حزب کارگری و سود کمتر ( اگر نه زیان آشکار ) برای احزاب بورژوازی همراه باشد. به تعبیر بهتر باید بر تامين همزمنی و فرادستی چپ رادیکال معطوف باشد و شناسن حزب کارگری و چپ انقلابی برای کسب قدرت دولتی را در برابر رقبا و دشمنان طبقاتی آن تقویت نماید. حال اگر یک رشته رفرم و یا یک جنبش رفرمیستی همراه با ایجاد گشایش های بزرگ و کوچک در زندگی مردم و حتی سهل و آسانتر کردن شرایط بسط خود آگاهی و خود سامان یابی در صفوف کارگران و زحمتکشان، به ایجاد مشروعیت و محبوبیت برای این یا آن حزب بورژوازی راه برد و پایه های قدرتی و نفوذ همزمنیک آن را در برابر حزب کارگری و چپ رادیکال تقویت نماید، چپ رادیکال منطقی انکار و تخطئه چنین رفرم و جنبش رفرمیستی را قابل تامل نخواهد یافت.

با حرکت از منافع قدرتی طبقه ( و نه حزب ) اما نفع و زیان جبهه سیاسی - گفتمانی پرولتاریا، صرفاً با سود و زیان قدرتی احزاب و گروه های سیاسی کارگری مدعی قدرت مترادف نیست. در شرایط معین و در موقعیتی که درجه آگاهی، حد سازمان یابی و سطح مبارزاتی جنبش طبقاتی کارگران و زحمتکشان فراتر رفتن از رفرم ها را میسر نمی سازد، موفقیت یک رفرم ابتکاری بورژوازی و پیروزی یک جنبش رفرمیستی تحت رهبری و هدایت جریانات بورژوازی - حتی برغم تقویت موضع سیاسی گفتمانی بخشی از جریانات بورژوازی - چه بسا نفع قابل توجهی برای جبهه سیاسی - گفتمانی پرولتاریا به ارمغان بیاورد. تلاش برای به شکست کشاندن رفرم ها و جنبش های رفرمیستی تحت هدایت و رهبری جریانات بورژوازی، چه بسا تلاش ها و تحریکات برخی از جریانات بورژوازی برای کسب مشروعیت و محبوبیت عمومی و عروج به قدرت دولتی یا پشتوانه حمایت عمومی را، به شکست بکشاند. ایجاد مانع در برابر کسب مشروعیت و محبوبیت جریانات بورژوازی، اما در جایی که چشم انداز مبارزاتی کارگران و زحمتکشان ناروشن و افق صعود کارگران و توده لگد مال شده به عرصه قدرت دولتی حقیقتاً دور از دسترس است، چه بسا با تحکیم قدرت ارتجاعی ترین جناح های بورژوازی بر قدرت دولتی ( هر چند بی پشتوانه حمایت مردمی و با توسل به زور و سرکوب عریان ) همراه گردد. در چنین موقعیتی تلاش برای به شکست کشاندن جریان رفرم و تمرکز آتش حمله بر روی نیروهای بورژوازی هواه خواه رفرم، قطعاً چشم انداز اعتلاء خود آگاهی، خود سامان یابی و خود مدیریتی کارگران و زحمتکشان را روشن نخواهد بخشید.

احزاب و گروه های سیاسی مدعی قدرت دولتی ( و از جمله احزاب مدعی سوسیالیسم و کمونیسم ) البته چاره ای ندارند جز آنکه سود و زیان و ضعف و قدرت خود را همیشه در آئینه سود و زیان و ضعف و قدرت احزاب و گروه های سیاسی - قدرتی رقیب به قضاوت بنشینند. از موضع هر حزب و گروه سیاسی مدعی قدرت سیاسی، انکار و تخطئه هر اقدام و هر حرکت سیاسی که به مشروعیت و محبوبیت رقبا و دشمنان سیاسی آنها راه برد و امکان دست یابی آنها به قدرت سیاسی را با موانع و مشکلات بیشتری مواجه سازد، شرط عقل سیاسی و الزام بازی در میدان سیاست است. سود و زیان طبقه و منافع قدرتی آحاد کارگران و زحمتکشان، اما همیشه در آئینه سود و زیان و ضعف و قدرت احزاب و گروه های سیاسی - قدرتی بورژوازی به دیده نمی آید. نه ضعف و افول قدرت جریانات بورژوازی ضرورتاً حاوی و حامل گسترش میدان قدرت ورزی سیاسی توده کارگر و زحمتکش است و نه فراز اقبال سیاسی این یا آن حزب و جریان بورژوازی ضرورتاً عامل و حامل تنگ شدن میدان قدرت ورزی سیاسی آنها. سود و زیان طبقه و منافع قدرتی آحاد کارگران و زحمتکشان اساساً با سخت و صعب العبور شدن و یا سهل و هموار شدن مسیر انکشاف مبارزه طبقاتی قابل سنجش و اندازه گیری است. در این مسیر موفقیت و پیروزی یک جنبش رفرمیستی - حتی اگر با عروج قدرتی یک یا چند حزب و گروه بورژوازی هواخواه رفرم و تضعیف نسبی قدرت همزمنیک نیروهای سیاسی متعلق به کمپ چپ و کارگری همراه باشد - چه بسا با کاستن از گستره فضای خفقان و سرکوب سیاسی و با فراهم نمودن برخی تسهیلات لازم برای پاکگیری و رشد نهادهای جامعه مدنی و احتمالاً نهاد های قدرتی بینابینی، سخت در خدمت اعتلاء جنبش خود آگاهی و خود رهانی طبقه کارگر قرار گیرد.

### درک محدود از دایره قدرت سیاسی

چپ رادیکالی که صعود خود به عرصه قدرت دولتی را تجسم بخش قدرت کارگری می بیند، در واقع دایره قدرت سیاسی را کم و بیش با حدود قدرت دولتی ترسیم می کند. از این منظر، نفع و زیان هر اقدام سیاسی اساساً با تاثیر آن در معادلات قدرتی فی مابین احزاب و جریانات سیاسی در قدرت و خارج از قدرت، قابل سنجش است. در این چهارچوب هر آنچه به تداوم سلطه احزاب و جریانات بورژوازی بر اهرم قدرت دولتی و به دوری بیشتر نیروهای سیاسی مدافع کارگران و زحمتکشان از قدرت دولتی یاری رساند، منطقی می باید مورد انکار و تخطئه چپ رادیکال قرار گیرد. در این راستا رفرم ها و اقدامات اصلاح گرایانه تحت حمایت و هدایت جریانات بورژوازی با ایجاد مشروعیت و محبوبیت برای جریانات بورژوازی و تداوم و تحکیم سلطه آنها بر حریم قدرت دولتی، همانقدر ( اگر نه بیشتر ) درخور انکار و مذمت اند که شمشیر خون چکان سرکوب و ارباب برهنه و آشکار.

در این نگاه به قدرت سیاسی، اما قدر و اهمیت اقدامات اصلاح گرایانه ای که ثقل قدرتی دولتی و میزان دخالت آن در حیات اجتماعی را کاهش می دهد ( فارغ از تاثیر آن بر معادلات قدرتی فی مابین احزاب و جریانات بورژوازی و کارگری ) چنانکه باید، برسمیت شناخته نمی شود. حتی آنگاه که یک رفرم و اقدام اصلاح گرایانه مورد تأیید قرار می گیرد، اساس و مبنای چنین تأییدی بر تاثیر آن در معادلات قدرتی فی مابین احزاب و جریانات کارگری و احزاب و جریانات سیاسی متعلق به کمپ بورژوازی استوار است.

این در حالی است که از زاویه منافع قدرتی توده طبقه، اهمیت محدود شدن شعاع قدرت دولتی و فرو کاهیدن سیطره دولت بر شعون زندگی اجتماعی، اساساً نه به تاثیر آن در معادلات قدرتی احزاب و جریانات سیاسی، که به گسترش حریم آزادی ( چه در مفهوم منفی و چه در مفهوم مثبت آن ) و به بسط فضای جامعه مدنی و فضای بینابینی جامعه مدنی و حریم قدرت دولتی ( فضایی که محل شکل گیری و شکوفایی نهادهای قدرتی نوین، یعنی نهادهایی از نوع شوراهای محله و شوراهای کارخانه و سایر نهادهای خود مدیریتی پایه ای است ) مربوط است. محدود شدن شعاع قدرت دولتی و فرو کاهیدن سیطره دولت بر شعون زندگی اجتماعی، خود به خود فضای بازی را برای قدرت ورزی توده ها در جایی که قدرت توده ها تولد می یابد، پا می گیرد و به بلوغ می رسد، یعنی محیط خارج از حریم قدرت دولتی، وسعت می بخشد.

چپ رادیکالی که قدرت را نه برای خود ( بمثابه یک گروه نخبه متشکل از فعالین مدافع سوسیالیسم و کمونیسم و با ساختار تشکیلاتی ای مبتنی بر



سلطه و رهبری تعداد انگشت شماری از نخبگان سیاسی - تشکیلاتی ( که قدرت را حقیقتاً برای مردم کوچه و کارخانه ( قدرتی مبتنی بر اقتدار نهادهای محل زیست و محل کار همه افراد ) می خواهد، اما نمی تواند حریم قدرت سیاسی را به حیطة قدرت دولتی محدود ببیند. مردم کوچه و کارخانه نمی توانند همچون احزاب و گروه های نخبه محور، قدرت دولتی در شکل و شمایل تاکتونی آنها اسباب قدرت ورزی خود قرار دهند و خواست و اراده آزاد خود را از طریق آن به اجرا گذارند. اشکال تاکتونی دولت ( برخی از تجربه های استثنایی همچون کمون پاریس البته در این شکل و شمایل نمی گنجد ) برخوردار از اسباب و لوازم ضروری برای حاکمیت نخبگان و اساساً محل قدرت ورزی نخبه ها است. اشکال تاکتونی دولت از ظرفیت های لازم برای قدرت ورزی توده وسیع مردم خالی است. دولتها در شکل و شمایل تاکتونی آن، نه محل سلطه آحاد مردم بر قدرت که ابزار سلطه گروه کوچک نخبگان ( چه مدافعین سرمایه داری و چه شیفتگان سوسیالیسم ) بر آحاد مردم است.

عمومی شدن تجربه قدرت سیاسی و عروج توده ها به صحنه واقعی حکومت ( بر خلاف صعود احزاب و گروه های سیاسی به عرصه قدرت )، اما اساساً با کسب قدرت دولتی آغاز نمی شود. حق مردم در حکومت بر خود و ایجاد نظام مبتنی بر خود حکومتی و خود مدیریتی مردم آنگاه رنگی از واقعیت بخود خواهد گرفت، که در گام اول توده مردم انواعی از اشکال خود مدیریتی و خود گردانی را در محدوده محل زیست و محل کار خود تجربه کرده باشند و برای قدرت ورزی در کانون های اصلی قدرت آموخته شده باشند. بسط قدرت ورزی مردم کوچه و کارخانه، آنگاه از چشم انداز روشن و امید بخشی برخوردار خواهد شد که شرایط لازم برای شکوفایی و بسط نهادهای جامعه مدنی و محیط سیاسی آزاد و امنی برای تجربه حداقلی از اشکال خود مدیریتی و خود گردانی ( هر چند بطئی و محدود ) در چهارچوب نهادهایی همچون اتحادیه، سندیکا، تعاونی های محلی و کارگری، انجمن های خانه و مدرسه و غیره فراهم شده باشد. به تعبیر دیگر، تجربه خود مدیریتی و خود گردانی برای کارگران و زحمتکشان نه از حریم قدرت دولتی، که از خارج این حریم آغاز می شود.

عمارت قدرت تودها در حقیقت، عمارتی از نوع دیگر است. عمارتی که نه تنها پایه های آن که بعضاً جزئیات قابل توجهی از نما و بدنه آن در خارج از حریم قدرت دولتی ساخته و پرداخته می شود. در این عمارت بی تردید جایی نیز برای قدرت دولتی در نظر گرفته می شود. شعاع قدرت دولتی در این عمارت، اما سخت محدود، عرصه قدرت ورزی آن سخت تحت کنترل و حسابرسی و ثقل قدرت در آن سخت پراکنده و در چرخش است. قدرت دولتی در این عمارت اگر چه هنوز قدرت دولتی است ( و این قدرت دولتی تا آن هنگام که نشانه ای از اختلاف طبقاتی وجود دارد و تا آن هنگام که اختلافات بیشمار انسانها در قالب اختلافات دوست و دشمن تظاهر بیرونی می یابد، هنوز پایداری نشان خواهد داد ) اما چه آهسته و چه پر شتاب به میرنده گی سیر خواهد کرد. این عمارتی است که در آن قدرت دولتی نه بر فراز قدرت توده ها، که تابع قدرت توده ها است. قدرت سیاسی در این عمارت اساساً و به وجه غالب از پائین به بالا ( بر خلاف تمام اشکال حکومت نخبگان ) جریان دارد. گروه های مرجع در آن سخت متنوع، سخت پراکنده، کمتر متکی به قدرت و ثروت و در ارتباط نزدیکتر و دائمی تر با توده مردم قرار دارند و از دامنه نفوذ و قدرت نسبتاً محدودی برخوردارند. قدرت در آن به لحاظ زمانی محدود، از جنبه کیفی سخت تحت کنترل و حسابرسی و به میزان زیادی متکی بر خواست و اراده آحاد مردم ( متناسب با محل و موقعیت قدرت ورزی ) است. و به تعبیری این عمارتی است که قدرت سیاسی در آن بیش از پیش با خصلت " شبه دولت " و " نه دولت " ( البته از نوع متعارف و تاکتونی آن ) تداعی خواهد شد.

هم از اینرو، از موضع منافع قدرتی توده کارگر و زحمتکش ( و نه احزاب و گروه های سوسیالیست و کمونیست طالب قدرت ) تلاش برای محاط و محدود کردن قدرت دولتی و تلاش برای تمرکززدایی و دموکراتیزه کردن بیش از پیش آن - و در حقیقت تلاش برای ایجاد محیط سیاسی آزاد و مناسبی جهت شکل گیری و شکوفایی نهادهای قدرتی نوین؛ یعنی نهادهای جامعه مدنی و نهادهای سیاسی - قدرتی بینابینی همچون نهادهای مبتنی بر خود مدیریتی توده ای و نهادهای شورایی محل کار و محل زیست - از اولویت و اهمیت بسیار برخوردار است. در فقدان خود آگاهی لازم در صفوف آحاد کارگران و زحمتکشان، در فقدان زنجیره ای قدرتمند از نهادهای سازمانهای صنفی و سیاسی که در ساختار خود، الگویی از خود مدیریتی و خود گردانی را به نمایش گذارده و آگاهانه از برقراری خود حکومتی توده ای دفاع کنند و در فقدان حد معینی از تجربه خود مدیریتی و خود حکومتی در بین آحاد وسیع مردم، تسخیر قدرت دولتی بدست مردم نیز ضرورتاً شرایط و لوازم ضروری را برای بر صدر نشاندن توده کارگر و زحمتکش و ایجاد حکومت نوع شورایی و دموکراسی نوع مشارکتی، فراهم نخواهد ساخت.

در این راه (راه مردم به قدرت ) شاید پیشروی بسوی خرد و محدود شدن هر چه بیشتر قدرت نهادهای دولت مرکزی، افزایش قدرت و اقتدار نهادهای قدرتی محلی و منطقه ای، دموکراتیزه شدن هر چه بیشتر ساختار نهادهای دولتی، لگام زدن به قدرتی بوروکراسی، گسترش حوزه آزادی های فردی و سیاسی، دسترسی آزاد و بی محدودیت به اطلاعات دولتی و غیره از اینک کدام حزب و گروه سیاسی بر اهرم های قدرت دولتی حاکم است، بسی مهم تر باشد. این البته بر انکار تفاوت جدی در نوع و نتیجه استیلاک این یا آن حزب و گروه سیاسی بر دستگاه قدرت دولتی، دلالت ندارد. این، اما به معنای آنست که قدر و اهمیت دست به دست شدن قدرت دولتی برای کارگران و زحمتکشان، اساساً از طریق گشایش هایی که این دست به دست شدن قدرت در صحنه زندگی واقعی، در عرصه رفاه اقتصادی و بهبود کیفیت زندگی، در عرصه نقش آفرینی و مدخلیت گسترده آحاد مردم در صحنه مدیریت امر سیاست و اقتصاد، در عرصه تمرکززدایی و دموکراتیزه کردن هرچه بیشتر حیات نهادهای قدرتی و در مسیر ایجاد شرایط بهتر و مناسب تر برای ظهور نهادهای قدرتی سازگار با خود حکومتی مردم پدید می آورد، قابل تشخیص و اندازه گیری است.

تا آنجا که به کارگران و زحمتکشان و به ایده آل حکومتی آنها یعنی حکومت نوع شورایی و دموکراسی نوع مشارکتی ( بمثابه حکومت توده ها در برابر حکومت نخبه ها ) مربوط است، این نه تنها احزاب و جریانات بورژوازی، که همه هواخواهان حکومت نخبگان - و از جمله احزاب و گروه های سیاسی کمپ چپ رادیکال سنتی - در برابر ایده آل حکومتی آنها قرار دارند. راه توده ها به قدرت نه صرفاً با سرنگونی این یا آن حکومت معین و نه حتی با کسب قدرت دولتی توسط جریانات سیاسی مدعی دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان، که تنها از کانال بسط و ارتقاء خودآگاهی و خودسامان یابی در صفوف آنها و از طریق ایجاد آمادگی برای جایگزینی نهادهای سازمانهای دولتی با نهادهای قدرتی مبتنی بر خود مدیریتی توده ها، می گذرد.

در مسیر قدرت یابی توده ها و ظهور پایه های قدرت نوین، البته، تسخیر قدرت دولتی و در هم شکستن آن غیر قابل چشم پوشی است. بدون تسخیر قدرت دولتی بدست توده ها ( آنگونه که آنارشیسستها ساده انگارانه می پندارند )، عمارت قدرت توده ها، عمارتی ناتمام، ناامن، غیر قابل سکنی برای یک زندگی متعارف و دائمی، و بسادگی در خطر فروپاشی و نابودی تمام و کمال خواهد بود. بدون تسخیر قدرت دولتی، عمارت قدرت توده ها به هر اندازه وسیع، شکوهمند و متکی به پایه های قدرتمند، عمارتی است که در ملک تحت کنترل دیگران بنا شده و ماندگاری آن دیر یا زود مورد تهدید قرار خواهد گرفت. استواری و بر پایی چنین عمارتی و بویژه بسط حدود و امکانات آن، بدون تسخیر قدرت دولتی و قطعی و رسمی کردن سند مالکیت آن، در بهترین حالت یک ساده انگاری پر خطر و یک خط استراتژیک و غیر قابل جبران خواهد بود. مدافعین و شیفتگان برپایی چنین عمارتی، چنانچه در عزم خود برای بنای آن مصمم باشند، قطعان هیچگاه بر ضرورت تسخیر قدرت دولتی چشم فرو نخواهند بست.

باینهمه، بدون گسترش و تعمیق جدی گفتمان خود مدیریتی و خود حکومتی در صفوف کارگران و زحمتکشان، بدون ظهور و شکوفایی اشکال متعددی از نهادهای خود مدیریتی در اقصاء نقاط جامعه و بدون شکل گیری نوعی از قدرت دوگانه در قالب قدرت ورزی شبکه ای از نهادهای خود مدیریتی توده ها، تسخیر قدرت دولتی توسط مدعیان خوش نیت طرفداری از منافع کارگران و زحمتکشان نیز، ضرورتاً راه را بر ظهور شکلی از خود حکومتی توده ها نخواهد گشود. جسم و جان نظام خود حکومتی توده ها اگر بحد کافی در زهدان جامعه نشو و نما نیابد، تسخیر قدرت دولتی نه ضرورتاً نوید بخش تولد آن، که احتمالاً حامل و عامل سقط نابهنگام و دردناک آن خواهد بود. هم از اینرو، چپ رادیکالی که داعیه قدرت ورزی توده ها ( و نه نخبه ها ) را در سر می پرورد، بیش از آنکه برای تولد قدرت نوین بی صبری پیشه کند، باید دل در گرو سلامت و رشد و نمو طبیعی چنین قدرت نوین بسپرد. چپ رادیکال نوین ( در تمایز با چپ رادیکال سنتی ) باید تلاش و همت خود را نه صرفاً پیروزی در جبهه جنگ برای تسخیر قدرت دولتی بدست توده ها، که بیش از آن به ایجاد میدانی از همآوردی قدرتی در حریم جامعه مدنی و در فضای بینابینی میدان قدرت دولتی و حریم جامعه مدنی، معطوف نماید. ثقل گفتمانی و کفه تلاش سیاسی و سازمان گرایانه چپ رادیکال باید معرف و پاسخگوی نیازها و الزامات چنین سمت گیری نوینی باشد.

۱. من در مقاله دیگری تحت عنوان " بحثی درباره میانی دموکراسی مشارکتی " با اشاره به یکی از مشخصه های اصلی دموکراسی مشارکتی، یعنی تعمیم دموکراسی از حوزه سیاست به حوزه اقتصاد، خصلت ضد سرمایه دارانه دموکراسی مشارکتی را مورد بحث قرار داده ام.



## تنها دستاورد انقلاب دمکراتیک. حکومت شوراهاست!

احمد فارسی

این مطلب را که بخش سوم از مجموعه "فراتر از شعارها" توسط رفیق احمد فارسی نوشته شده و در تاریخ ۲۲ بهمن ماه سال گذشته منتشر کردیم، در پاسخ به سوال های مکرر کارگران مبارز و نیروهای مردمی در مورد ساختار حکومت شوراها بوده است. در عین حال مشخص کننده درک مجموعه گروه و هسته های هممنظر با کارگران کمونیست ایران از "انقلاب دمکراتیک" می باشد. این نظریه در تضاد و تقابل با برداشت بورژوازی بودن ماهیت "انقلاب دمکراتیک" می باشد و معتقد است که بورژوازی در هیچ زمانی، چه دورانی که رشد کلاسیک ماقبل انحصاری را می گذراند و چه پس از آن، در دوران امپریالیستی اش، هرگز دارای ماهیت دمکراتیک نبوده است و هرگز توان ارائه آن را نداشته است. در طول تاریخ نیز می بینیم کلیه حقوق دمکراتیک بدست آمده در جوامع مختلف، فقط و فقط از طریق مبارزات افشار مختلف پرولتری بر حکومت های سرمایه داری تحمیل شده و هر زمان که نیروهای پرولتر قدرت خود را از دست داده اند، این آزادی ها نیز از طرف حکومت سرمایه داران باز پس گرفته شده است. از لحاظ تئوریک نیز، این نظر در تقابل با نوهم بورژوازی "دمکراسی نوین" بدست آمده که برخلاف ادعای مانوئیست ها، مدتها قبل از مانو توسط خط رویزیونیستی فعال در کمیترن (انترناسیونال سوم) فرموله گشت و پس از مبارزه ای ۸ ساله و با تکیه بر قدرت رویزیونیسم حاکم در شوروی، توانست بر نیروهای کمونیستی غالب شده و در نشست سال ۱۹۲۸، این نهاد انقلابی را متصرف شود و سپس در سطح جهانی، همراه با حکومت های سرمایه داری، به قتل و عام کمونیست های انقلابی پردازد (سردبیر "بسوی انقلاب"، رامین رحیمی)



در بخش گذشته دیدیم که اگر انقلاب دمکراتیک در نیمه راه منحرف نشود و تا سرنگونی حکومت دیکتاتوری جمهوری اسلامی پیش رود، خلاء ناشی از فروپاشی قدرت سیاسی باعث شکوفایی نهادهای شورایی در محلات و مراکز شغلی مردم خواهد شد. و اگر کمونیست ها تا آن زمان به وظیفه تاریخی خود عمل کرده باشند، مردم با آگاهی به نقش حکومتی این شوراها، در فردای انقلاب، بازسازی انقلابی را آغاز خواهند کرد. اما قبل از اینکه به بازسازی و نوسازی جامعه بپردازیم، بیاییم و در فردای انقلاب کمی تأمل کنیم. ببینیم که این روند انقلابی با تمامی هزینه هایی که برداشتن سد دیکتاتوری بورژوازی به ما تحمیل کرده است، چگونه منافع ما را تأمین می کند؟ یا بقول معروف سیاسیون، چه دستاوردی برای ما داشته است؟

مهمترین دستاورد و شاید تنها دستاورد انقلاب دمکراتیک، مردمی کردن حکومت است. این دستاورد را می توان با مقایسه ی آنچه که از میان برداشته شده و آنچه که در روند انقلاب جایگزینش شده است توضیح داد. انقلاب دمکراتیک مردمی روند مبارزاتی است که در طی آن مردم بر حکومت دیکتاتوری بورژوازی ضربه وارد کرده آن را در هم می پاشند و برای اداره امور حکومتی انجمن های محلی و شوراهای منطقه ای و کشوری و محل اشتغال را بوجود می آورند. در بخش پیشین نشان دادیم که نیازهای مبارزه طبقاتی و منافع، اهداف و توان مبارزاتی طبقات درگیر نهایتاً به فروپاشی حکومت هرم گونه ی بورژوازی و شکوفایی نهادهای دمکراتیک (مردمی) حکومتی می انجامد. اما برای دقیق تر کردن اینکه چه ضرباتی باعث فروپاشی کدام دستگاه ها شده و چگونه چنین فروپاشی ای منافع مردمی را تأمین می نماید، باید در وحله ی اول ببینیم که اصولاً این حکومت از چه بخش هایی تشکیل شده است؟ و مشخصات و عملکرد این بخش ها چیست؟

### حکومت بورژوازی: چرا؟ و چگونه؟

شیوه ی تولید سرمایه داری بر پایه های بسیار لغزنده ای استوار گشته است که برای تداوم استواری اش نیاز به ثبات مطلق اجتماعی دارد. در غیر اینصورت، پایه های لغزانش قادر به تحمل وظایف خطریشان نخواهند شد. حال این وظیفه چیست؟ مهمترین و دشوارترین وظیفه گرداندگان نظام سرمایه داری اینستکه که ارزش های تولید شده توسط تمامی تولید کنندگان جامعه را به شکلی توزیع و جمع آوری و مدیریت کنند که حاصل اعمالشان کنترل «مالکین» را بر ابزار، روند و محصولات تولیدشان مقدور سازد. نمونه ای از عملکرد عوامل سرمایه داری برای این منظور حسابداری و مدیریت پیچیده ی مالی - صنعتی ای است که دلیل اختراع و تکاملشان به حداقل رساندن «دزدی» های تولید کنندگان می باشد. این عمل به نام «بهره وری» صورت پذیرفته که هدف صوری آن پایین آوردن هزینه ی تولید در هر واحد است. در روند تولید، این «دزدی» تولید کننده ها، از نظر سرمایه دار، می تواند به شکل سرقت توان تولیدی کارگر در هر ساعت کاری باشد. حال این کم کاری می تواند آگاهانه باشد و یا نا آگاهانه. برای کنترل بخش نا آگاهانه ی آن، عوامل سرمایه دار از طریق رشد تکنولوژی کار و به کارگیری ماشین آلات پیشرفته (بطور مثال تسمه نقاله و خط تولید در فوردیسم) هزینه تولید را پایین آورده و بازده کار را بالا می برند. و در بخش آگاهانه آن نیز، این کنترل از طریق تکنیک های حسابداری و مدیریتی (مانند حسابداری هزینه ها) صورت می پذیرد. از طریق انبارداری مدرن نیز «دزدی» های جنسی مورد کنترل قرار می گیرد. پس می بینیم که چنین نیازی که مستقیماً برخاسته از تضاد اجتماعی شدن تولید در مقابل خصوصی شدن کنترل و مالکیت بر ابزار و محصول کار است، چگونه یک نظام حسابداری پیچیده را در عصر سرمایه داری شکل داده است. همچنین، علم اقتصاد پیچیده ی سرمایه داری نیز برخاسته از همین تضاد و در جهت پیش بینی معضلات و بحران ها و طراحی و اجرای راه حل های سرمایه دارانه برای حفظ ثبات اجتماعی این نظام ساخته و پرداخته شده است. علوم پیچیده ی دیگری چون بانکداری، بیمه، حراست و خلاصه بسیاری از رشته های پیچیده ی دیگری نیز صرفاً بر مبنای چنین نیازها و ضرورت های برخاسته از منافع طبقاتی بورژوازی و اعمال دیکتاتوری آن در محیط کار و خشونت و غضب ارزش اضافه توسط مالک بوجود آمده است. علوم پیچیده ای که تنها به درد چنان هدفی می خورد و هیچ استفاده ای برای کارگران و دیگر زحمتکشانش ندارد. آنچه که ما در بالا بصورت نمونه مطرح کردیم و یا از آن فقط نام برده ایم، بخش بسیار کوچکی از ابعاد اجرایی شیوه ی تولید سرمایه داری



است. شیوه ی تولید سرمایه داری متشکل از روابط و مناسبات بسیار پیچیده ای است که تنها ذهن منور و متدلوزی نابغانه ی کارل مارکس توانست آن را بازتولید کرده و همراه با تبحر ادیبانه ی او در مجموعه کار «سرمایه» (کاپیتال) و تئوری های ارزش اضافه به رشته ی تحریر در آید. البته گفته می شود «معما چو حل گشت آسان شود!» در صحت این گفته شکی نیست. درک روابط و مناسبات سرمایه داری با توضیحات مارکس بسیار ساده تر گشته است، اما باز هم بسیاری از روشنفکران ما در عرض نزدیک به دو قرن هنوز هم نتوانسته اند آن را به شکل واقع بینانه ای بفهمند و آنچنان انتزاعی به آن می نگرند که گویا قانونی است که از آسمان به زمین آمده و توضیح روابط و مناسبات انسان ها نیست. حتی روشنفکرانی که نام «چپ» و «کمونیست» به روی خود گذاشته اند، چنان خود را گرفتار مطلق سازی این روابط نموده اند که حتی سوسیالیسم را هم می خواهند از روی همین قوانین و در چهارچوب آن الگو برداری کنند به همین خاطر نیز نهایتاً آن را به نوعی سرمایه داری دولتی می رسانند. در صورتیکه پیچیدگی این روابط به علت تضاد اصلی چنین شیوه ی تولیدی است که قرار است تولید سراسری را به حیط مالک ها متمرکز کند، و همین پیچیدگی هاست که خصلت جادویی (فتیشیسم) به کالا و دیگر عوارض چنین شیوه ای را بوجود می آورد که گویا فرا اجتماعی و فرا انسانی هستند که بر انسان ها حاکم گشته اند. در صورتیکه این روابط تنها در اثر تکرار مکرر چندین قرنی شان طبیعی جلوه کرده و تداومشان بوسیله عوامل سرمایه داری به جامعه تحمیل می شود. البته ما بیشتر از این به روابط و مناسبات مستقیم تولید نمی پردازیم، چرا که دگرگونی آنها از طریق انقلاب دمکراتیک صورت نمی پذیرد، بلکه همانطور که بوجود آمدن شان نتیجه ی قرن ها مبارزه طبقاتی بورژوازی علیه فئودالیسم و طبقه کارگر بوده است، تغییرشان نیز نیازمند به مدت طولانی ای از مبارزه طبقاتی بر مبنای منافع تولید کنندگان و پرولتاریا علیه سرمایه داری است. اما، انجام این دگرگونی ها نیاز به فروپاشی نظام دیکتاتوری سیاسی و حقوقی (حکومت) سرمایه داری دارد تا طبقه سرمایه دار نتواند اراده ی خود را به تمام جامعه تحمیل کند و بوسیله ی سرکوب وحشیانه ی خود مانع اجرایی شدن طرح های انقلابی شوند. در عوض، می بایست نظام حکومتی ای استقرار یابد تا اراده ی کارگران و مردم زحمتکش را بر جامعه تحمیل کرده و مقاومت ها و کارشکنی های بورژوازی را در هم شکند.

این نکته را گفتیم تا خوانندگان ما متوجه شوند که پیچیدگی و وسعت مدیریت یک نظام سرمایه داری از منافع سرمایه داران نشأت گرفته و تکامل یافته است. و در عین حال نشان دهیم که چگونه این منافع با منافع طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان خوانایی ندارد و چرا چنین سیستم پیچیده ای مناسب حالشان نیست. بلکه شیوه ای مورد نیاز پرولتاریا و مردم است که برای عموم مردم به سادگی قابل اجرا باشد. مسلماً در روند مبارزه طبقاتی پرولتاریا و نظام سوسیالیستی علیه منافع بورژوازی، در یک جامعه ی دمکراتیک، تولید اجتماعی و سراسری، به کنترل اجتماعی و غیر متمرکز مردمی در آمده و نتیجتاً روابط و مناسبات تولیدی ای شکوفا خواهند شد که بصورت ساده تر و بمتابیه ی بخشی از زندگی روزمره مردم بنا شده باشد. در چنان شرایطی، بسیاری از آنچه «قوانین اقتصادی» خوانده شده و توسط اذهان مردمی، مطلق پنداشته می شوند، ضرورت وجودی خود را از دست داده و ناپدید خواهند شد. بطور مثال، همانطور که لزوم شتاب در چرخش سرمایه برای تولید سود بیشتر با نرخ کمتر، و یا هزینه ی پایین تولید و بهره وری و تعیین قیمت و ... دیگر کارایی سابق را نخواهند داشت، لزوم شتاب در روند تصمیم گیری که در شیوه ی حکومتی سرمایه داری به انتخاب نمایندگان مختار و رفع اختیار از موکلانشان می انجامید نیز، دیگر مورد نیاز نبوده و بر عکس، شیوه ی تصمیم گیری جمعی، هر چند با شتابی کمتر، از درجه اهمیت بالایی برخوردار می شود.

نتیجه انقلاب دمکراتیک، دمکراتیزه (مردمی یا اجتماعی) کردن نظام حقوقی و سیاسی جامعه است. حکومت دیکتاتوری سرمایه داری نیز، چون دیگر روابط و مناسبات این شیوه ی تولید، برخاسته از قرن ها مبارزه طبقاتی بورژوازی علیه شیوه ی تولیدی فئودالی بوده است که لیبرال های قرن هفدهم و هیجدهم، تنها به تئوریزه کردن آنچه واقع گشته بود پرداختند. این یعنی اینکه، بر خلاف تصور بسیاری که نظام سیاسی سرمایه داری را نتیجه ی تفکرات لیبرال های نابغه ای چون جان لاک و منتسکیو می پندارند، حکومت سرمایه داری به این شکل از همان مبارزات بورژوازی در قرون وسطی شکل گرفته و تکامل یافت و روشنفکران طبقاتی اش آنها را توجیه و فرموله کردند. هنگامیکه مارکسیست ها می گویند «تاریخ جوامع همان تاریخ مبارزات طبقاتی است.» به این معناست که کلیه روابط و مناسبات و سازمان ها و نهادها بر مبنای منافع طبقات موجود در جامعه نطفه بسته و از طریق طی کردن مبارزه ی این طبقات زاده و تثبیت می شوند. طبقه سرمایه دار (بورژوازی) نیز بنا بر نیازهای طبقاتی اش دولت و ملیت و اجزاء آنان را شکل داده و از آن بمتابیه ی ابزاری برای کنترل خود بر جامعه (دیگر طبقات) استفاده می کند. ساختارهایی که در زمان فئودالی به این شکل و با این مشخصات وجود نداشتند. ساختارهایی چون یک ارتش همیشه حاضر حرفه ای و مرکزی که در اثر انقلاب بورژوازی انگلستان و به دست کرامول و دیگران برای سرکوب سپاهیان طرفدار سلطنت و سپس مردم انقلابی بوجود آمد، و یا شکل دولتی «سه قوه» که شکل «مفنه» آن محصول قرن ها مبارزه مالکان کوچکتر با سلطنت مطلقه بود که نهایتاً در انقلاب بورژوازی انگلستان قدرت را از حکومت سلطنتی سلب کرد. و یا قوه «مجریه» که بازم در انگلستان و در روندی دوپست ساله بوجود آمد و بالاخره در زمان خاندان «هانوفر» به نهاد نخست وزیری و کابینه انجامید. و یا قوه قضائیه که باز هم در اثر مبارزات بورژوازی برای جدائی محاکم از نهادهای سلطنتی و کلیسایی، پس از قرن ها مبارزه به شکل کنونی آن در آمد. و نتیجه آن حکومت لیبرالی سه قوه مفنه، مجریه و قضائیه، و متشکل از صدها عنصر نخبه ی اجتماعی شد که بر تمامی ارکان جامعه اشراف و کنترل داشته و با حضور و فعالیت خود کلیه اختیارات اجتماعی را از دیگر طبقات سلب کرده و در جهت منافع بورژوازی و حفظ روابط و مناسبات سرمایه داری به کار می گیرند. الگویی که بالاخره منتسکیوی فرانسوی آن را با جمع بندی از شکل حکومتی انگلستان فرموله کرده و ارائه داد. ساختارهای طبقاتی بورژوازی در طول مبارزه طبقاتی آن با فئودالیسم و پرولتاریا برای محقق ساختن منافع طبقاتی آن شکل گرفته است. تا به حال بسیاری از انقلابی نمایانی که خود را سوسیالیست و طرفدار طبقه کارگر معرفی می کنند به بهانه های مختلف با این واقعیت که پرولتاریا نمی تواند با استفاده از ابزارها و اشکال حکومتی بورژوازی که برای حفظ نظام و تأمین منافع طبقاتی آن شکل گرفته است، به آزادی و دمکراسی برسد را، نه تنها مخالفت می کنند، بلکه برقراری حکومت لیبرال - بورژوازی را بمتابیه ی مرحله ای ضروری و گریز ناپذیر برای رهایی پرولتاریا معرفی کرده و بدین ترتیب، قرار دادن وظیفه «انهدام ماشین حکومتی بورژوازی» و استقرار حکومت شوراهای کارگری و منطقه ای را در برنامه های گروه ها، سازمان ها و احزاب چپ، بعنوان «چپ روی کودکان» محکوم می کنند. یکی به این بهانه که «در اثر رشد بیمارگونه ی سرمایه داری در کشورهای عقب افتاده نیروهای مولد هنوز به رشد کامل نرسیده و برای رشدش نیاز به گذار از مرحله ای را دارد که در آن بورژوازی صنعتی بتواند آن را توسعه دهد»، سازش طبقاتی با بورژوازی و مشارکت در این سیستم را توصیه می کند. و عده ای دیگر با بهانه قرار دادن اینکه «طبقه کارگر هنوز به آگاهی طبقاتی لازم برای استقرار حکومت خود نرسیده و باید برای مرحله ای «نمایندگان» آن و احزابشان قدرت سیاسی را به دست بگیرند تا قدم به قدم کارگران را آماده ی حکومت مستقیم سازند»، مانند الگوهای چاوزی و مورالسی آمریکای لاتین، حکومت را بنام طبقه کارگر مال خود کرده و معمولاً در نهایت حکومتی به مراتب سرکوبگر تر از مدل غربی بورژوازی به جامعه تحمیل می کنند. اینکه کدامیک از انواع چنین بهانه هایی مورد استفاده ی این چپ های نخبه گرا و فرمیست فرار میگیرد تفاوتی در اصل قضیه نمی کند، چون تمامی شان



برقراری و استقرار حکومت شوراهای (دمکراسی مستقیم مردمی) را منتفی دانسته و به مبارزه و تشکلات کارگری، بمثابه ی ابزاری برای به قدرت رسیدن خود، چه به شکل مشارکت با لیبرال ها و چه انحصار قدرت در دست خود و احزابشان، می نگرند. در صورتیکه شکل حکومتی دمکراسی مستقیم توده ای از طریق شوراهای کارگری و منطقه ای پدیده ی نوین و آزمایش نشده ای نیست که ما نتوانیم آنرا برای آینده ی ایران پیشنهاد کنیم. تاریخ ساختار قدرت شورایی به قرن ها قبل باز می گردد. بخصوص در یونان ۲۵۰۰ سال پیش که علیرغم تهاجم های وحشیانه ی داخلی و اقوام مختلف خارجی، توانست به مدت بیش از ۲۰۰ سال (سه قرن) دوام آورد و بالاخره تنها با استقرار فنودالیسم و مسیحیت، همراه با شیوه ی تولید برده داری مضمحل شد. آنانی که امکان وجود و توانایی بقای این ساختار قدرت را نفی کرده و نسبت به آن شک می کنند، یا از تاریخ اطلاعی ندارند و یا منافع طبقاتی چشم و عقل شان را کور کرده است. در طول تاریخ ایران، بقولی در ۲۵۰۰ سال پیش، کوروش کبیر و کمبوجیه و داریوش، با در هم شکنند مقاومت شاه های فنودال ماد و پارت و بقول فردوسی، تورانی ها (ترک های آسیای میانه) و دیگر اقوام، حکومت مرکزی را تشکیل دادند. مهمترین اقدام در تشکیل حکومت مرکزی، همان سپاه حرفه ای و منظم ده هزار نفره ی "جاویدان" بود. ضرب سکه مرکزی، برقراری قوانین سراسری و ایجاد شاهراه های ارتباطی، همه و همه برای ایجاد اقتدار حکومت مرکزی و تحمیل رأی پادشاهان به دیگر فنودال ها بود. ما اینجا نمی خواهیم وارد بحث این مطلب شویم که آیا استبداد آسیایی تافته ای جدا یافته از اقتدار حکومت های مطلقه ی اروپایی بوده است یا نه. بلکه، صرفاً می خواهیم قدمت شکلگیری یک حکومت مقتدر مرکزی و خارج کردن قدرت سیاسی از بدنه ی فنودالی به مرکز هرم قدرت در ایران را نشان دهیم. گذشته از اینکه قرن ها قبل از آن اقتدار شاهان و شاهزادگان و دیگر اربابان، قدرت را از توده های مردم سلب کرده بودند. در طول تاریخ ایران، بغیر از دوران های کوتاهی از حمله اعراب و یا مغول و یا در هم شکستن امپراطوری صفوی، هرم قدرت سیاسی در زیر مرکزیت دربار و شاهان مستقر بود و قدرت را از مردم سلب کرده بود و حتی دیگر طبقات فنودالی، از جمله شاهزادگان و ارباب محلی و سرداران سپاهی و روحانیون را به قدرت های فرعی، آنهم از صدقه ی سر دربار مرکزی، به زیر اقتدار خود برده بود. چنین اقتداری تنها در انقلاب مشروطه، برای مدت بسیار کوتاهی، به هرم قدرت لیبرالی، از نوع کلاسیک اش انجامید. یعنی حکومتی که قدرت در مجلس و نخست وزیر منتخب آن تمرکز یافت. اما هرگز به در هم شکستن هرم گونه ی قدرت نینجامید. البته اربابان فنودال با تمرکز از اعمال اراده ی حکومت مرکزی سر باز می زدند. تا اینکه کودتای رضا خان، اقتدار حکومت مرکزی را در سراسر ایران بازسازی نمود و با اصلاحاتی چند، بخصوص در زمینه ی سلسله مراتب و آموزش های نظامی، تشکیل نیروی پلیس شهری و پلیس سیاسی و سیستم مالیاتی و ثبت اسناد و احوال و ... قدم های کوچکی در جهت سازماندهی تشکیلاتی - بروکراتیک یک دولت مدرن (بورژوازی) برداشت. اقدامات او توسط دولت های «ملی» سالهای ۲۰ تا ۲۲ و سپس دیکتاتوری محمد رضا پهلوی و اصلاحات ارضی بصورت تدریجی ادامه یافت. با هر قدم کوچک، دستگاه حکومت مرکزی گسترده تر و پیچیده تر می گشت تا اینکه انقلاب ۱۳۵۷ ضربات بسیار محکمی بر آن وارد نمود، اما از دمکراتیزه شدن قدرت سیاسی و انتقال آن به مردم باز ماند. گو اینکه در خلاء سیاسی حادث، به مدت زمان بسیار کوتاه ۲ تا ۳ ساله، نطفه هایی از سازماندهی شورایی در جامعه پدیدار گشت، اما، با بازسازی قدرت مطلقه جمهوری اسلامی، باز هم با مرکزیت «بیت رهبری»، بازسازی شد.

همانطور که گفتیم حکومت مرکزی در ایران تافته ی جدا یافته ای از الگوهای اروپایی نیست. اصولاً حکومت های مرکزی با قدرت یابی دربار در مقابل دیگر فنودال ها شکل می گیرند. در اروپا این امر با کمک نطفه های بورژوازی به پادشاه، از طریق حمایت مالی و سیاسی، برای یکسان و سراسری نمودن قوانین و برداشته شدن مرزهای متعدد فنودالی و همسان نمودن عوارض کالا و حمل و ترابری شکل گرفت. در ایران هم با افول فنودالیسم همراه بود. اما از آنجا که هنوز میزان رشد نیروهای مولده و ساختار طبقاتی جامعه امکان ایجاد روند سرمایه دارانه ی انباشت ثروت را امکانپذیر نکرده بودند، چنین حکومت مطلقه ای برای قرن ها دوام یافت. تا اینکه بالاخره منافع امپریالیسم در ایران بود که شرایط دگرپرسی آن را به یک حکومت و نظام سیاسی و حقوقی سرمایه داری مهیا ساخت. در طول این قرون، اگر قرار بود تا پادشاه در پایتخت بتواند بر دیگر پادشاهان، سداران، روحانیون و اربابان فنودال نظارت داشته باشد، نیاز به قوانین یکدست و سراسری داشت. قدمت حکومت مطلقه در ایران بسیار قدیمی تر از اروپائیان بود و اقلیم های گسترده تری را در بر می گرفت. از زاویه منافع بورژوازی، اما چنین حکومتی بسیار پیچیده تر می شد. چرا که بر مبنای تضادهای اجتماعی سرمایه داری می بایست حافظ منافع آن می بود. در حقیقت روبنا و بخصوص حکومت بورژوازی می بایست بر مبنای ضرورت کنترل خصوصی و متمرکز بر ابزار تولید در جامعه ای که تولید و کار اجتماعی شده است بنا می گشت. پس حکومت نیز، چون تمامی سازمان و نهادهای اجتماعی در نظام سرمایه داری، بیانگر روابط پیچیده و متضاد و متناقضی بود که ریشه در جدایی تولید کنندگان از ابزار و محصول و ارزش های تولید داشت. از طرفی می بایست گسترده و سراسری باشد تا تمام جامعه را پوشش دهد، اما همزمان می بایست متمرکز و در زیر کنترل تعدادی انگشت شمار از اربابان ثروت و قدرت باشد تا منافع شان را در کل جامعه و بر تمامی «شهروندان» تحمیل سازد.

در دوران سرمایه داری، حکومت نیز چون اصحاب ثروت، می بایست بطور کامل از اجتماع جدا شده و بر آن سروری نماید. نیروهای مسلح آن دیگر متشکل از بارون ها و شوالیه های زمیندار و دهقانان وابسته به زمین نبود. بلکه، متشکل از نیروهای مسلحی کاملاً حرفه ای با سلسله مراتب خاص و اخلاق خاص بود که دائماً دیکتاتوری بورژوازی را بر کل جامعه تحمیل کند. همچنین ادارات و دادگاه های حکومتی هم از عناصر حرفه ای و «نخبه» تشکیل می شد که صرف تعلق داشتن به حکومت، صاحب امتیازهایی بودند که آنها را از مردم و جامعه جدا می کرد و به جای خدمات رسانی به جامعه، به ایشان نقش اربابی و سروری را می داد. مسلماً، همانند دیگر روابط و مناسبات بنا شده بر چنین نظامی از تولید، قوانین چنین جامعه ای نیز بسیار پیچیده و متناقض می بود که تسلط بر آنان تنها از طریق آموزش و تعلیمات حرفه ای و ایجاد نخبگان متخصص میسر می گشت.

پس اولین قدم برای پرولتاریا در هم شکستن چنین ماشینی است که هیچ سازگاری با برابری حقوق و حاکمیت مردمی ندارد.

### حکومت شوراهای توزیع قدرت در پایه های مردمی

در فردای پیروزی انقلاب دمکراتیک، هیچ اتفاق عجیب و غریبی نمی افتد، جز آنکه در روند انقلاب شکل گرفته است. و آنهم حکومت شوراهای است. اگر حکومت سرمایه داری را به شکل یک هرم رسم می کنند که پایه های زیرینش را مردم تشکیل می دهد و قدرت در رأس هرم متمرکز می گردد، حکومت شوراهای را می توان به شکل یک هرم سر پا شده تصور کرد که قدرت در پایه های آن گسترده شده و هر چه تعداد تصمیم گیرنده ها کاهش می یابد، اختیارشان هم کمتر می شود.

انقلاب دمکراتیک نمی تواند حکومت را بطور کلی از بین ببرد. بلکه فقط جای طبقات حاکم و محکوم را تغییر می دهد. اگر تا دیروز، حکومت سرمایه داری قدرت در دست نمایندگان نخبه ی سرمایه داری متمرکز ساخته بود، حکومت شورایی، قدرت را به پایه های مردمی در انجمن ها و شوراهای منطقه ای و محل شغلی برده که توسط نیروهای مسلح مردمی در زیر فرماندهی فرماندهان محلی و منتخب شوراهای حراست می شود. البته الگوهای موجود از چنین نیروهای مسلحی، بر خلاف باور عموم، ارتش را نا پدید و منحل نمی کند. بلکه، فرماندهی را به فرماندهان محلی سپرده و در صورت نیاز به فرماندهی مرکزی، چنان فرماندهانی نیز با آرای عمومی انتخاب



شده که زیر نظر شورای منطقه ای و در صورت لزوم کشوری، بعنوان مرکزیت فرماندهی کل قوا عمل می کنند. این فرماندهان نیز همچون دیگر نمایندگان شورایی، بلافاصله قابل عزل می باشند و مدت مأموریت شان به هیچ عنوان تضمین شده نیست و حقوق شان نیز باندازه تمامی سپاهیان داوطلب برابر با یک کارگر ساده است. البته بخش آموزشی ارتش، به علت نیاز آگاهی به آخرین تکنولوژی های جنگی و استفاده از ابزار و ادوات مدرن، متشکل از متخصصین و حرفه ای های این زمینه ها خواهد بود، اما لزوماً به ایشان امتیاز نظامی ای داده نخواهد شد و در سلسله مراتب، هم پایه ی سربازان داوطلب خواهند بود، مگر آنکه بصورت افراد توسط شوراهای مردمی به فرماندهی بر گزیده شوند.

نمایندگان شوراهای شهری، منطقه ای و کشوری در انجمن های محلی و توسط رأی مستقیم توده ها انتخاب خواهند شد که هیچ تضمینی برای مدت مأموریت شان نخواهند داشت و در هر جلسه ای از انجمن در صورت خواست مردم می توانند خلع و جایگزین گردند. ایشان بر خلاف نمایندگان بورژوازی که با قبول مسئولیت از مردم خلع ید کرده و تمام اختیارات را به دست می گیرند، تنها دارای اختیاراتی هستند که انجمن محلی به ایشان اعطا کرده و حق تصمیم گیری در مورد مسائلی که هنوز در انجمن محلی به بحث و گفتگو و تعیین تکلیف گذاشته نشده است، ندارند. اگر موضوعی در شوراهای منطقه ای و یا کشوری مطرح گردد که نمایندگان برخی از انجمن ها اختیار موضع گیری نداشته باشند باید در وحله ی اول این موضوعات در سطح انجمن های محلی مطرح گشته و تصمیم گیری شود و سپس نمایندگان ایشان موضع جمعی انجمن را طرح کرده و بر آن مینا رأی دهند. تنها انتقادی که تا به حال به چنین روندی از تصمیم گیری شنیده ایم، عدم سرعت پروسه ی تصمیم گیری می باشد که به رغم اهمیت اش، آنقدر مهم نیست که حفظ روابط دمکراتیک مهم است. باید دقت کرد که شتاب موجود وقایع در جوامع سرمایه داری، ناشی از شتاب چرخش سرمایه برای سودآوری است که در جامعه دمکراتیک، چنین نیازهای سرمایه دارانه ای در صورت تلاقی با منافع دمکراتیک، ارزشی نداشته و در صورت لزوم، برای حفظ روند دمکراتیک تصمیم گیری در جامعه نادیده گرفته می شوند. این یک مثال شفاف از دیکتاتوری طبقه کارگر است که منافع خود را به نیازهای بورژوازی ترجیح داده و در صورت نیاز، سرکوب می کند.

انجمن های محلی نیز شامل تمامی شهروندان بالغی خواهند بود که در آن منطقه زندگی کرده و بصورت داوطلبان در اداره امور شرکت می کنند. در این انجمن ها جنسیت، ملیت، مذهب، باورهای ایدئولوژیک و یا هیچ بهانه ای برای تبعیض وجود ندارد. تمامی شرکت کنندگان دارای حق رأی دادن و انتخاب شدن می باشند. تصمیم گیری این شوراهای نهایی و رسمی بوده و هیچ نهاد دیگری حق وتوی آن را ندارد. به همین ترتیب نیز شورای کشوری حق وتوی تصمیمات شوراهای منطقه ای را نداشته و شوراهای منطقه و کشوری حق شکستن رأی شهروندان را در یک محله ندارند. از این طریق حق حاکمیت بین تمامی شهروندان بصورت برابر داده شده و هر شهروندی در تعیین سرنوشت خود و صغیران تابع اش دخالت دارد. بسیاری از معضلات تبعیض آمیز به همین صورت حل می شود. مثلاً اگر انجمن شهری در تبریز رأی به تأسیس دانشگاه هایی بدهد که به زبان ترکی تدریس کرده و فردی از آن فارق التحصیل شود، در سراسر کشور این مدرک به رسمیت شناخته می شود. یا مثلاً در همان تبریز، شاید محله ای که اکثریت شان گرد هستند، تصمیم به ایجاد رادیو و یا تلویزیونی گرد زبان بگیرند. هیچ مرجعی نمی تواند از راه اندازی و کار آن جلوگیری کند. همینطور نیز انجمن محلی نسبت به افراد در مورد زندگی شخصی شان نمی تواند تحمیل نظر کند. مثلاً اگر فرد و یا افرادی تصمیم به راه اندازی یک روزنامه و یا هر کار دیگری بگیرند که از منابع خودشان تأمین شده و حقوق فردی دیگری را مورد تحدید قرار نمی دهد، می توانند به آن عمل کنند.

د صورت اختلاف نظر و یا منافع و یا تهمت به جرم و اعمال غیر قانونی، اگر در سطح منطقه بخصوصی اتفاق افتاده، انجمن محلی و همسایگان بین طرفین دعوا قضاوت می کنند. در صورت بین منطقه ای بودن این اختلاف و یا اتهام، شوراهای منطقه ای و در صورت بسیار نادر سراسری بودن اختلاف و اتهام، در شورای کشوری به قضاوت می نشینند. البته با رعایت سلسله مراتب تصمیم سازی از پایین! بسیاری از مشخصاتی که ممکن است مورد سوال خوانندگان ما قرار داشته باشد، از آنجاییکه تصمیم شان بر چنین مبنایی گرفته می شود، قابل طرح نیست. ما فقط شمه ای از حکومت شوراهای نشان دادیم تا دوستان و رفقا بتوانند با ذهنیت های پیش ساخته شان که تحت تأثیر رواج ایدئولوژی لیبرالی بر اذهانشان حاکم بوده است فاصله گرفته و متوجه شوند که با تغییر شرایط طبقاتی از حاکمیت دیکتاتوری بورژوازی به حکومت شورایی، قدرت مردمی به چه صورت و تا چه محدوده ای می تواند باعث تغییرات شود.

بقول مارکس، «مهمترین دستاورد کمون پاریس، خودش بود» (نقل به معنی از جنگ داخلی فرانسه) این یعنی فردای قیام و استقرار حکومت شوراهای هر شهروندی که از خانه بیرون می آید متوجه خواهد شد که دیگر دستگاه عریض و طویل و بروکراسی پیچیده ی حکومت بورژوازی بر شانه هایش سنگینی نمی کند. در عوض، شاید به فاصله دو کوچه، ساختمانی با تابلوی «انجمن محلی» را می یابد که بوسیله ی همسایه های آشنا و یا حتی خودش و تنی چند از اعضای خانواده و یا دوستانش اداره می شود، که خود او در جلسه پیشین به ایشان رأی داده است و هر زمان که ایشان را فاقد صلاحیت تشخیص دهد می تواند در جلسه بعدی درخواست عزل و انتخاب دیگری را پیشنهاد دهد. این انجمن محلی شاید بیش از ۹۰ درصد مشکلاتش را حل می کند. چرا که جای شهرداری و مقدار زیادی از مسئولیت های استانداری و کلانتری و دفاتر ثبت اسناد و احوال و حتی مجلس قانونگذاری و دادگاه های قضایی را گرفته است. مشکلات او در هر زمینه ای که باشد توسط همسایگانش بر طرف می شود و او نیازی به شهرگردی از این اداره به آن اداره در گوشه های شهر ندارد، کاغذ بازی و گرفتن امضاء و در نوبت بودن وجود ندارد. حتی اگر مشکل او منحصر به امور شخصی و خانوادگی و محلی نباشد، یکی دو نفر از همسایه هایش که به سمت نمایندگی محله برای شرکت در شوراهای شهری و استانی و کشوری انتخاب شده اند، در همان محل حضور دارند تا بتوانند مشکلات زندگی اهل محل را در ابعاد گسترده تر طرح و اجرا کنند. شورای محلی مسئول قانونگذاری و اجرا و قضاوت در زمینه های بهداشت و درمان عمومی، نیازهای آموزشی و مدارس، تعیین و اخذ عوارض، امنیت و انتظامی و حتی دادگاه های محلی و ... می باشد. مهمترین خصلت چنین طرز حکومت شورایی اینست که کارها بوسیله ی کسانی اداره و اجرا می شود که با زندگی و ویژه گی های زندگی افراد مراجعه کننده آشنا می باشند و از آنجا که قوانین غیر قابل انعطافی برایشان وجود ندارد، می توانند فراهور شرایط و مشخصات ویژه هر فرد با او برخورد کنند.

پس تا اینجا دیدیم که انقلاب دمکراتیک چگونه با داشتن تنها یک دستاورد، یعنی جایگزینی جمهوری شورایی با دیکتاتوری سرمایه داری کلیه معضلات و مشکلات حقوق و سیاسی ای را که تا به حال باعث تبعیض بین ملیت ها و مذاهب و جنسیت ها و ... می شد را بر طرف کرده و مهمتر آنکه از طریق نیروهای مسلح داوطلب شهری به فرماندهی انجمن ها و شوراهای، این حقوق را تضمین و حراست می نماید. با برداشته شدن موانع سیاسی و حقوقی شرایطی آماده می شود که مردم در محلات و مناطق و در سطح کشوری بتوانند گام های بعدی لازم برای نابودی عمقی معضلات و مشکلات بشری را در جهت برابری و عدالت کامل اجتماعی بردارند.

### مشخصات عمومی شوراهای

با انجام یک کار تطبیقی بین کلیه ی شوراهای معاصر متوجه می شویم که وجه اشتراک فراوانی بین آنها دارد: اول اینکه: «حکومت شوراهای»، یا بطور عام تر، «دمکراسی مستقیم توده ای»، در وحله اول متشکل از مردمی سازماندهی شده که در



واحدهای مناطق حیات و محل کارشان می باشند. در آتن به آنها "دموس" می گفتند. در پاریس "انجمن محله" و در اوکساکا "انجمن خلقی" و ... که قدرت اصلی و تصمیم گیری نهایی در همان سطح گرفته می شد و هیچ تشکل مرکزی تری که متشکل از نمایندگان انتخاباتی این واحدها بوده، حق وتو و یا اختیار تصمیم گیری در مورد محصولات دمکراسی، یعنی تصمیمات دمکراتیکی که در این واحدهای ابتدایی گرفته می شده است را نداشته. بنابراین، تعبیر نخبه گراهای بورژوا که حکومت شوراهای را به "حکومت شوراهای نمایندگی در شهرها" محدود میکنند، و یا افراطیون "شورایی" که معتقدند "دیکتاتوری پرولتاریا" به معنی "دیکتاتوری شوراهای کارگری در واحدهای تولید" می باشد و یا هر انحراف و تعبیر دیگری از ساختار تاریخی و عینی شورایی، بر مبنای تحریف تاریخ بوده و بیانگر منافع طبقه ای است که به دنبال انحصار قدرت سیاسی، یعنی بورژوازی می باشد.

دوم اینکه: حکم بالا ناقص و نافی اهمیت نهاد "نمایندگی" نیست، بلکه متضاد نهاد "نمایندگی" به مفهوم بورژوازی آن است. یعنی مسلماً در مناطق وسیع و پر جمعیت، مانند شهرها و کشورهای کنونی، امکان تجمع و شرکت کلیه شهروندان در تمامی جلسات تصمیم گیری در تمام سطوح مملکتی نیست و باید از طریق "نمایندگی" بر این محدودیت غالب آمد. اما، این حکم بدین معنا است که "نمایندگی" تنها وظیفه سخنگویی و انتقال تصمیمات حوزه ی نمایندگی اش را داراست و هیچ اختیار دیگری ندارد. اگر در جلسات شورای مرکزی شهری و یا کشوری موضوعی مطرح شود که در سطح حوزه ها مورد بررسی و تصمیم گیری قرار نگرفته باشد، "نمایندگی" آنان حق دادن رأی و مطرح کردن نظری به نمایندگی حوزه خود ندارد و باید موضوع را برای بررسی و تصمیم گیری به حوزه برده و هنگامیکه روند تصمیم گیری دمکراتیک در حوزه های محلی طی شد، آنرا به شورای مرکزی منتقل کرده و بر همان مبنای رأی دهد.

اینجا دوباره نخبه گرایان بورژوا انتقاد می کنند که این روند تصمیم گیری بسیار کند بوده و پاسخگویی سرعت روند جریان امر روزی را نمی دهد. در پاسخ از آنها سوال می کنیم: آیا تا به حال فکر کرده اید که چه چیزی تعیین کننده ی سرعت جریان امر روزی است؟ و خود پاسخ می دهیم که سرعت حرکت اجتماعی بعلت نیاز سرمایه برای گردش سریعتر به منظور سرعت بخشیدن به نیاز انباشت سرمایه بوده و برای کشوری که هدف خود را ایجاد برابری و تأمین منافع طبقه کارگر گذاشته است، نباید در مقابل چنین نیازی که ارضاء کننده ی منافع بورژوازی است، دمکراسی پرولتری را فدا کند. این چنین مقاومتی در مقابل روند خودبخودی حرکت سرمایه داری یک نمونه ی اتحاد دیالکتیکی "دمکراسی" و "دیکتاتوری" پرولتاریا است. یعنی منافع بورژوازی در انباشت سرمایه ی بیشتر و گردش سریعتر سرمایه باید فدای حفظ روابط دمکراتیک پرولتری شود و نه بالعکس!

سوم اینکه: چنین شرایطی بیانگر آنست که "دیکتاتوری پرولتاریا" به مفهوم "دمکراسی فردی" است. یعنی چنین حکومتی تنها زمانی قادر به بقاء است که اولاً دیکتاتوری پرولتاریا نه به شکل فردی و گروهی و در جهت منافع اقلیت جامعه، بلکه در جهت تضمین حق حاکمیت فردی افراد جامعه به کار گرفته شده و توسط کل جامعه اعمال گردد. تنها شرط عضویت در واحدهای محلی که قدرت سیاسی را در دست دارند، زندگی و یا کار در آن محله و یا واحد است. بنابراین همانطور که در الگوهای تاریخی انجمن ها و شورا ها می بینیم، تمامی مردم، از جمله بورژوازی حق شرکت در آن را دارد. و معمولاً اکثریت این طبقه نیز در تمامی جوامعی که در آنها چنین الگویی پیاده شده است برای بیان و حمایت از منافع خود شرکت می کند، تنها بورژواها و مالکین بزرگ بوده اند که در اعتراض به حکومت دمکراتیک از شرکت در شوراها خودداری کرده اند. آن هم خودشان چنین تصمیمی گرفته بودند و هیچ قانون و ابزار سرکوبی برای جلوگیری از شرکت شان استفاده نشده است. دیکتاتوری پرولتاریا در اینجا به معنی حکومت برای صرفاً کارگران نیست، بلکه به معنای بهره بردن هر فرد جامعه از حق حاکمیت و آزادی های مدنی است. هر زمان که در هر جامعه ی شورایی ای، به هر بهانه ای، چنین اصلی زیر پا گذاشته شده، سر آغاز فروپاشی حکومت شوراهای بوده است.

چهارم اینکه: به هر حال هر کشوری به خصوص کشوری که در ابتدا بوسیله ی دشمنان قدرتمندی چون سرمایه جهانی محاصره شده، نیاز به نیروی مسلح همیشه آماده برای دفاع از خود دارد. این نیرو نیز می بایست به بالاترین و قدرتمند ترین و مدرن ترین زرادخانه و افراد متخصص مسلح باشد تا بتواند از خود دفاع کرده و یا دشمنانش را از حمله ی موفقانه نا امید سازد. اما، در اینجا نیز بحث بر سر "نمایندگی" است. اگر در بالا اختیارات قدرت تصمیم گیری و اجرا یی و قضاوت به "نمایندگی" داده شده بود، در اینجا اختیارات قدرت مسلح و نظامی به "نمایندگی" داده می شود. پس، این نیروی متخصص مرکزی نیز همچون شوراهای مرکزی می بایست عاری از هرگونه اختیاری سیاسی و توان نظامی باشد. چنین حکومتی برای حفظ خود از تعرض سرمایه جهانی و بورژوازی داخلی باید بر نیروهای مسلح داوطلب اهالی همین محلات و حوزه ها تکیه داشته باشد. و کادریا حرفه ای در ارتش مرکزی تنها نقش آموزش، تجهیز و تربیت این نیروهای مسلح مردمی بازی کند. بدین ترتیب کذب بودن انتقاد بورژوازی ناسیونالیست که انحلال ارتش حرفه ای و سلسله مراتبی را برابر با خلع سلاح در مقابل "دشمن ملی" اعلام می کنند، افشا می شود. همانطور که شاهد هستیم آنان چنان نیروهای مسلحی را با چنان سازماندهی ای برای حفظ قدرت اقلیتی خود و سرکوب آحاد مردم نیاز دارند و سخن گفتن از "دشمن ملی" استتاری برای نیت واقعی آنهاست.

باز هم در اینجا با نقطه نظر نخبه گرایی که به الگوی "اتحاد جماهیر شوروی" در روسیه وفادار مانده و به حزب طبقه کارگر به بهانه ی "نمایندگی" و "عنصر آگاه" بودن طبقه حق می دهند که آزادی شهروندان را مورد تعرض قرار داده و بر ارتش مسلح و شوراها کنترل داشته باشد، بر می خوریم که در حقیقت با این "استدلال" به حزب مجوز تشکیل حکومتی موازی با "حکومت شوراهای" را داده و در واقع حکومتی بر مبنای حکومت متمرکز لیبرالی را توصیه کرده و در خوشبینانه ترین شرایط از انتقال تمام قدرت به دست شوراهای طفره رفته و حاکمیت دوگانه را حفظ می کنند. البته در طول تاریخ شوراهای دیده شده که حکومت، دو گانه نمانده و همیشه به سرکوب شوراهای دیگر نهادهای دمکراسی مستقیم توده ای می انجامد. هم اکنون در اوکساکا، "مجلس خلق مردم اوکساکا" (اپو) در گیر مقاومت در مقابل تهاجم نظری و سیاسی "حزب انقلاب دمکراتیک" برای به انقیاد در آوردن خود بوده و در آخرین تصمیم گیری هایش، حضور فعالان هر حزبی را در مقام های نمایندگی اپو ممنوع اعلام داشته است. مطالعه ی یک ساختار شورایی زنده و در حال مبارزه می تواند دستاوردهای بسیاری را از لحاظ آگاهی نظری ما و نتیجتاً پرولتاریای ایران داشته باشد. امیدواریم که در آینده ای نه چندان دور بتوانیم جمعی را برای مطالعه و تحقیق "مجلس خلق اوکساکا" شکل داده و از این طریق به بالا بردن سطح آگاهی جنبش چپ انقلابی نسبت به آلترناتیو حکومت بورژوازی نائل آییم.»

نان، مسکن، آزادی - جمهوری شورایی



## هنگامیکه «طرح خفقان رمضان» معکوس عمل می کند

ناهید. ن.

اول این دو خبر کوتاه را بخوانید:

درگیری در جنوب تهران- «همزمان با شروع ماه رمضان تعداد گشتی ها و مزدوران در سطح شهر تهران افزایش یافته است و به بهانه های مختلف جوانان مورد آزار وادیت قرار میگیرند . یک شب ۲۴ مرداد در منطقه غیائی واقع در جنوب تهران از نیمه شب بمدت چند ساعت درگیری بودو صدای تیر اندازی تا نزدیک صبح شنیده میشد. «

ضرب و شتم و دستگیری پسران و دختران جوان در هفت حوض نارمک - «به گزارش کانون حمایت از خانواده های جان باختگان و بازداشتی ها روز دوشنبه مامورین نیروی انتظامی نارمک و تهران پارس دست به یورش و تهاجم به جوانان و عابرین زده و بیش از ۵۰ نفر از جوانان را به عنوان بدحجابی با تحت عناوین اراذل و اوباش دستگیر کردند . از عصر روز دوشنبه مزدوران نیروی انتظامی در خیابانهای نارمک هفت حوض و جوادیه تهران پارس به حالت آماده باش درآمده و با خودروهای الکانت و موتورسواران به گشت زنی و دستگیری و ضرب و شتم جوانان دختر و پسر در این منطقه پرداختند. جوانان مقاوم در اعتراض به این سرکوب وحشیانه به مقابله و درگیری با آنان پرداختند . مزدوران نیروی انتظامی با گاز اشک آور با جوانان معترض به مقابله پرداختند .به گزارش رسیده در این درگیری ها ۵۰ تن از جوانان منطقه جوادیه تهران پارس توسط نیروی انتظامی دستگیر و به کلانتری ۱۲۴ تهران پارس منتقل و از آنجا به نقطه نامعلومی منتقل گردیدند» منبع: آژانس ایران خبر

خبرهای بالا فقط مربوط به یک مقطع ۲۴ ساعته است. خبرهای زیادی از این قبیل بر روی سایت ها قرار می گیرد که به علت کثرت آنها حسابیاتی ایجاد نمی کند. همین دیروز، پریروز خبر درگیری در پونک و تجریش و شهرک غرب و غیره بود. همین اوضاع در شهرستان ها هم هست. مثلاً اگر به یاد داشته باشید در همین خبرنگارنامه جنگ و گریز نیروهای انتظامی و دستفروش های دهگلان را منتشر کردیم. خلاصه روزی نیست که حکومت، فلچماق های خود را بر سر مردم نریزد تا به هر بهانه ای ایجاد رعب و وحشت کنند. تازه اینها وقایعی اند که مخابره می شوند. در مقابل مخابره یک خبر، چندین واقعه اتفاق می افتد که ناظر دست به قلمی نداشته اند تا راه خود را به چشم و گوش من و شما بیابند. اما، بعنوان یکی از ناظران تنبلی که معمولاً از کنار چنین وقایعی بی تفاوت می گذرند، به شما اطمینان می دهم که در مقیاس کوچکتر، ده ها درگیری با نیروهای انتظامی و گشت های جور و واجور در تمامی نقاط تهران و حومه اتفاق می افتد. همینطور، بعنوان یک ناظر کناری (چون به ما گفته شده خود را در این نوع درگیری ها داخل نکنیم) می بینم که بر ناصیه ی دیگری که به دور زد و خورد حلقه زده اند، آثار نفرت از مأمور و تحسین مقابله گر نقش بسته است که در اولین فرصت دور مأمور را گرفته و آنها را از چنگ مأموران فرار می دهند.

این صحنه ها مرا به یاد مطلب "فاشیسم یا انقلاب" رفیق احمد و خاطرات پدر مرحومم از اوضاع بعد از انقلاب می اندازد. پدرم داستان های زیادی در مورد دخالت های مردم در یاری رساندن به "کمیته چپی ها" در سال های اول انقلاب برایم تعریف می کرد تا حس بدبینی و انزجار از "گله گوسفند" (توده مردم) بوجود آورد تا "خدای ناکرده" من هم مثل او فریب رومانتیسم انقلابی را نخورم. حیف که او در آخرین سالهای دهه ۶۰ عمرش را به شما داد و ندید که چگونه شرایط به نفع انقلاب تغییر کرده است و توده ها نیز هم فاعل و هم مفعول این تغییر بوده اند. تغییری که حکومت مطلقه اسلامی و بخصوص جناح حاکم از آن تحلیل درستی ندارد و به امید احیاء اقتدار از دست رفته، بی مهیا می تازد.

در اینجا باید به حقیقتی اعتراف کنم. روز بعد از عاشورای سرخ، وقتی دیدم که مردم چگونه با همان بی شکلی و بی برنامهگی و بدون آنکه حتی هسته های نهادهای مورد نیاز برای استقرار یک حکومت دموکراتیک را سامان داده باشند، علیه نیروهای سرکوبگر حکومتی به قهر آشکار متوسل گشتند، از توده ها و فهم و شعور آنها دلسرد شده و به باورهای پدرم احساس تمایل کردم. به خود گفتم، آخر این مردم نمی فهمند که اگر دوباره اقدام به قیامی زودرس کنند، روند انقلابی را سوزانده و نطفه ی شکل نگرفته را سقط می کنند؟ آیا واقعاً پدرم درست می گفت که فرهنگ توده های ایرانی فاقد شعور و حافظه ی تاریخی است؟ آیا قرار است دوباره نتیجه ی مبارزات مان را جناح دیگری از بورژوازی غصب کند؟ چرا که تاخت و تاز، بقول رفیقمان، "بدون عقبه"، نتیجه ای جز این نمیداشت. اما، هنگامیکه دیدم چگونه مردم در حین پیروزی و قدرت نمایی، پا به عقب گذاشته و با حفظ روحیه ی ظفرمندانه از پیشروی بیشتر خودداری کردند و به جمع بندی و جستجوی راه حل پرداختند، به آینده امیدوار شدم.

پس بگذارید این بار ارتجاع بتازد! بگذارید در توهم «اقتدار» آنچهان فرو رود که متوجه پشتش نباشد! بگذارید سرمایه جهانی را، قوه مقننه و قضائیه را، انحصارهای رقیب و خرده بورژواهای بازاری را، تکنوکرات ها و بروکرات های میانی را، از خود براند و دُن کیشوت وار به "اژدها" حمله بزد. اما، ما به سمت مردم و بویژه طبقه کارگر برگردیم. از جریان خودبخودی امواج رها شده و در سیر تاریخ گامهای آگاهانه بر داریم. با تفکر و تعمق جمعی ضرورت ها را شناخته و اجزاء مورد نیاز را به هم بیافیم. هسته های محلی و کارخانه ای را شکل داده و به شوراهای ارتقاء دهیم. باشد که سرنگونی نصیب آنها و پیروزی از آن توده ها باشد.

سرنگون باد حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی!  
برقرار باد جمهوری شورایی!

انتشار از کارگران کمونیست ایران

۲۷ مرداد ماه ۱۳۸۹

«بسوی انقلاب» هفته نامه سیاسی -

تبلیغاتی کارگران کمونیست

تماس با ما: [maktabema@maktabema.net](mailto:maktabema@maktabema.net)

آدرس اینترنتی: <http://www.cwiran.com>

«بسوی انقلاب»

را بخوانید و در میان

مردم پخش کنید!